

گفتگوی رادیویی

راه توده (ص ۱۹)

## دو کتاب خاطره

۱- نوح: خانواده بزرگ مطبوعات

(ص ۱۲)

۲- مجید فیاض: آستانقدسی- کانون

قدرت و ثروت (ص ۳۵)

## یورش تبلیغاتی به مشی توده‌ای حزب و جنبش

(ضمیمه)

۴ مقاله از کتاب

(ص ۸)

توقیف شده اکبر گنجی

Rahe Tudeh

# راه

خرداد- تیرماه ۱۳۸۱

# توده

دوره دوم شماره «۱۱۸»

## فاجعه

### اقتصاد اسلامی

(ص ۱۳)

## نوزادی که از زیر حجاب بیرون آمد!

(ص ۶)

## آقازاده‌ها بوی نفت می‌دهند

(ص ۳)

## طرح حذف توطئه جدید

(ص ۵)

## بهشت زیر پای تجار است

(ص ۱۷)

## طرح سلطانه‌ی کشمند برای آینده افغانستان

(ص ۲۷)

با خنثی کردن توطئه ایجاد اختلاف در جبهه دوم خرداد، زمینه‌های تشکیل دولت ائتلاف ملی با شرکت ملی-مذهبی را باید فراهم ساخت

## کنگره دوم خرداد میتواند کنگره اصلاحات شود!

جنجال آفرینی به بهانه سخنرانی هاشم آغاچری و حادثه آفرینی‌های آینده، همگی برای ایجاد موانع برگزاری کنگره دوم خرداد، جلوگیری از تبدیل آن به کنگره اصلاحات و بویژه جلوگیری از شرکت روحانیون حوزه‌های علمیه در آن است!

کنگره دوم خرداد قرار است در آینده‌ای نزدیک تشکیل شود. در این کنگره علاوه بر احزاب و سازمان‌های حاضر در جبهه دوم خرداد، آنگونه که شنیده شده، در کنار شورای رهبری "مجمع روحانیون مبارز" قرار است جمعی از علما و روحانیون حوزه‌های علمیه اصفهان، مشهد و قم نیز بعنوان میهمان شرکت کنند. از میان اصلاح‌طلبان خارج از حاکمیت که عمدتاً وابسته به احزاب قدیمی ایران، مانند نهضت آزادی ایران هستند و سوابق طولانی و چند دهساله مبارزه سیاسی-مذهبی دارند نیز چهره‌هایی در کنار برخی دگراندیشان بعنوان میهمان دعوت شده‌اند.

مروری بر آنچه طی ۵ سال بر جنبش اصلاحات رفته، شتابزدگی و تعلل‌هایی که برای جنبش گران تمام شده، تدوین و تصویب کارپایه‌ای اقتصادی-اجتماعی برای اصلاحات که منطبق بر روح قانون اساسی و آرمان‌های انقلاب ۵۷ باشد، استحکام سازمانی جبهه و سمت‌گیری سازمانی آن در میان اقشار و طبقات مردم، تاکید بر ضرورت گسترش صنایع ملی کشور و محدود ساختن تجارتی که متکی به پول نفت بر کشور حاکم است، جلب، جذب و به صحنه باز گرداندن چهره‌های سیاسی دهه اول جمهوری اسلامی که به حاشیه رانده شده‌اند و بویژه ورود همه جانبه‌تر و منسجم‌تر روحانیت به صحنه اصلاحات، بی شک بخش‌های اساسی کار کنگره آینده جبهه دوم خرداد را تشکیل خواهد داد. اگر تمامی آنچه که پیش‌بینی شده جنبه عملی به خود گرفته و تحقق یابد، گام‌بزرگی در جهت تثبیت دست‌آوردهای ۵ ساله جنبش و جلوگیری از سقوط ایران به دامان بزرگترین بحران‌ها برداشته شده و از قرار گرفتن نقطه پایان بر انقلاب ۵۷ بصورت بسیار جدی جلوگیری خواهد شد.

بخش بزرگی از آنچه که در روزها و هفته‌های اخیر و بعنوان تاکتیک‌های جدید مقاومت در برابر اصلاحات سازمان داده شده و به اجرا گذاشته می‌شود، کوششی است برای جلوگیری از برگزاری کنگره اصلاحات و یا کنگره دوم خرداد با کیفیتی در آن ابعاد که در بالا به آن اشاره شد.  
(بقیه را در ص ۲ بخوانید)

## (بقیه کنگره دوم خرداد یا کنگره اصلاحات)

دست‌عده‌ای از آنها در جیب سازمان تبلیغات اسلامی، سپاه قدس و سپاه محمد بود در دست آمریکا و انگلیس بوده و بدین ترتیب خطر حمله نظامی به ایران را افشای این مناسبات و رابطه‌ها ممکن ساخته‌است.

**گزارش تکانه‌دهنده‌ای** که پس از چند ماه نظرسنجی و تحقیق تهیه شده و نشان از سقوط اعتماد عمومی نسبت به حاکمیت داشت، فصل دیگری از ضربه به مخالفان اصلاحات بود. این گزارش زیر نظر مشاوران ریاست جمهوری تهیه شده و نسخه‌هایی از آن در اختیار رهبر و دیگر سران حاکمیت قرار گرفت. در این گزارش تکانه‌دهنده تصریح شد که امید مردم به حل مشکلات جامعه از طریق اصلاحات کاهش یافته و در عوض امید به دخالت خارجی رو به افزایش است و کسانی در داخل حاکمیت، همانند ستون پنجم آمریکا در پی سقوط بازم بیشتر این اعتماد و فراهم ساختن زمینه دخالت مستقیم آمریکا در امور ایران است!

بدنبال آگاهی از همین تحقیق است که آیت‌الله امینی نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری با صراحت هشدار داد «**من بسیج مردم را در صورت وقوع یک خطر بسیار دشوار می‌بینم!**» و این هشدار را در مناسبت‌های دیگر نیز تکرار کرد. انتشار گزارش تهیه شده در وزارت کشور در همین خصوص و سرانجام، آخرین **نظرسنجی** انجام شده در شیراز **گلوله‌ای بود بر سینه مخالفان اصلاحات، بسیار موثر تر از گلوله‌ای که به شقیقه حجاریان و برای متوقف کردن اصلاحات شلیک شد.**

**این مجموعه** از افشاگری و آگاهی از یک طرف و پیوستن جمع بیشتری از روحانیون سرشناس و صاحب اعتبار در جمهوری اسلامی به طرفداران ضرورت اصلاحات زمینه‌های بسیار مساعدی را برای گام‌های بلند فراهم ساخته‌است. حتی شکاف در میان مقامات قوه قضائیه را نیز باید در این محاسبه گنجانند. از دل این شکاف تاکنون معاون اول قوه قضائیه "حجت‌الاسلام مروی" و دادستان کل کشور "آیت‌الله نمازی" بیرون آمده‌اند. آیت‌الله واعظ طبسی که بسیاری از امور قوه قضائیه در دست اوست، بخش عمده پول حوزه‌ها و مدارس مذهبی قم و مشهد و اصفهان را از بودجه آستانقدس رضوی تامین و از این طریق اعمال نظر می‌کند. افشای فساد مالی وی و پسرانش حلقه محاصره او را تنگ‌تر کرده و برکناری و حتی محدود شدن حوزه قدرت مالی و سیاسی وی، بی شک قوه قضائیه را دستخوش تغییرات اساسی خواهد کرد. همچنان که بر مدیریت مدرسه حقانی قم تاثیر خواهد گذاشت. بحث پشت صحنه پیرامون ضرورت آزادی **آیت‌الله منتظری** و پایان حصر وی در خانه‌اش که توسط **رئیس مجلس** (کروبی) رسماً افشاء شد نیز فصل دیگری از آگاهی‌ها و افشاگری‌ها را نشان می‌دهد.

بدین ترتیب، در هر تصمیمی پیرامون کنگره آینده دوم خرداد باید تأثیرات این توازن نیروها تا حد تشکیل یک دولت وحدت‌ملی، مرکب از همه طرفداران اصلاحات و بویژه نیروهای ملی-مذهبی گنجانده شود. بسیار طبیعی است که مخالفان اصلاحات با تمام توان باقی مانده از خویش وارد میدان شوند، اما این توان هرگز در حد و اندازه دوران اولیه ریاست جمهوری خاتمی و آغاز روند اصلاحات نیست و این همان نکته‌ایست که باید بدان توجه کرد. نظرسنجی‌ها، خطر خارجی، افشاگری‌ها، آگاهی مردم، پیوستن روحانیون بیشتری به جبهه اصلاحات و... همه آنها دستاوردهای بزرگی است، که ابعاد و تاثیر آن هرگز نه تنها کمتر از حضور مطبوعات دوره اول ریاست جمهوری خاتمی نیست، بلکه به مراتب مهم‌تر و کارسازتر نیز هست.

هر نوع جسارتی برای تصمیم‌گیری و پیشبرد اصلاحات، از درون این یقین به توازن تغییر یافته به سود اصلاحات بیرون می‌آید. بهترین دلیل آن، حرکات جنون‌آسای هفته‌های اخیر بخش مضم‌تر جبهه ضد اصلاحات است.

اینکه مخالفان جنبش و اصلاحات چه سدهائی را بر سر راه برگزاری کنگره دوم خرداد ایجاد خواهند کرد؟ مشکل و سؤال اساسی نیست. آنچه دارای اهمیت اساسی است درک و برآورد دقیق از شرایط متحول شده کنونی و اراده برای برداشتن گامی جسورانه برای پیش برد امر رفم و اصلاحات است.

در پس جنجال‌هایی که مخالفان اصلاحات می‌کنند آیا قدرتی در حد فلج‌سازی کنگره خوابیده‌است؟

حوادث روزهای اخیر و تلاش چند باره مخالفان اصلاحات برای تحریک روحانیون حوزه‌های دینی جهت به صحنه کشاندن آنان علیه اصلاحات نشان داد که این آخرین تیر ترکش آنهاست. مخالفان اصلاحات بتدریج به آن لحظه و نقطه‌ای نزدیک می‌شوند که حتی قدرت بسیج افراد تحت کنترل مالی خود در بنیادهای مالی را هم ندارند و به خیابان کشاندن نیروهای انصار و حزب‌الله و لباس شخصی هم دیگر به آسانی گذشته‌ها ممکن نیست. به همین دلیل آنها متوسل به حربه دینی و جنجال توهین به مقدسات و مراجع تقلید شده‌اند.

**افشای فساد** که تا خشت و پی بیوت روحانیون حکومتی و ستادهای فرماندهی برخی فرماندهان سپاه پاسداران و بسیج رخنه کرده و اسکله‌های اختصاصی **واردات** را برپا داشته، ضربه بزرگی به مخالفان اصلاحات و روحانیون مرتجع حکومتی بود، بویژه آنکه افشای اخبار این فساد نه تنها در میان فرماندهان رده‌های میانی و پائینی سپاه پاسداران و بسیج این سپاه، بلکه در میان بخشی از بدنه انصارحزب‌الله نیز لرزه بوجود آورده‌است. همانگونه که افشای تلاش آنها برای **مذاکرات و زوبندهای پنهان با آمریکا** ضربه‌ای هوشیار کننده برای این نیروها بود. این فصل از افشاگری‌ها را **افشای اختلاس‌های چند صد میلیاردی** پسر آیت‌الله واعظ طبسی، دزدی‌های پسر آیت‌الله مقتدائی دادستان کل کشور، اختلاس‌های آیات و حجج اسلامی نظیر خزعلی و ذری نجف‌آباد و سرانجام تکرار افشای فساد مالی در خانواده هاشمی رفسنجانی آگاهی‌ها را کامل‌تر کرد.

بحث پیرامون **دو دوره** و دو مرحله از تاریخ جمهوری اسلامی، یعنی دهسال اول جمهوری اسلامی که آیت‌الله خمینی در حیات بود و دهسال دوم که رهبری جمهوری اسلامی به فرد برگمار شده مجلس خبرگان سپرده شد و برگمار کنندگان اصلی وی کنترل بخش مهمی از اختیارات رهبری را در اختیار گرفتند دست‌آورد بزرگ دیگری بود. اختیاراتی که با تغییر قانون اساسی و گنجاندن ولایت مطلقه فقیه در آن، بسیار گسترده‌تر از زمان حیات بنیانگذار جمهوری اسلامی شد و دست برگمار کنندگان رهبر را نه تنها در غارت کشور باز گذاشت، بلکه دست درازی به مال و جان مردم را نیز ممکن ساخت. این نیز یکی از مهم‌ترین عرصه‌های افشاگری و روشنگری در یکسال اخیر بود و از این طریق، دلائل و زمینه‌های رشد آقازاده‌ها و حکومت **هزار فامیل روحانی** در جمهوری اسلامی برای مردم آشکار شد.

**یورش به ملی-مذهبی**‌ها ضربه افشاگرانه دیگری بود که بر پیکر مخالفان اصلاحات و مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی وارد آمد و آنها را بیش از پیش بعنوان بخش جدائی‌ناپذیر این مرحله از اصلاحات در ایران تثبیت کرد.

**سقوط طالبان** در افغانستان و فاش شدن ارتباط‌های پنهان بخشی از مخالفان اصلاحات با شبکه‌های تروریستی سازمان **القاعده** نیز صحنه افشاگری‌ها را گسترده‌تر کرد، بویژه آنکه معلوم شد هدایت اصلی القاعده، ملاعمر، اسامه‌بن‌لادن و همه جنایتکارانی که بنام اسلام در الجزایر، افغانستان، سودان و دیگر کشورهای اسلامی جنایت آفریده و

# آقازاده‌ها

## بوی نفت

### و عتیقه می‌دهند!

«پیش‌بینی می‌کنم دریائی از آهن و آتش در این جزیره ایجاد خواهد شد، بدون اینکه مردم منطقه بتوانند استفاده‌ای از این تاسیسات صنعتی ببرند.» و اینکه این یک هزارم خرج فرهنگ و ورزش و آموزش و پرورش شده و گزارش آن را هم وزارت نفت به کمیسیون نفت مجلس داده‌است. بعد هم ذکری از مصیبت کاهش سهمیه صادرات نفت ایران در اوپک که از ۲۴ در صد به ۱۲ در صد رسیده‌است و ذخایر نفتی ایران نزدیک به ۱۳۰ میلیارد بشکه است و با این رقم ایران ده در صد تولید نفت جهان را باید در اختیار داشته باشد!

نه صحبتی از بازسازی جنوب ویران شده کشور در میان است و نه بحثی در باره سهمیه‌ای که برای فروش نفت در اختیار سپاه پاسداران و شرکت‌هایی که فرماندهان آن تشکیل داده‌اند، نه از حوزه علمیه اصفهان و حوزه علمیه قم صحبتی در میان است که مانند سپاه پاسداران نفتی شده‌اند و نه از خراسان که آستانقدس رضوی گاز سرخس را پشت قباله خود کرده و مدعی مالکیت و فروش ۱۰ در صد نفت ایران است. آن فرهنگ و آموزشی هم که آقای هاشمی بهرمانی، عضو فراکسیون کارگزاران سازندگی در مجلس از آن یاد می‌کند، پیش از آنکه به فرهنگ و آموزش و پرورش اختصاص یافته باشد، در دفاتر شورای تبلیغات اسلامی چند شهر بزرگ جنوب صرف گسترش مساجد و هزینه‌های شورای ائمه جمعه و جماعات و ... شده‌است.

در تهران، وزیر نفت "زنگنه" گل سر سبد حزب کارگزاران سازندگی است و در کنار محمدهاشمی و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌نشیند. گاه که نمی‌تواند بدرستی میان سران مانور کند، تهدید به محاکمه می‌شود و آنگاه که بر سر تقسیم پست‌های حساس شرکت نفت تفاهم و توافق بدست می‌آید محاکمه و استیضاح در مجلس به تعویق می‌افتد. رگ خواب خیلی‌ها در دستش است و به همین دلیل هم روی دو صندلی وزارت نفت و عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام نشسته‌است. از بیوت آقایان در قم تا بیوت آقایان در تهران "شاه" راهی اختصاصی برای خود کشیده‌است و متناسب با توازن قدرت و مناسباتی که در جمع مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی وجود دارد، آقازاده‌ها را در پست‌های کلیدی می‌گمارد. آقازاده‌هایی که دیگر نه بوی گلاب قمصرکاشان و عطرهاى تند و غیر قابل تحمل اطراف حرم امام رضا، که بوی نفت می‌دهند.

روزنامه حیات نو، در ستون یادداشت روزانه خود، به قلم "جلال شاهینوند" درباره این آقازاده‌ها و سلطه مافیای هزار فامیل بر شرکت و صنعت نفت کشور می‌نویسد:

### بوی نفت!

۱- کدام تخصص، تجربه و شخصیت منحصر به فرد آقازاده‌ها باعث شده تا آنان در مهم‌ترین وزارتخانه این کشور که شریان حیاتی اقتصاد ایران را نحوه مدیریت آن بستگی دارد مشغول به فعالیت باشند؟ اگر رانت خویشاوند سالاری، رابطه بازی و یا محکم کاری وزیران سابق این وزارتخانه عامل اصلی به کارگیری این جوانان کم سن و سال و گاه بی سواد در وزارت نفت نبوده‌است، چه ویژگی ممتازی در آنان می‌توان یافت؟ این درحالی است که بسیاری از متخصصان و مدیران مجرب وزارتخانه نفت اکنون نیمکت نشین پارک‌ها شده‌اند.

۲- پیش از این یک جوان زمین شناس با بیست و پنج سال سن به مدت ده سال مسئولیت یکی از دو معاونت مهم و حضور در هیات مدیره سازمان‌های تابعه را برعهده داشت. این جوان پس از تغییر دولت به

هیچکس در جمهوری اسلامی جسارت نزدیکی به بشکه‌های نفت در انبار باروت حکومتی را ندارد. در این تاریکخانه کافی است کبریتی برای روشنائی کشیده شود تا دیگر چشمی برای دیدن باقی نماند. وقتی برای وارد کردن پارچه روسری در بازار تهران شکم همدیگر را سفره می‌کنند و برای صادرات زیره کرمان و زعفران خراسان تخت و تاج برای خود دست و پا کرده‌اند، حساب باید کرد که برای رسیدن به قلعه و باروت صادرات نفت، از چه سنگر و خاکریزهایی باید عبور کرد. آنجا که مدیریت دولتی عمل می‌کند و ارتباط با شرکت‌های بزرگ نفتی برقرار است، سیاست و ارتباط‌های بین‌المللی در کنار دلالتی میان شرکت‌ها و پورسانت‌های نفتی جریان دارد و آنجا که نفت خارج از کنترل اوپک صادر می‌شود، این خون سیاه در شریان‌های مافیای قدرت و ثروت.

مدیران نفتی، مهم‌نیست چه تخصصی دارند و چند ساله‌اند، مهم آنست که پشتشان به کدام بیت از بیوت مافیائی گرم است و شجره‌شان به کجا وصل؛ بقیه‌اش خود به خود حل می‌شود!

خرمشهر ویران و مخروبه از عراق پس گرفته شد، آبادان هم از ارتش عراق پاک شد، از هفت گل و آغاچاری و مسجد سلیمان نیز چیزی باقی نماند. چند صد هزار جوان روستائی، در کنار هم سن و سال‌های خود که بیشتر به حاشیه شهرهای بزرگ کوچ کرده بودند در فتح ویرانه‌ها قربانی شدند. ارتش عراق در هم شکست و از جنوب نفت خیز بیرون رفت، اما آنکه فاتح واقعی جنوب ایران شد، روستائیان و شهرنشینان جوانی نبودند که والدینشان عکس‌های آنها را در کنار وصیت‌نامه‌هایشان زینت تاقچه اتاق‌های خشت و گلی خود کرده‌اند. فاتحین جدید از همان جائی آمدند که نه هنگام سقوط خرمشهر در جنوب ایران بودند و نه در فتح دوباره آن نقش داشتند. آنها از دل حکومت بیرون آمدند و آقازاده‌هایشان سرداران تازه به میدان آمده‌ای بودند که نه از دل جنگ با عراق، بلکه از شکم بازار تهران و بیوت روحانیون بیرون آمدند و میدان‌های نفتی جنوب را فتح کردند. نه خرمشهر آباد شد و نه آبادان ویران. عکس‌هایی که امسال و بمناسبت سالگرد فتح خرمشهر در مطبوعات ایران منتشر شد آواری بود بر سر فاتحین جنگ با عراق. خرمشهر همان ویرانه‌ای بود که از عراق پس گرفته شد و آبادان نیز چیزی بیش از خرمشهر نبود.

پس از یک دهه، مجلس ششم لایحه اختصاص یک هزارم از درآمدهای نفتی برای بازسازی ویرانه‌های جنگ با عراق را به تصویب رساند، نه از صادرات نفت، بلکه از محل فروش نفت در داخل کشور.

خبرگزاری دانشجویی ایسنا، از علی هاشمی بهرمانی، نماینده رفسنجان در مجلس ششم همین را از وی می‌پرسد. او از جلال‌آل احمد قصبه‌ای نقل می‌کند و اینکه او یک زمانی در جزیره خارک گفته بود

اسلامی کشف شده در سال‌های اخیر به خارج از کشور شرکت با هوایمائی "ماهان" بوده‌است. این شرکت متعلق به خانواده هاشمی رفسنجانی است و رفیق‌دوست نیز در آن سهام است. فرهنگ ایران در داخل کشور حراج شد و یادگارهای تاریخی آن در خارج از کشور.

"پراگ" پایتخت جمهوری "چک" در تمام سال‌های گذشته مرکز انتقال اشیاء عتیقه ایران از طریق شرکت ماهان به این شهر و از این شهر به حراج‌های بزرگ جهانی بوده‌است. یک فروشگاه ایرانی در خیابان "واسلاوسکی" که مرکزی ترین خیابان پراگ است و یکی از وابستگان هاشمی رفسنجانی آن را سال‌هاست اداره می‌کند، ایستگاه مذاکرات، معاملات و انتقال اشیاء عتیقه قاچاقی شده که از ایران به پراگ منتقل می‌شود. مسئول این فروشگاه دانشجوی سابق و سال ششم پزشکی "ش" است که درس را رها کرد و بلافاصله پس از سقوط دولت سوسیالیستی در جمهوری چکسلواکی راهی این کشور شد و در مرکزی ترین نقطه پراگ و با قیمتی بسیار ارزان یکی از بزرگترین مغازه‌ها را خرید و کار را شروع کرد. این مغازه تنها محل ملاقات‌های علنی است، چرا که تابلوها، ارز خارجی منتقل شده از ایران به پراگ و دیگر مذاکرات و معاملات در خانه‌هایی انجام می‌شود که همگی وابسته به مدیریت این مغازه‌است. مغازه‌ای که به ظاهر اشیاء عتیقه بسیار معمولی ایران را می‌فروشد، اما در خانه‌های وابسته به آن معاملات چند میلیون دلاری انجام می‌شود و ارز ورودی آن، به حساب‌های بانکی اروپا منتقل و تقسیم می‌شود!

این نیز بخشی دیگری از فعالیت‌های سیاه مافیای قدرت در جمهوری اسلامی است که آفازاده‌های دیگری فرماندهی آن را برعهده دارند.

مشاورت وزیر نفت منصوب شد و پس از آن به مجلس راه یافت. (علی‌هاشمی که مصاحبه او را در بالا خواندید؟)

۳- جوان دیگری از همین تبار هم اینک مسئولیت یکی از سازمان‌های مهم وزارت نفت را عهده‌دار است، کسی که از کمترین ویژگی شخصی، تحصیلات و تجربیات برخوردار نیست. آفازاده‌ای "م.ن" دارای واسطه‌هایی در بخش مهندسی نفت است و ارتباطات غیر متعارفی با دفتر لندن وزارت نفت دارد. (توجه کنید به رابطه‌های انگلیسی در سیاست خارجی و وصل بسیاری از برغماری‌ها و رابطه‌ها داخل کشور به انگلستان) ۴- آقای "جعفر.ن" که پیش از انقلاب نیز با بسیاری ارتباط داشته و هم اکنون نیز از ملاکین بزرگ است و برای حفظ ظاهر در محل کارش از بخاری علاءالدین استفاده می‌کند، با یکی از معاونین وزارت نفت چنان ارتباط تنگاتنگی دارد که حتی تعیین رئیس دفتر این معاونت نیز با معرفی نامبرده انجام می‌پذیرد. (توجه کنید به احیای نظام زمینداری بزرگ و فتوادلیسم در دهساله دوم جمهوری اسلامی)

۵- یکی از معاونین وزیر که به یکی از جناح‌های مخالف دولت دوم خرداد وابسته است، مدیریت ۱۳ پروژه نفتی تحت امر خود را به همفکران غیر متخصص خود سپرده‌است. (از وابستگان مولفه اسلامی و جمعیت اسلامی مهندس به رهبری محمدرضا باهنر)

۶- دفتر خرید در شیخ نشین دبی در اختیار گروه آقای الف است. دوستانشان در دبی شرکتی با نام «پتروپول» ثبت کرده‌اند تا در آینده با استفاده از موقعیت ممتاز آن در وزارت نفت به رانت‌های کلان دست بزنند.

## بوی خاک - بوی عتیقه!

## طرح حذف بقیه از ص ۵

عیسی سحرخیز، معاون مطبوعاتی سابق وزارت ارشاد دومین قربانی این مرحله از طرح یاد شده‌است، همچنان که محسن میردامادی نیز مشمول همین طرح شد. با اطلاع از همین طرح و اشارات غیر علنی، مسئولین روزنامه بنیان و حتی بهار نیز بدنبال مدیر مسئول جدید می‌گردند و روزنامه نوروز نیز با آگاهی از همین طرح، در صورت حذف میردامادی اما اجازه انتشار یافتن نوروز، بجای انتشار یک روزنامه مشابه، بدنبال یک مدیرمسئول جدید برای جایگزینی آن می‌گردد. محسن میردامادی در دادگاه مطبوعات محکوم شده‌است.

## رئیس دادگستری تهران

علیزاده رئیس دادگستری تهران، در یک جلسه خصوصی این طرح را تأیید کرده‌است و تکاپوهای جدید برای یافتن مدیران جدید از همینجا آغاز شده‌است. در مورد نشریات کوچک و مستقل نیز، به مدیران مسئول آنها گفته شده‌است که اگر مایل به انتشار نشریه‌شان هستند افرادی که قوه قضائیه نظر منفی نسبت به آنها وجود دارد را باید بی سر و صدا کنار بگذارند. این توصیه شامل حال برخی نشریات توقیف شده اخیر هم شده‌است. به این ترتیب و با حذف مدیران مسئول دارای سابقه مطبوعاتی چند سال اخیر و یا دارای سوابق حکومتی، همراه با برخی نویسندگان و خبرنگاران صاحب قلم و تاثیر گذار حذف می‌شوند تا کیفیت، تیراژ و تاثیر گذاری آنها محدود شده و خود سقوط کنند!

روزنامه نوروز در شماره بیست و هفتم خرداد خود فاش ساخت: «هفته گذشته اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس از موزه هنرهای معاصر بازدید کردند. علل اصلی این بازدید خبر مربوط به خارج کردن تابلوهای زیادی از این موزه و ارسال آن به خارج از کشور بوده‌است. گفته می‌شود این عمل در زمان رفیق‌دوست مدیر سابق بنیاد مستضعفان انجام شده‌است. بخشی از این موزه زیر نظر بنیاد مستضعفان و بخشی زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اداره می‌شود. در دیدار هفته گذشته نمایندگان مجلس به آنها اطمینان داده شد که تابلوها با مجوز دولت به خارجی‌ها فروخته شده‌است و بحث‌هایی بر سر قیمت فروش تابلوها مطرح است.»

باز شدن درب انبارهای خالی از تابلوهای موزه هنرهای معاصر در برابر دیدگان نمایندگان مجلس، تنها یک حیرت سیاسی نبود، بلکه شوک اقتصادی هم بود. با کمی بالا و پائین کردن و پاسخ خواستن از چند مسئول این موزه صحت همان گزارش‌هایی تأیید شد که پیشتر مطبوعات با اشاره طرح کرده بودند اما جسارت و اطلاعات کافی برای بیان همه واقیعت نداشتند. تابلوهای این موزه را شبکه قاچاق اشیاء عتیقه و گرانبه‌های موزه‌های ایران به خارج از کشور منتقل و فروخته شده‌است. همین است که در ۲۰ سال گذشته بخش ایران موزه‌های بزرگ جهان متنوع تر و پر اشیاء تر شده‌است!

کار کاملاً از مجرای قانونی انجام شده، گرچه عمل بی‌قانونی بوده! یعنی در دولت هاشمی رفسنجانی و با اجازه دولت این عمل انجام شده‌است. مطبوعات نوشتند اما بسیاری می‌دانند که یکی از کانال‌های انتقال اشیاء عتیقه و قیمتی موزه‌های ایران و دفینه‌هایی که در جمهوری

# "طرح حذف"

## برای مقابله شبه قانونی با کتاب، نویسندگان و مطبوعات

سخنان حجت‌الاسلام محسنی اژه‌ای در هیات نظارت بر مطبوعات، در اجرای طرحی است که به "طرح حذف" مشهور شده است. این سخنان را در آخرین برگ ضمیمه این شماره راه توده می‌خوانید. بموجب این طرح جدیدی که برای اجرا در اختیار دادگستری تهران گذاشته شده، شیوه محکومیت قضائی و ممنوعیت از کار مطبوعاتی برای چهره‌های سرشناس و صاحب قلم مطبوعات و حذف روزنامه‌نگاران تأثیر گذار طرفدار اصلاحات، جایگزین طرح توقیف و بستن مطبوعات شده است. این طرح در پایان سال گذشته و با توجه به فشارهای محافل و مجامع حقوق بشر و کانون‌های دفاع از آزادی مطبوعات تهیه شده بود تا هم با توقیف مطبوعات این فشارها تشدید نشود و هم کار مقابله با آزادی مطبوعات جنبه قانونی به خود گرفته و دچار وقفه نشود!

از ابتدای سال جدید، این طرح گام به گام به اجرا گذاشته شد و در ادامه آن، در روزهای اخیر توسط "محسن اسماعیلی" عضو حقوقدان شورای نگهبان و مشاور حقوقی سردار قالیباف فرمانده نیروی انتظامی بدینصورت اعلام شد: «ما به جای این که جلوی مجرم مطبوعاتی را بگیریم، روزنامه را می‌بندیم که علاوه بر داشتن تبلیغات بین‌المللی و سیاسی، باعث مشکلات اقتصادی کارکنان آن نشریه نیز می‌شود.» (روزنامه نوروز اول خرداد ۱۳۸۱) و افزود: «اگر کاری کنیم که مجرم مطبوعاتی از عرصه اطلاع رسانی حذف شود، دیگر نیازی به تعطیلی نشریات نیست...»

محسن اسماعیلی یکی از همان دو حقوقدانی است که بر سر انتخاب آن‌ها بین مجلس ششم و رئیس قوه قضائیه کشاکشی بزرگ بوجود آمد که سرانجام نیز با پافشاری رئیس قوه قضائیه، فشار شورای نگهبان و حمایت مجمع تشخیص مصلحت نظام مجلس را دور زده و حکم تأیید برای رفتن به شورای نگهبان را گرفتند. مجلس، این دو حقوقدان را پیش از آنکه متخصص حقوقی بدانند، از جمله سربازجوهایی زندان‌ها می‌شناخت و بویژه روی نقش محسن اسماعیلی و ارتباط آن با محافل مخفی اطلاعاتی (محفل بازسازی شده امنیتی سعید امامی) تأکید داشت.

طرح حذف روزنامه نگاران از عرصه مطبوعات، ابتدا بصورت تهدید و احضار به اداره اماکن پیش برده شد و علاوه بر احضار، بازجویی توأم با تهدید و توهین برخی روزنامه نگاران در زیر زمین اداره اماکن نیروهای انتظامی به آنها توصیه شد که اگر نمی‌خواهند سرنوشت پوینده و مختاری (دو تن از قربانیان طرح قتل درمانی و یا قتل‌های زنجیره‌ای) را پیدا کنند، خودشان از مطبوعات کنار بروند!

**سیامک پورزند قربانی شد!**

در همین طرح سیامک پورزند، که در تمام دوران پس از انقلاب، مانند دوران پیش از انقلاب کار جدی مطبوعاتی نداشت اما بر

اساس علاقه‌ای که به برقراری رابطه با همگان داشت خود به خود در جریان گفتگوهای اهل قلم و مطبوعات در تحریریه‌های این روزنامه‌ها و دیدارها و جلسات آنها قرار گرفته بود، ابتدا احضار و سپس ربوده و بازداشت شد. اطلاعاتی که وی در بازجویی‌های خود، زیر فشار مطرح کرد نیز به کارپایه احضارها، تهدید و پرونده‌سازی‌های اداره اماکن اضافه شد و بازجویی ۷۰۰ صفحه‌ای وی نیز در اختیار موسسه پرونده‌سازی برای مطبوعات در موسسه کیهان قرار گرفت.

**برادر حسن نباید در سایه برادر حسین فراموش شود!**

این احضارها و تهدیدها، پیش از آخرین احضار و سپس بازداشت پورزند توسط "حسن شایانفر" مدیر داخلی روزنامه کیهان با احضار گاه‌گاه وی به روزنامه کیهان نیز جریان داشت. حسن شایانفر سرپرستی تیمی را در موسسه کیهان برعهده دارد که مسئول پرونده‌سازی برای مطبوعات، اهل قلم، مترجمین و نویسندگان است و چند تن از حاشیه نشینان مطبوعات و محافل هنری قبل از انقلاب نیز با آن همکاری دارند. از آن جمله فردی بنام "الهیاری" که پیش از انقلاب شعر می‌گفت و با برخی صفحات ادبی روزنامه کیهان نیز همکاری داشت. در این جمع، که اکنون مطبوعات داخل کشور نیز اخیراً و در جریان توقیف کتاب گنجی و چند کتاب منتشر شده دیگر به آن اشاره کرده‌اند، تعدادی از توابعین مجاهدین خلق و سازمان پیکار نیز همکاری دارند. افرادی که در زندان اوین و زندان ۳ هزار (توحید بعدی و کمیته مشترک قبل از انقلاب) زیر نظر حسن شایانفر و حسین شریعتمداری استتال فکری یافته و تواب فکری شدند. بسیاری از پرونده‌های تشکیل شده برای مطبوعات توسط این تیم تهیه شده و در اختیار قاضی مرتضوی برای احضار و بازداشت و محاکمه و توقیف روزنامه‌ها قرار گرفته است و اخیراً نتیجه و حاصل کار کنکاش آنها روی کتاب‌های منتشر شده و اجازه انتشار یافته از سوی وزارت ارشاد اسلامی، در چارچوب "طرح حذف" مبنای برخورد قضائی با ناشران و نویسندگان شده است.

این بخش از طرح مذکور - احضار به زیر زمین نیروهای انتظامی و مقدمه چینی برای محاکمه پورزند و سپس یورش همه جانبه به مطبوعات - با افشاگری‌های مطبوعات و بویژه مقاومت مجلس آنگونه که پیش بینی شده بود تحقق نیافت و به همین دلیل طی چند هفته جلسات پنهان باحضور **علیزاده، قاضی مرتضوی و دو حقوقدان مدافع این طرح در شورای نگهبان**، مرحله دوم طرح تنظیم و به اجرا گذاشته شد. براساس مرحله دوم طرحی که محسن اسماعیلی با صراحت آن را در مصاحبه با روزنامه نوروز اعلام کرد، بجای احضار روزنامه نگاران و تهدید آنها در زیر زمین اداره اماکن، باید روزنامه‌نگاران و نویسندگان طرفدار اصلاحات در مطبوعات را بجای احضار مخفیانه، آشکارا به قوه قضائیه احضار، برای آنها تشکیل پرونده داده و از کار مطبوعاتی محروم ساخت و در عین حال به آن روزنامه و نشریه‌ای که این نویسندگان و روزنامه‌نگاران در آن کار می‌کنند اجازه ادامه فعالیت داد، که در دراز مدت توان تأثیر گذاری این روزنامه و نشریه تحلیل خواهد رفت و خود به خود از صحنه مطبوعاتی کشور حذف خواهد شد! ستاد بازسازی شده قتل‌های زنجیره‌ای، قاضی مرتضوی و حقوقدانان شورای نگهبان یک شورای مشترک برای اجرا و پیگیری این طرح پیش بینی کردند و کار شروع شد. سعید پورعزیزی که از همکاران نزدیک دفتر محمد خاتمی محسوب می‌شود به دادگاه احضار و از کار مطبوعاتی محروم شد اما به روزنامه‌ای که در آن کار می‌کرد اجازه ادامه انتشار داده شد. (بقیه در ص ۴)

# نوزادی زشت

## که زیر حجاب اجباری

### چشم به دنیا گشود!

#### ویکتوریا آزاد

بهمن ۵۷، انقلابی در ایران، با رهبری آیت‌الله خمینی شکل گرفت که توده‌های میلیونی مردم ایران در آن نقش داشتند. زنان ایران نیز با حضور فعال خود سهمی تاریخی و بسزا در آغاز و پیروزی این انقلاب داشتند. با آنکه در طول انقلاب و در ابتدای پیروزی آن، حجاب بعنوان چادر سیاه برای زنان مطرح نبود و حتی آیت‌الله خمینی نیز حجاب را امری در حد پوشش و نه چادر سیاه عنوان کرده بود، بتدریج تحمیل این پوشش در حد تحقیر و با هدف از صحنه فعالیت اجتماعی راندن زنان ایران آغاز شد. اصرار به تحمیل و مقاومت در برابر آن، در بخش‌هایی از جامعه ما کم‌کم به مقاومتی تبدیل شد که مقاومت عمومی جامعه را در برابر تحریف انقلاب ۵۷ تکمیل کرد. این مقاومت ابتدا از سوی زنان وابسته به افشار روشنفکر و میانی جامعه آغاز شد و در نیمه دوم جمهوری اسلامی (اگر دهه ۸۰ را مبنا قرار دهیم) سطوح گسترده‌ای از نسل جدید کشورما را در بر گرفت.

حجاب و پوشش زنان ایران، در آن حد که به عرف و سنت، مذهب و عادت زنان باز می‌گشت پیش از انقلاب نیز وجود داشت و ای بسا اگر رهبران جمهوری اسلامی اصرار به چادر سیاه و پوشش اجباری در رنگ‌های کسل کننده و یکنواخت نمی‌کردند، خود به خود نیز ادامه می‌یافت، اما اکنون چنین نیست و مقابله با حجاب نیز به مقابله بزرگتر با حکومت تبدیل شده‌است. امروز، بر خلاف سال‌های دور نه حکومت دیگر بدنبال بدحجاب و بی‌حجاب است و نه زنان و دختران جوان خود را گرفتار آن بگرویبندهای خیابانی می‌یابند، اما بیرون آمدن از زیر پوشش‌های تقریباً رایج سال‌های اخیر هم خود به نشانه‌ای از لجبازی با حکومت تبدیل شده و بخشی از نافرمانی مدنی زنان شده‌است. از این منظر است که ضرورت دارد به جنبه اینگونه مقابله با حجاب نیز توجه شده و آن را بخشی از مقابله عمومی دانست.

بخش دیگری از بحث مربوط به جنجال حجاب و یا مقابله با تحمیل حجاب به زنان ایرانی، پذیرش تقریباً آسان آن در جامعه ایران، در آغاز انقلاب و تبدیل شدن آن به نمادی از نزدیکی ایدئولوژیک و دینی به انقلاب بود، بویژه آنجا که مردان مذهبی و انقلابی نیز خود به آمران نهی از منکر در خانه و خانواده تبدیل شده بودند. شاید بتوان گفت که پافشاری جمهوری اسلامی بر حجاب، بر آمریت مردان بر زنان ایران کمک کرد. امری که بر اثر انقلاب و در طول انقلاب دگرگون شده بود و زنان با

بیرون آمدن از خانه و پیوستن به صفوف مردان برای حضور در انقلاب این آمریت کهنه و جا افتاده در فرهنگ ایرانی را ضربه پذیر ساخته بودند. از دل این آمریت و نهی از منکر انواع جنایاتی بیرون آمد که در پیش از انقلاب بندرت روی می‌داد. شاید قتل زنان در مشهد مشهورترین حاصل این روند و بعنوان حاصل فقر آلوده به فحشا باشد اما تنها نمونه نیست. معاون اجتماعی پزشکی قانونی با صراحت ناچار به اعتراف در برابر سوالات خبرنگاران می‌شود که ۸۱ در صد زنان ایران در خانه تحت آزار قرار می‌گیرند. در این جا سیطره سنت‌های مردسالارانه بر مناسبات خانوادگی ما ایرانی‌ها را نباید فراموش کرد. این آزار تنها شامل زنان نمی‌شود، بلکه کودکان را هم در برمی‌گیرد. شاید قتل یک کودک توسط پدرش که این روزها در مطبوعات و در آستانه سمینارهای جهانی حقوق کودک منتشر شد جنجالی‌ترین نمونه باشد، اما شنیع‌ترین آنها نبود. ساده‌ترین وسیله تنبیه کودکان در بسیاری از خانه‌ها، از مرز سیلی و مشت گذشته و به حبس در زیرزمین‌ها و شلاق با کابل کشیده شده‌است. وقتی حکومت برادر بزرگتر و پدر خانواده را در میدان عمومی شهر زیر شلاق می‌گیرد، وقتی مردم می‌دانند در زندانها به زندانیان با کابل شلاق می‌زنند، وقتی شورای نگهبان قانون اساسی رسماً با ممنوعیت شکنجه مخالفت می‌کند و رسماً می‌گوید قاضی حق صدور حکم تعزیر(نام اسلامی-دینی شکنجه) را دارد و یا روزنامه نگاران و نمایندگان مجلس به شلاق محکوم می‌شوند و "شلاق" به قاضی و وجدان اجتماعی تبدیل و جانشین همه راه‌های تعلیم و تربیت و ترویج اخلاق اجتماعی می‌شود، چه انتظاری می‌توان داشت که زنان و کودکان در خانه زیر شلاق شوهر و برادر بزرگتر قرار نگیرند و یا در زیر زمین خانه حبس نشوند؟ آب از سرچشمه گل‌آلود است و در پائین دره‌ای که بوجود آمده سیل همه چیز را تهدید می‌کند!

یک بررسی آماری که اخیراً از سوی خبرگزاری دانشجویی "ایسنا"، درباره کودکان و نوجوانان بزهکار منتشر شد، حکایتی غم‌انگیز را با خود داشت: «**کودکان و نوجوانان بزهکار برای گریز از تنبیه و در برابر پاداش مادی تن به بزهکاری می‌دهند. در سنین بالاتر، خشونت، زورگوئی، عدم اطاعت از قانون، ضعیف کشی و پایبند نبودن به قوانین اخلاقی ثابت و پایدار میان بزهکاران سلطه دارد.**» این تحقیق ساده، به تابلوئی از حاکمیت و مناسبات آن با مردم شباهت ندارد. یعنی همه این پدیده‌ها، در تلویزیون، در نماز جمعه‌ها، در مساجد، در قوه قضائیه، در زندان‌ها، در بازار و در هر کجا که پای حاکمیت در آن بند است مشاهده نمی‌شود؟ اگر می‌شود، نباید گفت **بزهکاری بخشی از مناسبات اجتماعی ما شده و کودک آزاری و زن ستیزی بخشی از آن؟! آن تخم خشونتی که طی ۲۰ سال در جامعه پاشیدند، نباید انتظار داشت که حالا در جزء جزء روابط و مناسبات اجتماعی خود را نشان دهد؟**

سیامک گلشیری، مترجم و داستان نویس است. از نسل جدید داستان نویسان ایران و نه هوشنگ گلشیری که بدرود حیات گفت. او نیز اخیراً در گفتگوئی با خبرگزاری دانشجویی ایسنا از اینکه زندگی واقعی مردم در داستان‌ها و قصه‌های منتشره در سال‌های اخیر راه نیافته گله‌مند است و می‌گوید:

«**هر خانه ما یک رمان است**»

آنچه که با تحمیل حجاب به زنان ایران و بویژه با تحمیل چادر سیاه بعنوان حجاب برتر توسط بخش‌هایی از حاکمیت جمهوری اسلامی سال‌ها پیگیرانه دنبال شد، علاوه بر پوشش سیاه، مناسبات و روابط سیاهی

دلیل نیز مقابله با تحمیل حجاب به زنان ایران نباید و نمی‌تواند مقابله با اسلام معرفی شود و از طرف دیگر زنان نیز نمی‌توانند و نباید مقابله با حجاب تحمیلی را با مقابله با اسلام همراه کنند. هرگاه چنین اشتباهی از سوی زنان روشنفکر و فعال در مجامع دفاع از حقوق زنان ایران صورت گیرد، آنگاه صف متحد زنان برای احقاق حقوق خویش از هم می‌گسلد و این مبارزه از کلیت خود خارج می‌شود، چرا که میلیون‌ها زن ایرانی از آن فاصله خواهند گرفت.

مبارزه مدنی در راه احقاق حقوق زنان، اکنون بصورت قانونی باید دنبال شود و این امری نیست که تشکل‌های زنان ایران، حتی آنها که پسوند اسلامی را با خود حمل می‌کنند به آن توجه نداشته باشند و به همین دلیل نیز باید کوشید از راه تدوین قوانین، فشار به مجلس، تشویق و پیش انداختن فراکسیون زنان در مجلس، فعال ساختن زنان در محلات برای شرکت در انتخابات و به مجلس فرستادن زنان آگاه و دارای ظرفیت دفاع از حقوق زنان مبارزه را پیش برد. این مبارزه قانونی، تا حد تغییر برخی قوانین ناقض حقوق زن در قانون اساسی نیز باید پیش برده شود. از این منظر است که دفاع از آزادی و دموکراسی، روی دیگر سکه مبارزه در راه احقاق حقوق زنان می‌شود، چرا که این دفاع امکان حضور قانونی و نه فقط قانونی بلکه تغییر قوانین را با خود به همراه می‌آورد و بخشی از کل مبارزه برای مردمسالاری در ایران است.

من اگر بخواهم تنها به یک نمونه از موفقیت‌های بدست آمده از راه مبارزه مدنی اشاره کنم، ثبت انجمن زنان کوهنورد ایران است که حاصل ۱۰ سال مبارزه بی‌امان زنان کوهنورد ایرانی است. این انجمن علیرغم همه کارشکنی‌هایی که ظاهر قانونی اما مدافعینی بنیادگرا سرانجام ثبت شد و رسمیت یافت. نمونه‌های بسیاری را در این زمینه می‌توان بر شمرد، که هر یک از آنها موفقیت‌ها و یا عرصه‌های مبارزه برای به موفقیت رساندن این و یا آن خواست و احقاق حقوق اجتماعی و بسیار عادی زنان است. از این مسیر و با بهره‌گیری از همین موفقیت‌هاست که باید قانون برابری زن و مرد در طلاق را از تصویب گذرانند، سهم مساوی در ارث، حقوق برابر بیکاری و عرصه‌هایی از اینگونه که نیازمند تدوین و تصویب قوانین است، بخش مهمی از پیکار زنان برای احیای حقوق خویش است. مسلمان این مبارزه و تلاش در راه این حقوق از بستر جدائی دین از دولت نمی‌گذرد و دست یابی به آنها الزاماً نباید با سکولاریسم همراه باشد. حتی در دوران پیش از انقلاب نیز، مبارزه در راه حقوق زنان بستر قانونی خود را می‌پیمود، گرچه بسیار کم نمود تر، چرا که زنان با وسعت و کمیت کنونی در صحنه مبارزات اجتماعی حضور نداشتند. مقابله با مواعی که زنان ایران را از رسیدن به پست‌های کلیدی در حاکمیت محروم ساخته نیز از همین بستر عبور می‌کند.

بنابراین، هر چه تلاش برای دموکراتیک کردن ساختار سیاسی جامعه بیشتر و تضمین شده تر باشد، به همان اندازه شانس زنان نیز برای طرح معضلات حقوق خود و مشارکت آنها در عرصه‌های اجتماعی و حکومتی بیشتر خواهد بود. مبارزه مسالمت آمیزی که اکنون در ایران جریان دارد، فرصتی است که نه تنها نباید آن را برای احقاق حقوق زنان دست داد، بلکه نباید اجازه داد این روزنه توسط همان‌ها که از حجاب برتر و پوشش سیاه به زنان دفاع می‌کردند و همچنان نیز مدافع آن هستند بسته شود. وقتی اصلاحات و دفاع از آن مطرح است، رویکردی اینچنین باید پشتوانه آن شود و تمامی نیروهای واقعا طرفدار تغییرات اساسی در جامعه ایران در حمایت از آن بپا خیزند. (بقیه در ص ۳۱)

را نیز به جامعه ما تحمیل کرد که امروز نتایج و عوارض آن بخشی از بحران عمومی در جامعه ما را تشکیل می‌دهد. در حقیقت، ترفند حجاب با هدف خانه نشین کردن زنان و از صحنه فعالیت اجتماعی راندن آنها یک سلسله دگرگونی‌های فرهنگی نوین را که متأثر از مبارزات زنان بدست آمده بود بازپس گرفت. الگوی زن ایرانی حضرت "زهرا" اعلام شد که در ۹ سالگی به خانه شوهر رفته بود. برای جا انداختن این الگو جشن‌های بلوغ در مدارس دخترانه ایران رایج شد که دگرگونی‌های روانی-رابطه‌ای را در مدارس ما به همراه آورد. دختران نوجوانی که بی اطلاع از حقوق زن و محروم از حمایت حقوقی به خانه بخت رفتند به ابزاری برای تولید فرزند تبدیل شدند و آنگاه که خود سن کودکی (۱۵ سال به بالا و پذیرش این سن برای داشتن تعقل و بینش تشخیص جهت شرکت در انتخابات) را پشت سر گذاشتند، زانی بودند با کودکانی در دامن. نه تنها جمعیت کشور، از جمله به این دلیل بصورت انفجار آمیز افزایش یافت، بلکه آمار طلاق، فرار از خانه شوهر، فرار از شهر و دیار، فرار از خانه پدری و سقوط در دامان فحشاء، خوابیدن در پارک‌ها و... نیز متأثر از همین بینش حجابی دامنگیر جامعه ما شد که ادامه دارد. فعال‌ترین کانون‌های مبارزه زنان ایران و متشکل‌ترین بخش‌های فعالیت اجتماعی زنان ایران امروز در جهت مقابله با همین پدیده‌ها جریان دارد و رهبری تمامی آنها بر عهده زنان ایران است. این خود فصل نوینی در تاریخ مبارزات زنان ایران را بوجود آورده‌است، فصل حضور متشکل زنان در مبارزه اجتماعی، که در کلیه انتخابات انجام شده در سال‌های گذشته در ایران بروز و تاثیر مستقیم بر نتایج آنها داشته‌است. معاون اجتماعی وزارت کشور نتایج یک همه پرسی و نظر سنجی را در خرداد ماه گذشته اعلام کرد. به موجب این آمار و نظر سنجی ۲۳ درصد مردم ایران خواهان تغییرات کاملاً بنیادی و اساسی در حاکمیت جمهوری اسلامی‌اند. به زبانی ساده یعنی سقوط حکومت! و ۶۶ درصد نیز از اصلاحات تدریجی حمایت کرده‌اند و این، یعنی ۸۹ درصد مردم ایران گذشته را رد می‌کنند و آینده‌ای دیگر را خواهانند. بی شک نیمی از آنها، نیمه دوم جامعه ایران، یعنی "زنان" ایران‌اند. همان‌ها که با حجاب برتر تلاش کردند خانه‌نشینشان کنند، همان مادرانی که از آینده کودکانی که در دامن دارند و یا فرزندانی که به مدرسه می‌روند نگرانند.

به این ترتیب و با این شناخت، مبارزه با حجاب به بخشی از مبارزه عمومی برای مقابله با حاکمیت تبدیل شد. کانون مرکزی این مبارزه، حداقل در عرصه حجاب، مقابله با بنیادگرایی اسلامی و برداشتی از اسلام است که در دفاع از ظواهر و ظاهر سازی خلاصه می‌شود. برداشتی که با برداشت امثال آقای خاتمی از نقش و موقعیت زن در جامعه اسلامی متفاوت است. اشاره می‌کنم به سخنان رئیس جمهور در جمع زنان پیشکسوت در امر آموزش که با صراحت کامل گفت: «الگوی زنان جامعه‌ما، حضرت زهراست ولی ما نمی‌دانیم و فکر نکرده‌ایم که اگر آن بزرگوار در روزگار ما حضور داشت با توجه به تغییرات و تحولات رشد ارتباطات و روابط اقتصادی و وضعیت کنونی زنان در اجتماع چگونه زندگی می‌کرد». او سپس در اشاره به بنیادگرایان گفت: «با بیان اینکه اسلام نگاه صرف به ابعاد جسمانی و مادی زنان دارد، زنان را مورد اهانت قرار می‌دهند. وقتی که در جامعه از عفت صحبت می‌شود همه جامعه باید در اهتمام به عفت که مسئله انسانی است کوشش و تلاش کنند.»

حتی همین یک نمونه نیز نشان می‌دهد که برداشت از اسلام در تمام زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متفاوت است و به همین

# مقالاتی از کتاب توقیف شده اکبر گنجی، که در زندان اوین نوشته شده

## ۲۸ مرداد، کودتای شخص اول غیر

### انتخابی علیه شخص دوم و منتخب مردم

«مجمع الجزایر زندان گونه» یکی از سه کتاب بحث برانگیزی است که در ایران چاپ ولی توزیع آن ممنوع و خود کتاب در کنار دو کتاب دیگر که در گزارش مربوط به «طرح حذف» در همین شماره راه توده می خوانید توقیف شده است. کتاب از ۱۴ مقاله و دو پیوست تشکیل شده و همه آنها در زندان نوشته شده است. در پشت جلد کتاب این جملات آمده است:

«میولونها تن از شهروندان ایرانی براساس مسئولیت مدنی خود در انتخابات شرکت کردند و با رای بالای خود و تائید اصلاحات، شوک عظیم دیگری بر دشمنان آزادی و مردمسالاری وارد کردند. اصلاحات بدین معنا نیست که عده‌ای به دفاع از اصلاحات به جای محافظه کاران بنشینند و تمام همت خود را مصروف ماندن در یک پست و مقام کنند. جایگاهی نخبگان حاکم، شرط ضروری دموکراسی است، ولی گردش نخبگان باید کاملاً آزاد باشد و ترجیحات مردم بر حکمت مسلط باشد. اصلاح طلبان حاکم در غیاب دیگران به حاکمیت راه یافته‌اند. در واقع اگر یک انتخاب کاملاً رقابتی، که هیچ کس به نام دگراندیش و دگرباش به وسیله نظارت استصوابی حذف نشود، برگزاری می‌شد یا بشود، معلوم نیست افراد فعلی انتخاب شوند. انتخابات در صورتی معنا دارد که در غیاب دیگران نباشد و آنها که مثل ما نمی‌اندیشند از عرصه رقابت حذف نشوند. گردش نو برای خودی‌ها و حذف دگراندیشان با دموکراسی تعارض دارد. تقسیم قدرت و ثروت میان خودی‌ها و نا دیده گرفتن علائق و مطالبات واقعی مردم اصلاحات نام ندارد.»

## "فاجعه کودتا"

یکی از چهارده مقاله کتاب «مجمع الجزایر زندان گونه» است، که آن را، با توجه به زمزمه‌های تازه‌ای که در باره ورود ستاد ضد اصلاحات به عرصه برخورد فیزیکی (بقول شکوری راد، نعیمی پول و بهزاد نبوی) با اصلاح طلبان مطرح کرده‌اند انتخاب کرده و در زیر می‌آوریم. گنجی می‌نویسد:

**مقام رهبری:** «اخیراً سازمان سیا، اسناد خود را در باره نقش سیا در مطبوعات ایران، قبل از کودتای ۲۸ مرداد منتشر کرده است که نشان می‌دهد برخی روزنامه‌ها با پول، هدایت و تغذیه سیا زمینه ساز کودتای ۲۸ مرداد بوده‌اند. بنابراین نمی‌توان صبر کرد تا فاجعه اتفاق بیفتد و بعد اقدام نمود.» (کیهان ۱۰/۱۲/۱۳۷۹)

هاشمی رفسنجانی: «دشمن همیشه سعی داشت بین روحانیون و مردم جدائی ایجاد کند، همان طور که در زمان مشروطه، انگلیس توانست با جدا کردن آیت‌الله کاشانی از مصدق، ملی‌گراها را از هم بپاشاند.» (حیات نو ۱۱/۱۲/۱۳۷۹)

شبهه سازی دوران کنونی کشور با شرایط کودتائی، خصوصاً کودتای ۲۸ مرداد، بلاشکال است به شرط آنکه مقایسه یاد شده تا نهایت منطقی خود پیش رود و به پرسش‌هایی چون: کودتا چیست؟ پیامدهای کودتا کدام است؟ کودتا علیه چه کسی و برای تامین منافع کدام فرد یا قشر یا جناح صورت خواهد گرفت؟ نیروهای کودتاگر از چه نهادهائی تامین خواهد شد؟ و ... پاسخ گوید. یاد آوری چند نکته توصیفی در خصوص سخنان مقام محترم رهبری و ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام شاید زمینه پاسخ به یک پرسش توصیه‌ای را فراهم آورد.

۱- کودتای ۲۸ مرداد اقدام **شخص اول حکومت** علیه **شخص دوم حکومت** بود. شخص اول حکومت فاقد پایگاه اجتماعی، غیر انتخابی و غیر پاسخگو بود ولی شخص دوم حکومت دارای پایگاه اجتماعی، انتخابی و پاسخگو بود. کودتا با طرح مشترک و پشتیبانی امریکا و انگلیس عملی شد. با کودتا مصدق برکنار شد تا **شاه** نظام دیکتاتوری را تحکیم و برای مدتی طولانی استقرار بخشد.

۲- اختلافات آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق به پیش از کودتا باز می‌گشت ولی در هر حال در دوران کودتا این دو در دو جبهه رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. آقای هاشمی رفسنجانی انگلیس را عامل دور شدن آیت‌الله کاشانی از دکتر مصدق می‌دانند. یعنی دشمن (انگلیس) موفق به اجرای طرح خود شد و با دور کردن آیت‌الله کاشانی، مصدق را در مقابل شاه و ارتش و پشتیبانان خارجی‌اش تنها گذارد.

پس از کودتای امریکائی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مخبر روزنامه المهدی از **آیت‌الله کاشانی** می‌پرسد: «آیا عقیده دارید که دکتر مصدق برای برقرار بر رژیم جمهوری فعالیت می‌کرد؟» آیت‌الله کاشانی پاسخ می‌دهند: «آری، برای برقراری جمهوریت می‌کوشید، مصدق ۴ ماه قبل می‌خواست که شاه را از ایران اخراج نماید ولی من نامه‌ای به شاه نوشته و از او خواستم که از مسافرت خودداری نماید و شاه هم موقتاً از فکر مسافرت منصرف شد. یک هفته قبل، مصدق شاه را مجبور کرد که ایران را ترک نماید اما شاه با عزت و محبوبیت روز بعد بازگشت.» آیت‌الله کاشانی سپس اظهار داشت: «در اینجا ملت شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ایران نیست.» (مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی. گرد آورنده محمد دهنوی. انتشارات چاپخش ص ۲۸)

«از آیت‌الله کاشانی پرسیدم، به نظر شما بزرگترین اشتباه مصدق کدام است؟ آیت‌الله کاشانی بیدرتنگ جواب داد: پامال کردن قانون اساسی با عدم اطاعت اوامر شاه...»

آیت‌الله کاشانی در باره مجازات مصدق نظر خود را این طور شرح داد: طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی



شهروند به فرد "صاحب حق" اطلاع می‌شود و حکومت باید محصول قرار داد جمعی آزادانه و رضایت چنان افرادی باشد. در صورت تعارض بین حقوق شهروندان و منافع حکومت، رعایت حقوق شهروندان اصل است. در جوامع توسعه یافته ابتدا علیه متهمان، مدرک، سند و شاهد کافی جمع کرده، سپس آنان را به دادگاه می‌کشاند و در صورت احراز جرم متهمان از سوی هیات منصفه، آنها را راهی زندان می‌کنند. اما متأسفانه در اینجا ابتدا با شکایت رئیس دادگستری "مدعی‌العموم" شهروندان را "بازداشت موقت" می‌کنند، حکم بازداشت موقت را هم به امضای رئیس قوه قضائی و یا معاون وی می‌رسانند و آن گاه او را در سلول‌های انفرادی حبس می‌کنند تا در اثر فشارهای جسمی-روانی به جرائم اعتراف و براساس اعترافات مدارک محکومیت آماده گردد.

متهمی که مدت‌ها در سلول انفرادی نگاهداری و ارتباطش با دنیای خارج کاملاً قطع می‌شود، به احتمال زیاد به "جرائم ناکرده" اعتراف خواهد کرد. مجلس باید با وضع قانون راه این فرایند نا مشروع را مسدود نماید و نگذارد که قضات در کلیه جرائم، آنهم به طور نا محدود، متهمان را در سلول‌های انفرادی حبس و از این طریق متهمان را وادار به اعتراف کنند. تنها راه ممانعت از این روش نا مشروع و حفظ حقوق شهروندان، ممنوع کردن سلول انفرادی مگر در موارد بسیار استثنائی و مستند به دلائل موجهه و محاسبه تصاعدی نگاهداری در سلول انفرادی است.

ترفند دیگر آن است که برخی از قضات متهمان را در بازداشتگاه‌های انفرادی، در یک سلول بزرگتر از سلول انفرادی یا یک اتاق (مانند بند ۲۴۰) نگاه می‌دارند و یا بعضاً درب چند سلول انفرادی را به روی یکدیگر می‌گشایند (مانند بند ۲۰۹) اما متهم را، ماهها و بعضاً سالها، با شرایط کاملاً حاکم بر سلول‌های انفرادی، در این وضعیت نگاه داشته و مدعی می‌شوند که متهم دیگر در سلول انفرادی حبس نیست.

مجلس باید این روش ناصواب و زجر آور را بر چند و راه آن این است که نگاهداری متهمان را در بازداشتگاه‌های انفرادی، به هر نحو و شکل، نگاهداری در سلول انفرادی محسوب نماید.

تصویب ماده پیشنهادی زیر و الحاق آن به آئین دادرسی کیفری تا حدودی از حقوق شهروندان در مقابل روش‌های نامطلوب غیر حقوقی حمایت خواهد کرد. این ماده می‌تواند به صورت "ماده مکرر ۳۷" به قانون آئین دادرسی اضافه شود.

ماده ۳۷ مکرر: نگاهداری متهمان در سلول‌های انفرادی ممنوع است. تبصره ۱- جرائم امنیتی داخلی و خارجی از این حکم مستثنا است.

تبصره ۲- هر روز نگاهداری متهمان در سلول‌های انفرادی و بازداشتگاه‌های انفرادی، به هر نحو و شکل، از یک روز تا پانزده روز، روزی ده روز، از یک روز تا پانزده روز، روزی ده روز، از یک روز تا سی روز، روزی بیست روز و از یک روز تا یک ماه به بالا، روزی سی روز محاسبه خواهد شد.

مقاله مشروح انقلاب-زندان نیز در اشاره به وضع زندان‌ها در ایران نوشته شده است. در این مقاله نیز گنجی برای گریز از ممنوعیت‌ها، شرح مفصلی در باره خاطرات زندانیان دوران استالین و خاطرات نلسون ماندلا رهبر افریقای جنوبی می‌دهد که به قدیمی‌ترین زندانی سیاسی جهان شهرت دارد. بخش‌هایی از این مقاله را که مربوط به زندان در جمهوری اسلامی در ادامه می‌آوریم.

**کشورش در جهان خیانت کند مرگ است**» (همان منبع پیشین صفحات ۳۵-۳۴)

۳- بخش‌هایی از نیروهای نظامی و گروه‌های فشار (دارو دسته شعبان بی‌مخ) عوامل اجرائی کودتای ۲۸ مرداد بودند. پس از کودتا، شاه و نظامیان و گروه‌های فشار با سرکوب سیاسی، انسداد سیاسی را برجامعه حاکم ساختند. مطبوعات مستقل و منتقد اولین قربانیان کودتای ۲۸ مرداد بودند. کودتاگران و اقتدارگرایان هیچ گاه رسانه‌های آزاد و منتقد را تحمل نخواهند کرد.

۴- به بخش پیشگیرانه-تجویزی سخنان مقام رهبری از مناظر گوناگون می‌توان نگرست. از یک منظر برای پیشگیری از تکرار فاجعه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نه تنها با نشریاتی که با پول و هدایت محافل خاصی فضای کودتا علیه اصلاح طلبی را آماده می‌کنند، باید برخورد کرد؛ بلکه با گروه‌های فشار، نظامیان و شبه نظامیان و روحانیونی که به دنبال کودتا هستند نیز باید برخورد کرد و کودتاگران گرفتار توهم را به مردم معرفی نمود. باید به کودتاگران هشدار داد که اگر این بار کودتائی صورت گیرد، حادثه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تکرار نخواهد شد، بلکه حادثه ۱۹ اوت ۱۹۹۱ مسکو، با پیامدهای مثبت و منفی‌اش، خود را به نمایش خواهد گذارد. نه حکومت کودتائی مشروع و بادوام است و نه کودتاگران لزوماً به اهداف خود دست خواهند یافت. فروپاشی نظام، یکی از پیامدهای ناخواسته کودتای احتمالی است.

مقاله زیر از کتاب "مجمع‌الجزایر زندان گونه"، در واقع نامه‌ایست خطاب به نمایندگان مجلس ششم برای تنظیم لایحه منع شکنجه. لایحه‌ای که اکنون تنظیم شده اما شورای نگهبان آن را رد کرده و همه طرفداران، رهبران و اعمال کنندگان شکنجه در تمام ۲۳ سال گذشته با شورای نگهبان همصدا شده‌اند و پیشاپیش همه آنها، رهبران جمعیت موفله اسلامی. جمعیتی که اسدالله لاجوردی عضو شورای رهبری آن بود و یختیاری (سرپرست کنونی زندان زندان‌های ایران) نیز عضو رهبری آنست. از ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ این جمعیت تسخیر دو سنگر را هدف اولیه خود قرار داد: تشکیلات امنیتی جمهوری اسلامی و زندان‌های جمهوری اسلامی. از درون این دو سنگر انقلاب به توپخانه جنایت و غارت سپرده شد و سفره چپاولی گسترده شد.

## سلول انفرادی

### نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی

همانگونه که مستحضرید قدرت میل به تراکم و تمرکز دارد و تراکم و تمرکز قدرت به ایجاد "قدرت مطلقه" غیر پاسخگو می‌انجامد. قدرت مطلق به فساد مطلق می‌انجامد. بهترین روش برای کاستن از فسادهای قدرت، توزیع قدرت و نظارت مستمر بر آنست. تفکیک قوا، برگزاری انتخابات مستمر آزاد و رقابتی، تشکیل احزاب غیر حکومتی، وجود رسانه‌ها و بالاخص مطبوعات آزاد و غیر دولتی، حضور هیات منصفه در کلیه دادگاهها به عنوان نماینده واقعی افکار عمومی و... برخی از راه‌هایی است که آدیان برای توزیع قدرت و نظارت بر آن یافته‌اند.

مجلس به عنوان نماینده ملت وظیفه دارد از حقوق شهروندان در مقابل قدرت نا محدود و غیر پاسخگو دفاع کند و با وضع قوانین مانع از آن شود که دولت شهروندان را به صورت بردگان بی پناه در آورد.

# انقلاب- زندان

قضاوت فردی که نزدیک به سه دهه از عمر خود را در زندان گذرانده، بسیار مهم است و می‌تواند زوایای دیگری از زندان را به روی ما بگشاید. نلسون ماندلا می‌نویسد: «زندانی نه تنها آزادی را از شما می‌ستاند، بلکه حتی می‌خواهد هویت شما را نیز برباید. همه آنفئورم مشابه می‌پوشند، غذای یکسان می‌خورند و یک برنامه را دنبال می‌کنند. در تعریف آن می‌توان گفت در آنجا شرایطی کاملاً استبدادی حاکم است که هیچگونه استقلال یا فردگرایی را تحمل نمی‌کند، انسان به عنوان یک مبارز آزادی بخش و یک انسان باید علیه این تلاش زندان برای ربودن این خصوصیات از شخص مبارزه کند.»

گنجی پس از این نقل قول از نلسون ماندلا می‌نویسد: «آزادی ستیزان، دشمنان کثرت گزائی معرفتی و تکثر اجتماعی، زندان را برای نابودی "تفرد" کافی نمی‌داند، حبس در سلول انفرادی و قطع کامل ارتباط دگراندیشان با تمامی آدمیان، روش بُراندن و مطیع کردن نافرمانان است... دگراندیشان و دگرباشان مشکل و مساله اصلی نظام‌های اقتدارگرا و توتالیتر هستند- چرا که با افکار و رفتار خود مدل‌های رقیب اندیشه و سبک زندگی را به نمایش می‌گذارند. رژیم‌های اقتدارگرا به دنبال نابودی دگراندیشان به روش‌های مختلفند. جاسوسی اِتهامی است که اگر دگراندیشی بدان اعتراف کند، راه‌نابودی خود و دوستان همفکرش را هموار کرده‌است... حقوق بشر امر زینتی نیست. آدمیان دوران جدید با "تفرد" شکل گرفتند و خود را صاحب حق دانستند. هیچ نظامی دیگر نمی‌تواند با نادیده گرفتن حقوق شهروندان و در تعارض کامل با افکار عمومی، به جنگ دگراندیشان و دگرباشان رفته و با حبس مخالفان در سلول‌های انفرادی مخفی و یا ترور روشنفکران به بقای خود ادامه دهد.»

گنجی که در مقاله "زندانی-انقلاب"، برای شرح زندان، بازجویی، شکنجه، اعتراف و مرگ در زندان‌های ایران و برای گریز از ممنوعیت‌ها، از خاطرات نلسون ماندلا و زندانیان دوران استالین یاری گرفته‌است، در پایان این مقاله می‌نویسد: «می‌خواستم در باره زندان‌های ایران یادداشتی بنویسم، اما ترجیح دادم تا "سر دلبران" را "در حدیث دیگران" به تصویر کشم. می‌توان با دشمن سازی خیالی دائمی جامعه را در وضعیت انقلابی نگاه داشت و چون دُن کیشوت به جنگ دنیای جدید رفت. مدرنیزاسیون و دموکراتیزاسیون و سکولاریزاسیون فرایندهای طبیعی‌اند که چون بهار پس از زمستان سرد از راه فرا خواهند رسید. اگر کسی بتواند مانع آغاز فصل بهار شود، خواهد توانست جلوی فرایندهای ساختاری دنیای جدید را نیز بگیرد. یک روز، که خیلی دور نخواهد بود، درب بایگانی‌ها گشوده خواهد شد و به تاریکخانه‌ها نور آزادی خواهد تابید.»

مقاله دیگری از کتاب توقیف شده گنجی

## زندانی ایران مسئله ملی و بین‌المللی

۱- مردم بیش از هر نخبه‌ای مصالح و منافع خود را تشخیص می‌دهند.

۲- نزاع "اصلاح‌طلبان" و "محافظه کاران" به همه جهان مربوط است  
۳- اگر جمهوریخواهی به کل جنبش اصلاحات مسلط شود، آنوقت عامل خارجی هم خود را با آن تنظیم خواهد کرد و در غیر اینصورت، آنها در پی حکومت دست‌نشانده خواهند بود. فرض محال که گریز از فرآیند دموکراتیزاسیون و عضویت در مجامع بین‌المللی ممکن باشد، اما نمی‌توان از انقلاب ارتباطات و نتایج بی‌شمار آن گریخت. رادیوها و تلویزیون‌های بیگانه امروز از طریق ماهواره‌ها در همه خانه‌ها حضو مستقیم یافته‌اند. تلفن، فاکس، تلکس و اینترنت جهان را کاملاً دگرگون کرده‌اند. هر خبری به سرعت در جهان منتشر خواهد شد و هر کتاب و گزارش ممنوعه‌ای در یک "سی‌دی" کوچک جای خواهد گرفت. اینترنت نه تنها نظام‌های اقتدارگرا را به علت انتشار سریع و وسیع اخبار و اطلاعات با مشکلات چاره ناپذیر مواجه کرده‌است، بلکه چهره دموکراسی را نیز کاملاً دگرگون خواهد کرد. در آینده نزدیک از طریق اینترنت می‌توان "دموکراسی مستقیم" را عملی و در هر مساله مهمی نظرات کلیه شهروندان را از طریق اینترنت مستقیماً دریافت کرد.

همه پرسى در آینده نزدیک دیگر فقط محدود به انتخاب حکومت نخواهد بود. تکلیف مسائل مهم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی از این پس نه با دموکراسی انتخابی، بلکه با دموکراسی مستقیم روشن خواهد شد. ...

پیروزی یا شکست جنبش اصلاح طلبی مردم ایران پیامدهای مهمی در عرصه منطقه و جهان خواهد داشت. لذا با همان منطقی که آینده صلح اعراب و اسرائیل، تامین منافع مسلمانان در حکومت ترکیبی مسلمانان، کروات‌ها و صرب‌ها در بوسنی و هرزگوین، تامین منافع شیعیان و مسلمانان در حکومت قومی و مذهبی لبنان، سرنوشت شیعیان افغانستان به ما مربوط است، نزاع اصلاح طلبان و محافظه کاران در ایران نیز به همه جهان مربوط است و آنان با دقت و موشکافی این رویارویی را نظاره و درباره آن اظهار نظر می‌کنند و خواهند کرد.

نه تنها فرهنگ دموکراتیک، اقتصاد بازار، فقدان کنترل نیروی خارجی ضد دموکراتیک و ... شرط لازم شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک اند، بلکه کنترل نیروهای نظامی-انتظامی توسط مقامات منتخب نیز شرط لازم گذار به دموکراسی است.

خطرناکترین دشمنان داخلی دموکراسی رهبرانی هستند که ابزار سرکوب را در اختیار و کنترل دارند. لذا کنترل نیروهای نظامی و انتظامی توسط رهبران منتخب، نه انتصابی، شرط لازم فرآیند دموکراتیک است. این مسئله نیز ارتباطی به دشمنان خارجی و حمایت آنان ندارد. مردمسالاری، مردمسالاری نیست مگر آنکه مردم بر کلیه نهادها، خصوصاً نهادهای نظامی و انتظامی کنترل داشته باشند. این نهادها به وجود آمده‌اند تا با برقراری امنیت، در خدمت منافع مردم باشند، نه آنکه ابزار سرکوب یک طبقه خاص، مردم بهتر از هر نخبه‌ای مصالح و منافع خود را تشخیص می‌دهند.

اگر کنترل نهادهای نظامی-انتظامی در اختیار ژنرال پینوشه‌ها و سپهبد زاهدی‌ها باشد، همیشه امکان سرکوب یک جنبش دموکراتیک وجود خواهد داشت. برای رهائی از این مشکل باید نهادهای نظامی-انتظامی-اطلاعاتی کاملاً از مناقشات سیاسی دور شوند و در کنترل نیروهای منتخب مردم قرار بگیرند...

در حالیکه ترکیه باعفو عمومی شمار زندانیان خود را از هفتاد هزار تن به سی هزار تن تقلیل داد، اینک در ایران شش برابر ترکیه زندانی

## (یادمانده‌ها بقیه از ص ۱۲)

داخل کشور و در کنار مطبوعات، گرچه پیر و بیمار و دستش کوتاه از مطبوعات ماند. بسیاری از داستان‌های کوتاه و طنز او بصورت پاورتی مجله "خواندنی" ها منتشر میشد. ناصر خدابنده، خبرنگاری که بزرگترین تیرت خبری آستانه انقلاب و بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران نیز در این عکس حضور دارد. خبرنگاری که برای نخستین بار نام آیت‌الله خمینی و عکس او را با یک سؤال به صفحه اول روزنامه کیهان کشاند. او در مصاحبه مطبوعاتی جعفر شریف‌امامی که در آخرین ماه‌های رژیم شاه با مجلس سنا وداع می‌کرد تا یکبار دیگر به کاخ نخست وزیر برود، توانست با این سؤال بسیار حرفه‌ای و حساب شده، که رحمان هاتفی مبتکر آن بود: «از آنجا که دولت شما برای آشتی با روحانیت بر سر کار آمده، آشتی با آیت‌الله خمینی هم در دستور کارتان هست؟» مهم‌ترین تیرت مطبوعات دوران انقلاب را بوجود آورد. جعفر شریف‌امامی، نتوانست و نمی‌توانست در آن مصاحبه مطبوعاتی بگوید که رژیم با آیت‌الله خمینی مذاکره نمی‌کند و همچنان با او در ستیز است و به همین دلیل گفت: «بهرحال، دولت من، دولت آشتی ملی است و با روحانیت مذاکره می‌کند!»

اینکه آیت‌الله خمینی آشتی می‌کرد یا نمی‌کرد و یا دربار شاه چنین قصدی را داشت یا نداشت و اساسا انقلاب اجازه این نوع مانورها را می‌داد یا نمی‌داد، در کار بسیار حرفه‌ای که انجام شد دخالت نداشت. خدابنده پرسید و کیهان با عنوان "دولت آشتی ملی و گفتگو با روحانیت" و برای نخستین بار با عکس آیت‌الله خمینی منتشر شد. بزرگترین تیراژ مطبوعات مربوط به این شماره روزنامه کیهان است که از مرز یک میلیون و ۲۰۰ هزار نسخه فراتر رفت. ممنوعیت در اختیار داشتن عکس آیت‌الله خمینی از بین رفت، مغازه‌ها کیهان را پشت شیشه ویتترین‌های خود نصب کردند و در کنار تاکسی‌های تهران که چراغ خود را روشن کرده بودند، اتومبیل‌های شخصی نیز بوق زنان کیهان را جلوی شیشه‌های خود گذاشتند. بر خدابنده چه گذشته‌است، اطلاعی در دست نیست، اما مبتکر جسور این کار حرفه‌ای-انقلابی، یعنی رحمان هاتفی در تیرماه ۱۳۶۲ به جرم توده‌ای بودن در زندان ۳ هزار سر به نیست شد. امیرانتظام می‌گوید زیر شکنجه کشته شد، ابوالقاسم سرحدی زاده (نماینده کنونی مجلس ششم) از قول زندانبانان می‌گوید در سلول انفرادی خودکشی کرد و...

جزئیات این جنایت نیز سرانجام عنوان مطبوعات خواهد شد، همچنان که جزئیات قتل عام هزاران زندانی سیاسی دیگر. در عکس یادگاری صفحه اول کتاب "یادمانده‌ها" چهره‌های دیگر مطبوعات وقت نیز دیده می‌شوند: طیار، فتورچی، پرویز آذری و... که همه فن‌آوران آرایش صفحات اول مطبوعات کنونی کشور مدیون ابتکارات و نوآوری‌های او هستند. کارگر چاپخانه‌ای که از دهه ۳۰ توده‌ای ماند و ماند! همه آنهایی که نصرت‌الله نوح در کتاب خاطراتش جمع کرده اعضای قدیمی خانواده بزرگ مطبوعات ایرانند، با سرنوشت‌هایی متفاوت. برخی در داخل، گروهی در خارج، بعضی چشم بر جهان بسته و پرشماری چشم به آینده! دو عکس کوچک پائین صفحه نخست "یادمانده‌ها" یکی نوح را در کنار هوشنگ ابتهاج "سایه" غزلسرای بزرگ و موسیقی‌شناس برجسته معاصر و دیگری نوح را در کنار شادروان "سیاوش کسرائی" نشان می‌دهد. شاعر امید و انقلاب مردم ایران، که مرگ ناگهانی‌اش امان نداد تا جنبش نوین مردم ایران را بسراید و با همین عشق به جنگ ناتوانی قلبش برود. مرگ او داغی بود که همچنان بر دل‌ها مانده‌است!

وجود دارد. آیا برای کشوری که ریاست قوه قضائیه‌اش مدعی است «در حال حاضر در هیچ جای دنیا به اندازه ایران عدالت و آزادی واقعی و نه شعاری و اسمی که حقوق واقعی انسان تامین می‌شود، وجود ندارد.» (آیت‌الله شاهرودی در دیدار با کمیساری عالی حقوق بشر سازمان ملل، کیهان ۱۳۷۹، ۱۱، ۱۲) این تعداد زندانی قابل توجه است و حساسیت مجامع بین‌المللی را بر نمی‌انگیزد؟ مقایسه آمار زندانیان روزنامه‌نگار در ایران با زندانیان روزنامه‌نگار در تمامی کشورهای جهان، مقایسه آمار کل زندانیان ایران با زندانیان کشورهای مشابه، مقایسه تعداد جرایم و میزان مجازات در ایران با دیگر کشورها، مقایسه تعداد اعدام‌های ایران با تعداد اعدام‌ها در دیگر کشورها، مقایسه ادعای شکنجه در ایران با ادعای شکنجه در دیگر کشورها و... مبنای گزارش‌های مختلف است. مسئله زندان‌های ایران اینکه به مساله‌ای ملی و بین‌المللی تبدیل شده و همگان این مسئله را مساله خود می‌دانند. نه زندان کردن تعداد بیشمار شهروندان کار غربیان است و نه روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی را دشمنان خارجی به طور فله‌ای بازداشت کرده‌اند.

دموکراسی و حقوق بشر اکسیژن جوامع جدیدند، بشریت امروز اجازه نمی‌دهد تا اقتدارگرایان با دیکتاتوری و خودکامگی هوا را آلوده کنند. اگر در ایران جنبش جمهوریخواهی تمام عیار بسط یابد و بر کل جنبش اصلاح طلبی مسلط شود، عامل خارجی خود را با آن "تنظیم" و از آن "حمایت" خواهد کرد. در غیر اینصورت عامل خارجی در راستای تاسیس حکومتی دست نشانده حرکت خواهد کرد. از این رو همه چیز در درجه اول به اصلاح طلبان بستگی خواهد داشت.

(زندان اوین ۱۲، ۲۲، ۱۳۷۹)

## (کشمیر قربانی بعدی بقیه از ص ۳۲)

دبیرکل احزاب چپ و حزب کمونیست هندوستان بطور جداگانه با نخست وزیر "واج پائی" ملاقات کرده و از وی خواسته‌اند از بروز جنگ بین دو کشور جلوگیری کنند.

اگرچه جورج بوش ظاهرا دو کشور را دعوت به آرامش و صلح کرده‌است اما آشکارا دیده می‌شود که ایالات متحده منافع‌اش را در بی‌ثباتی هرچه بیشتر منطقه و بیرون آمدن یک "کشمیر مستقل" از درون جنگ بین دو کشور است. با توجه به حضور نیروهای نظامی ایالات متحده در افغانستان، پاکستان و ازبکستان، وجود یک پایگاه نظامی جدید در کشمیر می‌تواند به ایالات متحده برای درحالت کیش و مات نگهداشتن روسیه، چین، هندوستان، ایران و عراق کمک کند.

مردم کشمیر می‌خواهند و تاکید می‌کنند که خواهان باقی ماندن در اتحادیه سکولار با هندوستان هستند اما پاکستان می‌کوشد با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مردم مانع این اتحاد شود. هندوستان و پاکستان از زمان استقلال از بریتانیا در سال ۱۹۴۸ تاکنون سه بار درحال جنگ بوده‌اند. اکنون نیز یکبار دیگر و در رقابت با پاکستان خطر بروز جنگ در این سرزمین واقع در هیمالیا اوج گرفته‌است. ناسیونالیست‌ها و دست راستی‌های هندوستان قاطعانه با دادن خودمختاری به کشمیر مخالفند و این امر خطر جنگ را تشدید می‌کند.

# «یادمانده‌ها»

## یادگار خانواده بزرگ

## مطبوعات ایران

«یادمانده‌ها» خاطرات **نصرت‌الله نوح**، اخیراً در امریکا منتشر شده‌است، و صد افسوس که در ایران منتشر نشد، حتی اگر برخی نشانه‌ها به اقتضای شرایط از آن حذف می‌شد!

نوح که اکنون مرز ۷۰ سالگی را پشت سر گذاشته، چهار دوره روزنامه‌نگاری ایران را نه تنها دیده، بلکه با آن زیسته‌است. دوران طلایی مطبوعات دهه ۳۰ تا کودتای ۲۸ مرداد، دوران رکود و سلطه دربار کودتا تا انقلاب بهمن ۵۷، دوران شکوفائی کوتاه مدت آزادی مطبوعات در ابتدای پیروزی انقلاب و سپس دوران دو زیستی مطبوعات در خارج و داخل کشور که از ابتدای دهه ۶۰ شروع شد و همچنان ادامه دارد. او تنها روزنامه‌نگار نبود و نیست، در شعر ایران اهل تحقیق است و روزنامه‌نگاری را نیز با شعر آغاز کرد، در کنار محمدعلی افراشته و در «چلنگر» که صاحب سبک بود و هنوز چه در داخل و چه در خارج از کشور، هر گاه شعری به طنز و از سر سیاست، به زبان مردم سروده و منتشر می‌شود به دانه‌های به حاصل نشسته بذری می‌ماند که افراشته در این پهنه پاشیده‌است.

نصرت‌الله نوح، حزبی بود و با معرفی حزب نزد افراشته رفت اما در کنار افراشته و در این همنشینی توده‌های شد و توده‌های باقی ماند، حتی در بدترین سال‌هایی که بختک ساواک و دربار بر مطبوعات ایران سایه گسترده بود.

یادمانده‌ها، از سمنان و از دوران کودکی و نوجوانی نوح شروع می‌شود اما خیلی زود به مطبوعات پیش از کودتای ۲۸ مرداد و چلنگر می‌رسد و از این نقطه شروع می‌شود، آنچه بخشی از تاریخ پرفراز و نشیب مطبوعات، آزادی قلم و سرنوشت پرنوسان اهل آن در ۵۰ سال گذشته است. آنها که پیش از کودتا آمدند و با قلم از دمکراسی و آزادی دفاع کردند، آنها که بعد از کودتا قلم را در مطبوعات بر زمین گذاشتند، آنها که از سنگر مطبوعات دهه ۳۰ به سنگر مطبوعات دوران پس از کودتا کوچ کردند، آنها که سنگر فکری را عوض کردند و آنها که با زخم و غصه کودتا و فرصت‌های از دست رفته آنقدر ماندند تا انقلاب و حضور دوباره حزب توده‌ایران را در خیابان‌ها دیدند و آنها که بعد از دهه ۶۰ نیز مانده‌اند، گرچه پیر و خسته اما امیدوار و سرانجام آنها که اگر خون بدل چشم بر جهان نستند با سینه‌های مشبک از میدان تیرباران به گورستان‌ها برده شدند تا سنگر مطبوعات طرفدار آزادی و استقلال کشور از آشتی‌ناپذیران خالی شود!

نصرت‌الله نوح با همه آنها زیست اما در سنگر خویش و وفا دار به آن قلمی که افراشته در دستش گذاشت!

بی شک خاطرات نصرت‌الله نوح، بخشی از تاریخ مطبوعات معاصر ایران است و هر محققى که قصد کنکاش در تاریخ مطبوعات

ایران را داشته باشد، به این کتاب ۶۰۰ صفحه‌ای بعنوان مجموعه‌ای از اسناد و شواهد مراجعه خواهد کرد. نویسنده "یادنامه" بسیاری از حوادث ۵۰ سال اخیر ایران را شاهد بوده، بسیاری از چهره‌های افسانه‌ای و تاثیر گذار این پنج دهه را دیده و با آنها گفتگو کرده و به یمن سلوک و خوی نرمی که داشته با همه آنها که با کودتا رفتند، آنها که بر سر ایمان خود ایستادند و آنها که لنگان لنگان خود را تا انقلاب ۵۷ رساندند و حتی آنها که در دو دهه بعد از انقلاب یا در داخل کشور ماندند و یا تن مهاجرت سپردند در ارتباط مانده و مانده‌است و این شیرین‌ترین فصول شخصیت نویسنده "یادنامه‌ها"ست! از دو برجستگی دیگر این کتاب اگر یاد نشود، کلام ناتمام مانده‌است. نخست یاری جوئی نصرت‌الله نوح از حافظه پر قدرت خویش و دوم آلبوم عکسی که او در کتاب خویش ارائه می‌دهد. او در دهه ۴۰ و پس از شرکت در یک مسابقه حافظه و هوش در تلویزیون ایران به "مرد حافظه ایران" شهرت یافت. هر خواننده‌ای، از هر مسلک و اندیشه‌ای این را نمی‌تواند تأیید نکند. یکی از فصول خواندنی و دانستی "یادمانده‌ها"، در کنار نقش و موقعیت روزنامه کیهان در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب ۵۷ و بویژه نقش محوری "رحمان‌هاتفی" روزنامه‌نگار برجسته‌ایرانی در این روزنامه، ماجرای انتشار نشریه فکاهی «آهنگر» در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب است، که به همت نوح، زنده یاد منوچهر محجوبی و غلامعلی لطیفی منتشر شد. بنیانگذارانی که از چلنگر خود را تا آهنگر کشانده و رسانده بودند. «آهنگر» زود آمد و بسیار زود هم رفت. آن شتابی که به خود گرفته بود، سرانجامی جز این نمی‌توانست داشته باشد. اگر فصلی برای چاپ روی و کم درایتی مطبوعات پس از انقلاب بر شمرده شود، بی شک آهنگر در این فصل نقش بسیار مهمی دارد، گرچه در کنار کاریکاتورهای لطیفی و طنز تند محجوبی، شعرهای فکاهی-سیاسی نصرت‌الله نوح که به سبک افراشته سروده می‌شد، از چارچوب سیاست و مشی توده‌های حزب توده‌ایران بیرون نرفت، اما آن دو بسیار تاختند. آنچنان که وقتی امروز یکبار دیگر صفحات اول آهنگر ورق زده می‌شود و به حوادث و نقش افراد دو دهه نگاهی دوباره می‌شود، آن خام خیالی‌ها، بیگانگی‌ها و شتاب‌گیری‌های ابتدای پیروزی انقلاب با تمام قامت خود را در آهنگر نشان می‌دهد. ایکاش نصرت‌الله نوح، این فصل از کتاب خاطرات خود را کامل‌تر می‌نوشت.

"یادنامه‌ها" را باید در ایران منتشر کرد و ما امیدواریم نویسنده در این تلاش باشد!

یکی از دیدنی‌ترین عکس‌های یادگار مانده در کتاب خاطرات نصرت‌الله نوح، عکسی است که روی جلد کتاب با آن تزئین شده‌است. جمعی نشسته بر زمین در یک سفر خانوادگی. خانواده‌هیات تحریریه روزنامه کیهان در سال ۱۳۴۶. رحمان‌هاتفی که برای همیشه در خاک خفته‌است، در کنار نصرت‌الله نوح و فیروز گوران. روزنامه‌نگاری که پس از بسته شدن مجله "جامعه سالم" در دادگاه مطبوعات جمهوری اسلامی همچنان در حاشیه مطبوعات ایران در تلاش‌است و حیاتی را در درون این دایره جستجو می‌کند. خسروشاهانی، از بازماندگان نسل قدیم مطبوعات ایران بود که اخیراً چشم بر جهان فروبست. در دهه ۴۰ یادداشت‌های او شب‌های جمعه در روزنامه کیهان که با نام "جنجال برای هیچ" منتشر می‌شد و از پرخواننده‌ترین مطالب این روزنامه بود نیز در این عکس دیده می‌شود. او که به عزیز نسیان ایران شهرت دارد و بسیاری از آثارش در جمهوری‌های آسیای میانه ترجمه و منتشر شده و در تاجیکستان به اندازه ایران شهرت دارد همچنان در **(بقیه را در ص ۱۱ بخوانید)**

رهبر، دانشگاه‌های وابسته به این نهادها و سازمان‌ها ننشسته باشند و برای سرنوشت کشور تصمیم نگیرند، نمایندگان سیاسی آنها در این ارگان‌ها سیاست و اراده آنها را پیش می‌برند. حافظه تاریخی مردم ایران وقتی به سال‌های اول پیروزی انقلاب اسلامی و جنجال‌های گمراه کننده‌ای که ابوالحسن بنی‌صدر و هاشمی رفسنجانی پیرامون **اقتصاد اسلامی** بعنوان جایگزین اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد سوسیالیستی راه انداختند باز می‌گردد، از آن همه ادعا و جنجال هیچ نمی‌یابد جز سلطه عقب‌افتاده‌ترین بخش سرمایه‌داری بر انقلابی که برای عدالت اجتماعی و آزادی صورت گرفت و از دل این دو، باید استقلال کشور بیرون می‌آمد. آزادی احزاب و مطبوعات یک ضرورت تاریخی است، زیرا از دل این آزادی باید آگاهی مردم از ساختار اقتصاد مافیائی حاکم بر جمهوری اسلامی بیرون بیاید و با این نگاه است که انتقادات جدی به گردانندگان و مدیران و نویسندگان روزنامه‌های موسوم به دوم خرداد، بدلیل غفلت در بازگشائی این پرونده غفلت کردند. آنها باید پرده اقتصاد را چنان کنار می‌زدند که مردم در چشم بهم زدن بداند وقتی فرمانده سپاه پاسداران از شکستن قلم‌ها و بریدن زبان دادن سخن می‌دهد، در دفاع از کدام ساختار اقتصادی و در دفاع از چه کسانی وارد میدان شده‌است. هنوز هم، با آنکه در مرحله دوم ریاست جمهوری محمدخاتمی افشاگری‌های اقتصادی قابل مقایسه با دوره اول ریاست جمهوری وی نیست و کارنامه روزنامه‌های طرفدار اصلاحات از این نظر قابل دفاع‌تر از همین کارنامه در دوره اول ریاست جمهوری وی است، اما هنوز اساسی‌ترین و بلندترین گام‌ها برداشته نشده‌است. این گام باید برداشته شود، چرا که طرفداران اصلاحات و اصل اصلاحات را از سوی وسیع‌ترین طیف‌های مردمی بیمه می‌کند. آن قیامی که در ونزوئلا موجب شکست کودتاچیان وابسته به شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا شد، از دل همین آگاهی و بسیج عمومی مردم ونزوئلا بیرون آمد. بزرگترین ضعف کنونی مجلس و دولت نبردن لوایح و طرح‌های خارج کردن **نهادهای اقتصادی و سازمان‌های** یاد شده در بالا از زیر سیطره باندهای قدرت و ملی نکردن آنهاست. حرف بر سر ملی کردن آنهاست، نه خصوصی سازی آنها. بدون هیچ ملاحظه و شائنازی باید از **ملی شدن آنها** سخن گفت.

یکی از آخرین شماره‌های هفته‌نامه "اولیا اصفهان" می‌نویسد:

«که ۱۰ در صد جمعیت کشور از ۹۰ در صد امکانات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور استفاده می‌کند.» مجلس ششم هنوز به صحنه رسیدگی به این غارت در دهساله دوم جمهوری اسلامی تبدیل نشده‌است و این یک ضعف تاریخی است که به حساب این مجلس نوشته خواهد شد.

طهماسب مظاهری وزیر اقتصاد و دارایی در نامه‌ای خطاب به معاون اول رئیس جمهور نوشت: «**هزاران صندوق قرض الحسنه و تعاونی‌های اعتباری با ناموفق کردن سیاست‌های پولی، صدمه زدن به ارزش پول ملی، رقابت ناسالم با نظام رسمی بانکداری و اعتبارات کشور و بعضی با زمینه سازی برای فساد و تطهیر پول، اقتصاد ملی را با خطرات جدی روبرو کرده اند**»

نگارش این نامه از جهتی می‌تواند موجب تعجب باشد که مگر **صندوقهای قرض الحسنه** چیستند و وابسته به کجا و کدام قدرت هستند که وزیر اقتصاد کشور برای جلوگیری از فعالیت مخرب آنان که به گفته وی به "زمینه سازی برای فساد و تطهیر پول، اقتصاد ملی را با خطرات جدی روبرو جمهور یاری بجوید.

تطهیر پول که وزیر اقتصاد آن را چنین محترمانه و با استفاده از فعل طهارت بکار برده، در سراسر جهان نه تنها بعنوان یک جرم اقتصادی بلکه یک جرم جنائی شناخته شده و سنگین‌ترین پیگردها را توسط دولت‌ها

# اقتصاد اسلامی پول سیاه را در صندوق‌های قرض الحسنه می‌شوید!

## کانون‌های اصلی مقابله با اصلاحات

اداره اماکن وابسته به نیروهای انتظامی مجوز  
تاسیس صندوق قرض الحسنه می‌دهد و سیستم بانکی و  
اقتصادی دولت هیچ نظارتی بر آن ندارد.  
پول واردات قاچاق، سود حاصل از فروش مواد  
مخدر و صادرات آن، پورسانت‌ها معاملات نظامی و دهها  
فعالیت غیر قانونی اقتصادی، از طریق صندوق‌های  
قرض الحسنه و سازمان اقتصاد اسلامی شسته شده و سیستم  
مالیاتی کشور اطلاع از آن ندارد. حتی ۴۸ پایانه  
گمرکی متعلق به سپاه پاسداران نیز در این شبکه فعالیت  
می‌کند.

## اعضای هیات مدیره سازمان اقتصاد اسلامی و

صندوق قرض الحسنه‌ای را اعلام کنید.

شبکه مافیائی مخالف هر نوع اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در جمهوری اسلامی، پایه‌های خود را در ساختاری اقتصادی مستحکم کرده‌است که کمتر در باره آن مطبوعات می‌نویسند و مردم اطلاع دارند. سازمان اقتصادی اسلامی و صندوق‌های قرض الحسنه، از جمله این ساختارها به حساب می‌آیند که چون زالو به ثروت کشور چسبیده و خون آن را می‌مکند. اینها خود زائده‌های بنیادهای عظیم مالی در جمهوری اسلامی‌اند که هر کدام آنها در دست بخشی از مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی است و همه آنها در اتحاد و همبستگی کامل با یکدیگر بزرگترین نقش را در فاجعه اقتصادی-اجتماعی کنونی حاکم بر کشور داشته‌اند. هدایت کنندگان و بهره‌برندگان این بنیادها، سازمان‌ها و صندوق‌ها، حتی اگر خود مستقیم در ارگان‌های نظیر مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان، بیت‌رهبری، مجلس خبرگان، جامعه و عاظ، قوه قضائیه، شورای تبلیغات اسلامی، سازمان عریض و طویل "دفتر نمایندگی

چنانکه بنویشته بنیان « اکثر کانونهای موجود قرض الحسنه با سازمان اقتصاد اسلامی رابطه نزدیک داشته و در این سازمان دارای حساب جاری هستند» به عبارت دیگر به موازات بانک مرکزی رسمی جمهوری اسلامی که وظیفه نظارت و نگاه داشتن حساب ذخیره بانکهای رسمی کشور را بر عهده دارد، یک بانک مرکزی غیررسمی به نام "سازمان اقتصاد اسلامی" وجود دارد که وظیفه آن نگاه داشتن حساب و کتاب صندوقهای قرض الحسنه و موسسات اعتباری غیررسمی و متخصص در فساد مالی و پول شویی است.

### قدرت این بانک مرکزی غیر رسمی تا چه اندازه است؟

روزنامه آزاد در گزارشی که در این مورد انتشار داده، پس از یادآوری این نکته که «صندوق های قرض الحسنه و موسسات اعتباری در صدمه زدن به ارزش پول ملی، ایجاد فضای ناسالم رقابتی با نظام رسمی بانکی و تهدید اقتصاد ملی سهیم هستند» متذکر میشود که «۹۰ درصد نقدینگی کشور در دست سازمان اقتصاد اسلامی است و با این حجم نقدینگی که در دست یک سازمان غیر رسمی است چگونه میتوان انتظار داشت که بقیه بخشهای اقتصادی کشور به سامان و کارکردشان بهینه شود؟» ریشه فلج بودن تولید در کشور، بسته شدن کارخانهها، بیکاری، اعتصابات کارگری و بحران اقتصادی در جمهوری اسلامی را باید در اینجا جست، نه در "خصوصی نشدن" آن ۲۰ درصد از اقتصادی که در اختیار دولت باقی مانده و عمدتاً شامل نفت می شود. آن دلسوزی که امثال آقای عسگرولادی و تئوریسین روزنامه رسالت "امیرمحبیبان" برای گرانی کمر شکن و دشواریهای مردم در این زمینه می کنند، اگر واقعا دلسوزی بود باید به این نکات می پرداخت نه تشدید فشار "بنیاد رسالت" برای سرعت بخشیدن به خصوصی سازی و تقویت همین سازمانها و نهادهای اقتصادی سایه در کنار دولت و اغلب مسلط بر دولت و حاکمیت. البته اگر این افراد و این روزنامه چنین کنند ریشه خود را زده اند. آنها نه تنها نمی خواهند ریشه خود را بزنند، بلکه برای بلعیدن آن ۱۰ میلیارد دلاری که دولت ذخیره ارزی جمع کرده نقشه کشیده اند تا در شکم سازمان اقتصاد اسلامی و صندوقهای قرض الحسنه ریخته و پس از شستشوی اصل و فرع آن، به بانکهای دویی منتقل کنند. شیخ نشینی که به پایتخت سرمایه داری دلال ایران تبدیل شده است.

### دیدار شتابزده!

بدنبال سخنان وزیر اقتصاد، اعضای هیئت مدیره سازمان اقتصاد اسلامی که بزرگترین سرمایه داران ایران از جمله حبیب الله عسگرولادی، میرمحمد صادقی سخنگوی قوه قضائیه، علینقی خاموشی رئیس اتاق بازرگانی، حاج امانی و ۰۰۰ در آن عضویت دارند بسرعت با وزیر اقتصاد دیدار کردند. در این دیدار میرمحمد صادقی اعلام کرد که «در سراسر کشور ۵۰۰۰ صندوق قرض الحسنه فعالیت دارند اما تنها ۱۰۰۰ صندوق وابسته به سازمان اقتصاد اسلامی است» اگر سخنان میرمحمد صادقی را در کنار این گزارش که نود درصد نقدینگی کشور در دست سازمان اقتصاد اسلامی است قرار دهیم معلوم میشود که در واقع ۴۰۰۰ صندوق قرض الحسنه دیگر موسساتی برای یاریهای کوچک به آن ۱۰۰۰ صندوق دیگر است که به قصد تعاون توسط خود مردم بوجود آمده است و اکنون مدیران بانک مرکزی

در پی دارد. اصطلاح درست این لفظ در سراسر جهان "شستشوی پول" است، یعنی پول دزدی و غیر قانونی را، برای فرار از چنگ مالیات و نظارت دولت، بدون آنکه از سیستم بانکی استفاده شود و دولت از آن مطلع شود در بازار به کار می اندازند و سود بر سود می افزایند. صندوقهای قرض الحسنه نقش چنین واسطه ای را برعهده دارند و سیستم بانکی کشور را به همین دلیل دور می زنند. اصل ماجرا به همین روشنی است، اما از بیم واکنشهای سیاسی کسی جسارت نمی کند ماجرا را اینگونه بشکافد و بگوید که صندوقهای قرض الحسنه و أمالفسادی که سر نخ همه این صندوقها به آن وصل است، کمیته امداد امام است. فساد از اینجا بر می خیزد و ساده لوحی است اگر کسی تصور کند، رهبر و مقامات دیگری که دم از مبارزه با فساد اقتصادی می زنند این واقعیات را نمی دانند!

وزیر اقتصاد سپس در مصاحبه ای با خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی «ایرنا»، ضمن اشاره به ضرورت نظارت بانک مرکزی بر فعالیتهای مالی و اعتباری، «آن دسته از موسسه های مالی اعتباری و صندوق های قرض الحسنه را که فارغ از این نظارت فعالیت می کنند به قبول نظارت قانونمند بانک مرکزی دعوت کرد» (نوروز ۲۲ فروردین ۱۳۸۱)

با این سخنان معلوم شد که ایران، شاید تنها کشور یا از معدود کشورهای جهان باشد که وزیر اقتصاد آن باید از موسساتی که به "فساد و تطهیر پول" مشغول هستند عاجزانه درخواست می کند که "نظارت بانک مرکزی" را بپذیرند. وزیر اقتصاد سپس توضیح داد که دولت از حجم سرمایه این صندوقها و میزان پولهای ناشی از معاملات فاسدی که آنان به تطهیر و پاک ساختن آن مشغول هستند اطلاعی ندارد.

این پولها عمدتاً درآمدهای ناشی از اسکله های قاچاق و غیرقانونی هستند که به گفته وزیر کشور ۶۰ درصد واردات کشور از طریق آنان صورت میگیرد، یا به معاملات مواد مخدر، حق حسابهای معاملات اسلحه و دیگر معاملاتی از این دست مربوط میشوند که از طریق این صندوقها "تطهیر" میشود. یعنی جنبه فاسد و غیرقانونی کسب آن آشکار نمی شود. به این ترتیب، طور به هم تنیده شده ۴۸ اسکله و پایانه جنوب کشور که گمرک نمی تواند بر آن نظارت داشته باشد زیرا در اختیار سپاه پاسداران است و ارتباط آنها با کمیته امداد و صندوقهای قرض الحسنه در برابر دیدگان قرار می گیرد. همچنان که کانال شستشوی پول ناشی از درآمد حاصله از فروش و مصرف بی سابقه مواد مخدر در داخل کشور و ورود و خروج آن از کشور مشخص می شود.

همزمان با مصاحبه وزیر اقتصاد، روزنامه بنیان اطلاع داد که صندوقهای قرض الحسنه که خود را تابع مقررات بانک مرکزی نمی دانند، وابسته به سازمانی دیگر، یعنی "سازمان اقتصاد اسلامی" هستند که نقش بانک مرکزی را برای این صندوقها ایفا میکند.

**اگر آیت الله خمینی، در برابر آیت الله گلپایگانی ایستاده بود، ارتجاع مذهبی چنین آلوده به ثروت سر بلند می کرد؟**

توانستند دولت را دور زده و به موجودیت خود ادامه دهند. در دوران جنگ نیز این صندوق‌ها فعالیت‌هایی برای کمک به خانواده قربانیان جنگ توانستند سازمان بدهند، که عمدتاً در شانه به شانه مساجد پیش می‌رفتند. از همین دوران، صندوق‌های قرض‌الحسنه نه تنها با مساجد بلکه با بسیج سپاه پاسداران پیوند یافتند، چرا که بسیج محلات در سراسر کشور در مساجد سازمان می‌یافتند. تاسیس کمیته امداد امام که سرپرستی آن اکنون در اختیار جمعیت موقوفه اسلامی و شخص حاج حبیب‌الله عسگراولادی است) مدیریت اجرایی آن را **نیری** عضو دیگر رهبری موقوفه اسلامی و **برادر حجت‌الاسلام نیری** یکی از دو حاکم شرع قتل‌عام زندانیان سیاسی بر عهده دارد)

پیوند این دو تشکیلات با سازمان اقتصادی اسلامی، عملاً امکان تمرکز نقدینگی کشور در دست سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران را فراهم ساخت. نه تنها این پیوند بوجود آمد، بلکه پس از جنگ **بسیج** نیز عملاً و به عنوان تجدید سازمان، از نیروهای علاقمند به سرنوشت انقلاب و هوادار آرمان‌های اولیه انقلاب تصفیه شد و بسیج جدید شکل گرفت که واحدهایی از آن اکنون تحت عنوان "**لباس شخصی**"ها، واحد چماقداران موقوفه اسلامی را تشکیل می‌دهند و فرماندهی آن عضو رهبری موقوفه اسلامی‌اند. یعنی حزبی اقتصادی-سیاسی و نظامی!

بدین ترتیب، صندوق‌های قرض‌الحسنه که در ابتدا با احکام شرعی روحانیون توانسته بودند به موجودیت خود در دوران پس از انقلاب حیات تازه ببخشند، بعدها به آورندگان و برندگان دولت‌ها، طراحان ترورهای سیاسی و به بخشی از ستادهای مقابله با اصلاحات و جلوگیری از بازگشت آرمان‌های انقلاب تبدیل شدند و هزینه انواع حسینیه‌ها و دسته‌های عزاداری در محلات را تامین کردند. حسینیه‌هایی که از درون آنها تیم‌های ترور اصلاح طلبان و قتل‌های زنجیره‌ای بیرون آمد و تاسیسات بسیاری از مساجد را به مراکز رشوه، کارچاق‌کنی، دلالی و حتی توزیع مواد مخدر و در مواردی که عبدالله نوری در روزنامه "خرداد" افشاء کرد، به مراکز برای "زنا" به عنف تبدیل کردند.

مشاهده میشود که ارگان‌های اقتصادی و سیاسی مافیای مخالف اصلاحات چگونه با یکدیگر در پیوندند و تمام تلاشی که رهبر جمهوری اسلامی برای نگهداشتن کنترل نیروی انتظامی در دست خود می‌کند و ستیزی که بر سر آن با دولت محمد خاتمی می‌کند کدام ریشه‌های اقتصادی را دارد. امثال سردار نقدی‌ها از چه چیز دفاع می‌کنند و چرا زمانی که عبدالله نوری وزیر کشور بود و میخواست نیروی انتظامی را تحت کنترل بگیرد تا مرز تلاش برای ترور او پیش رفتند؟ حامیان آنان چه کسانی هستند و چرا؟، نیروی انتظامی با کدام پشتوانه به دانشگاه حمله میکند و امثال سردار نظری‌ها با چه پشتوانه‌ای از محکومیت مصون میمانند؟ چه منافع عظیمی در پشت تسلط بر نیروی انتظامی که اداره امکان سازمانی وابسته به آنست وجود دارد!

تمام نقدینگی عظیمی که در سازمان اقتصاد اسلامی و صندوق‌های قرض‌الحسنه متمرکز است، از سیستم بانکی کشور خارج است و به این ترتیب، دولت به مجری آن نقدینگی که در کنترل سازمان اقتصادی اسلامی و صندوق‌های وابسته به آنست و دهها بنیاد و نهاد اقتصادی دیگر که روحانیون حاضر در شورای نگهبان، مجلس خبرگان، قوه قضائیه، سازمان تبلیغات اسلامی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و دفاتر نمایندگی رهبر در نیروهای مسلح قرار دارند باقی می‌ماند. شبکه‌های تو در تو واردات که اسکله‌های اختصاصی در اختیار دارند نیز هماهنگ با

غیررسمی جمهوری اسلامی، یعنی سازمان اقتصادی اسلامی می‌خواهند مبارزه با صندوقهای قرض الحسنه را به سمت این صندوقهای کوچک منحرف کنند.

اگر بانک مرکزی بر این صندوقهای قرض الحسنه که زیر نظارت سازمان اقتصاد اسلامی هستند هیچ تسلطی ندارد و هیچ مجوزی برای فعالیتهای اعتباری در اختیار آنان قرار نداده و از میزان درآمد و سود و سرمایه و نقدینگی و پول شویی و فساد در آنان اطلاع ندارد، پس این صندوقها بنا بر کدام مجوز فعالیت می‌کنند؟

بنوشته روزنامه آزاد، مجوز فعالیت این صندوقها که نود درصد نقدینگی کشور در دست آنان است توسط اداره اماکن نیروی انتظامی صادر میشود. همان اداره‌ای که چندی پیش هنرمندان و روزنامه نگاران و روشنفکران ایران را احضار کرده بود و آنان را تهدید می‌کرد و اکنون نیز مجری طرح "حذف"، یعنی پرونده سازی برای افراد تاثیر گذار در جنبش و مطبوعات و محکومیت آنها از فعالیت اجتماعی و مطبوعاتی شده است!

این صندوق‌ها و نهادهای بنیادهای عظیم مالی-تجاری موجودیت خود را در جمهوری اسلامی با شرع مقدس پیوند زده‌اند، چنانکه وقتی در ابتدای پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری اشاره به ضرورت نظارت دولت بر این نهادهای اخذ مالیات از آنها مطرح شد آیت‌الله جنتی دبیر شورای نگهبان در نماز جمعه خود این نوع بحث‌ها و تصمیمات را خروج از اسلام و دین توصیف کرد!

## سابقه تاسیس

سابقه صندوق‌های قرض‌الحسنه به سال‌های پیش از انقلاب باز می‌گردد. سال‌هایی که برخی بازاریان ملی، برای کمک به مستمندان و دور زدن بانک‌هایی که برای پرداخت هر نوع وامی به مردم بهره‌ای کمر شکن دریافت می‌کردند، این صندوق‌ها با پرهیز از بهره، به برخی مستمندان، در برابر اخذ چک و سفته پول قرض می‌دادند. البته، برای بازگیری این کمک و نقد کردن چک و سفته‌ها نیز گردانندگان این صندوق‌ها، در آن سال‌ها نیز کمتر تزلزل و تردیدی از خود نشان می‌دادند. یکی از حرفه‌های برخی آشنایان به مسائل حقوقی در بازار تهران نقد کردن همین چک و سفته‌ها بود. **حاج رضا زواره‌ای**، عضو فعلی حقوقدان شورای نگهبان و عضو رهبری جمعیت موقوفه اسلامی از جمله شاخص‌ترین افراد آشنا به مسائل حقوقی برای دریافت این چک و سفته‌ها در دوران پیش از انقلاب بود که در حاشیه دادگستری تهران روی وصول این چک و سفته‌های برگشتی صندوق‌های قرض الحسنه کار می‌کرد و البته خود نیز برخی چک و سفته‌ها را با نرخ ارزان می‌خرید و بعنوان سفته و چک برگشتی خود برای وصول آنها اقدام می‌کرد. اصطلاحی که در زمان شاه به "شرخری" معروف بود.

در آستانه انقلاب و در کنار صندوق‌هایی که برای کمک به اعتصابات دوران انقلاب تشکیل شده بود، این صندوق‌ها رونق و نقش مهم‌تری پیدا کردند و بخشی از حقوق و درآمد اعتصابیون را تامین می‌کردند. از فردای پیروزی انقلاب، جدال بر سر ادامه حیات این صندوق‌ها و یا انتقال فعالیت‌های آنها به بانک‌های کشور شروع شد. بازار، تجار و روحانیونی که با آنها در پیوند بودند از ادامه فعالیت این صندوق‌ها حمایت کردند و با پنهان شدن پشت دلائل شرعی و دینی

## (بقیه بهشت زیر پای تجار است از ص ۱۷)

اما بخشی از تاریخ جمهوری اسلامی، شرح همین قهرمانی‌هاست: فتح بانک‌های شیخ نشین‌ها، خریدن سهام شرکت‌های هواپیمائی شیخ نشین‌ها، تبدیل شیخ‌نشین‌های خلیج فارس به تجارتخانه و کانون تماس‌های اطلاعاتی-امنیتی.

رهبر جمهوری اسلامی، در یکی از نمازهای جمعه تهران خود و در اشاره به زندانی شدن عبدالله نوری و محاکمه موسوی خوئینی‌ها گفت: «هر انقلابی در مسیر تکامل خود ریزش‌هایی دارد و ریزش‌هایی نیروهای می‌ریزند و بجای آن نیروهای می‌رویند»

آن نیروئی که در دهه دوم جمهوری اسلامی و در دوران رهبری او رشد کردند همین فاتحان شیخ‌نشین‌ها و صاحبان امضای طلائی در پای چک‌های چند میلیاردی است! ریزش آنها هم، همان است که در گورستان خاوران خفته و یا در زندان اوین است!

### سود خالص بانکی

براساس گزارش "گلف نیوز"، سود خالص ۱۱ بانک ابوظبی با سه هزار و ۷۶ میلیون درهم در سال ۲۰۰۰ به سه هزار و ۳۵۵ میلیون درهم در سال ۲۰۰۱ رسید و نرخ رشد سود خالص آنها از یک در صد به ۳۷ در صد در سال رسیده‌است.

بالاترین نرخ رشد سود خالص متعلق به بانک ملی "فجیره" است که با ۳۶ در صد افزایش از ۵۱ میلیون درهم در سال ۲۰۰۰ به ۷۰ میلیون درهم در سال گذشته رسید. افزایش نرخ رشد سود خالص بانک‌های امارات متحده عربی نیز با یک در صد افزایش از ۵۲۴ میلیون درهم در سال ۲۰۰۰ به ۵۲۹ میلیون درهم در سال گذشته رسید.

مقایسه به دلار: نرخ یک دلار امریکائی برابر است با ۳٫۶۷ درهم امارات متحده عربی و ابوظبی.

## (بقیه آستانقدس رضوی از ص ۳۵)

شرحی که مجیدفیاض در باره نقش مترقی و ملی فرقه دمکرات آذربایجان در کتاب خاطرات خود می‌دهد، او را در کنار جسورترین خاطره نویسان دوران اخیر قرار می‌دهد.

کتاب در دو هزار نسخه منتشر شده‌است و تا آنجا که اطلاع داریم استقبال از آن چنان بوده که مقدمه چاپ دوباره آن فراهم می‌شود. همچنین اطلاع داریم که جلد دوم کتاب خاطرات مجیدفیاض در دست تدوین است که سال‌های پس از ۲۸ مرداد تا انقلاب ۵۷ را شامل می‌شود. مقالاتی که تاکنون از مجیدفیاض در باره سیاست و نقش حزب توده ایران در سال‌های پس از انقلاب ۵۷ منتشر شده نشان دهنده تحقیق پیگیرانه وی در این ارتباط است. تاکنون در هفته‌نامه نیمروز و فصل‌نامه "روزگارنو" مقالاتی در این ارتباط از مجید فیاض منتشر شده‌است، که عمدتاً در تقابل بسیار جدی با مطالبی است که از سوی برخی جادشادگان از حزب توده ایران نظیر بابک امیرخسروی و فریدون آذر نور قرار دارد.

پس از انتشار مقالات مجیدفیاض در هفته‌نامه نیمروز در خارج از کشور، زنده‌یاد نورالدین کیانوری دبیر اول وقت حزب توده ایران، در دورانی که در آپارتمان اجاره‌ای خویش در خیابان سنائی تهران زندگی می‌کرد با خواندن برخی از این مقالات تلاش کرد تا بلکه شخصا با وی تماس برقرار کرده و از جسارت، پایداری و صداقت گفتار مجیدفیاض تشکر و قدرانی کند، اما این ارتباط تا پایان حیات وی ممکن نشد.

تشکیلات یاد شده در بالا قرار دارند. حتی روزنامه‌ها می‌نویسند که نه تنها صندوقهای قرض الحسنه زیر نظر سازمان اقتصاد اسلامی‌اند بلکه بسیاری دیگر از موسسات اعتباری که تاکنون تصور می‌شد با مجوز بانک مرکزی فعالیت می‌کنند نیز تحت نظارت این بانک نیستند. از جمله این موسسات می‌توان به موسسه اعتباری بنیاد مستضعفان اشاره کرد که فعالیت وسیعی در عرصه جمع آوری پول‌های مردم و انداختن آن در مسیر تجارت و دلالی دارد. کارشناسان معتقدند تامین نرخ سود بالایی که این موسسه به سپرده‌گذاران می‌دهد جز از طریق به کار انداختن این سپرده‌ها در دلالی و تجارت و معاملات مشکوک امکان پذیر نیست. (از معاملات مشکوک چه برداشتی جز قاچاق مواد مخدر می‌توان داشت؟) بخشی از سودهای این موسسه که زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی قرار دارد نیز صرف مبارزه با محمد خاتمی و مجلس، زیر پوشش مبارزه با "فقر و فساد و تبعیض" می‌شود، تا زمینه اجرای سناریوی فراهم شود که در نزول با شکست روبرو شد.

پیشبرد اصلاحات در ایران از جمله مستلزم مبارزه با نقدینگی عظیمی است که در دست نهادهایی از قبیل سازمان اقتصاد اسلامی جمع شده است و با اتکا به آن سرگرم توطئه‌اند. با اینحال همانطور که روزنامه بنیان ۱۸ فروردین ۱۳۸۱ در مورد سازمان اقتصاد اسلامی مینویسد: «این نهاد که به نوعی به محافظه کاران و بازار نزدیک است و عرصه‌ای است برای فعالیتهای اقتصادی برخی از آنها و تا کنون هیچ یک از موجهایی به وجود آمده طی ۲۳ سال اخیر نتوانسته است مشکلی را برای این نهاد اقتصادی قدرتمند بوجود بیاورد» برای آنکه بتوان قدرت اقتصادی و سیاسی این نهادها را از آنان ستاند موج‌هایی نیرومندتر از آنچه در بیست و سه سال اخیر بوجود آمده لازم است. تنها با اتکا به مردم، آشکار گویی از موانع واقعی بر سر راه اصلاحات، افشا کردن دلایل مقاومت مخالفان اصلاحات در برابر اراده و انتخاب مردم است که میتوان یک بار برای همیشه به سلطه سازمانهای سرمایه‌داری تجاری ایران بر اقتصاد و جامعه ایران خاتمه داد. تردید نیست که این امری بسیار دشوار است، چنان دشوار که به لرزه‌ای تمام عیار در ستون فقرات نظام حاکم ایجاد خواهد کرد، اما چاره و راه‌حلی جز آن نیست. آن روز که آیت‌الله گلپایگانی (سال ۵۹) به آیت‌الله خمینی نامه نوشته و سیستم بانکی را به بهانه اشاعه "ربا" و در واقع تضعیف منابع درآمد شبکه روحانیت از خمس و زکات نه تنها زیر علامت سؤال برد، بلکه آن را حرام اعلام داشت، اگر آیت‌الله خمینی بجای اطمینان بخشی به آیت‌الله گلپایگانی و آرام سازی او با قاطعیت قانون اساسی را در برابر او گذاشته و رسماً می‌نوشت و می‌گفت: آقا! شما سر جایتان بنشینید. قانون اساسی که مردم به آن رای دادند چنین حکمی می‌کند، با احتمال بسیار دندان طمع آنها که امروز ۹۰ در صد نقدینگی را در اختیار دارند کشیده می‌شد. امروز نیز چاره‌ای جز همین قاطعیت نیست. قاطعیتی با تکیه به رای و خواست مردم و پیش از رفتن بدان سو ضرورت دارد تا هرچه بیشتر مردم در جریان ساختار و بافت اقتصادی-مافیائی جمهوری اسلامی قرار گیرند.



## آنسوی آبهای جنوب ایران، اما نه زیاد دور

# بهشت زیر پای تجار است!

## دوران طلائی حاکمیت سرمایه‌داری تجاری ایران، فصل ننگین تاریخ جمهوری اسلامی است!

در آنسوی آبهای جنوب ایران، نه آنقدر دور که به دریای سرخ و دهانه عمان برسد- با پول ایران و سرمایه‌داری و چهره‌های کلیدی جمهوری اسلامی بانک‌های ابوظبی، دبی، قطر، بحرین، کویت و حتی "فوجیره" چنان چاق و چله شده‌اند که در بورس‌های بزرگ لندن، فرانکفورت و نیویورک به بازی گرفته شده‌اند!

چک فرماندهان سپاه و گردانندگان بنیادهای اقتصادی-مالی جمهوری اسلامی در این شیخ‌نشین‌ها برگ "زر" است، چرا که هم پول نقد است و هم قدرت حکومتی!

رونق و اعتبار بانک صادرات دبی را بزرگترین تجار ایرانی تضمین می‌کنند و پل پیوند سازمان اقتصاد اسلامی جمهوری اسلامی با آن را اتاق بازرگانی جمهوری اسلامی. نام علینقی خاموشی در شیخ‌نشین‌های یاد شده، همان اعتبار و شهرتی را دارد که در دهه ۱۹۶۰ نام "زکی‌یمانی" یکی از سلاطین نفت عربستان سعودی داشت. شخصیتی که کلام و تصمیم او قیمت نفت و سهمیه اوپک را بالا و پائین می‌برد. در هر سفر و بازگشت علینقی خاموشی به لندن و یا از لندن، توقف او در یکی از شیخ‌نشین‌هایی که به باراندازها و سکوهای تجارت ایران تبدیل شده، رویدادی است که چند ده میلیون دلار از دل آن بیرون می‌آید. رفت و بازگشت حاج اسدالله لاجوردی معاون علینقی خاموشی به دبی نیز کم‌اعتبارتر از توقف یک روزه علینقی خاموشی در این شیخ‌نشین‌ها نیست. او هم سلطان زیره ایران است و هم برادر حاج حبیب‌الله عسگراولادی دبیرکل مؤتلفه اسلامی. سلطنت در دل جمهوری اسلامی و بر تخت تجارت تنها زیره را شامل نمی‌شود، همچنان که سلطنت بر زعفران خراسان نیز امروز دیگر چندان دندان‌گیر نیست. وقتی ارقام معاملات سر به میلیارد می‌زند و خون سیاه نفت در رگ‌های آقایان به گردش در آمده زعفران و زیره و زنجفیل دیگر چه قابل دارد؟! پتروشیمی، گاز سرخس، صدور خارج از کنترل نفت به پاکستان و افغانستان در زیر نگیان آقایان و نوادگان آنهاست. آن اعتبار بانک‌ها در شیخ‌نشین‌های خلیج فارس هم از زیر همین نگیان بیرون آمده است.

طلا برای مرد مسلمان زینت زینبده‌ای نیست و همین است که عقیق یمنی آقایان روی نقره نشانده شده‌است و طلا بدست و گردن ندارند، در عوض در جمهوری اسلامی طلای سیاه پاری می‌کنند و دلار آن را به شیخ‌نشین‌ها منتقل!

سودگیری از انواع راه‌های قانونی و غیر قانونی به شرکت‌ها وام‌های کلان می‌دهد و تسهیلات در اختیار ایرانیان برای تجارت در سطح جهان قرار می‌دهد و به مرکز حواله‌های صدها هزار دلاری برای شرکت‌های دولتی و غیر دولتی ایران شده‌است. کافی است، حتی بصورت عبوری سری به یکی از شعب این بانک زده شود تا دستور حواله‌های دلاری صادره از ایران بوسیله فاکس روی میزها دیده شود. یکی از نمودارهای آشکار مخالفت با اصلاحات انتقال پول‌ها به خارج از کشور است. در کنار سرمایه‌نقدی عظیمی که رهبران جبهه مخالف اصلاحات در بانک‌های شیخ‌نشین‌ها ذخیره کرده‌اند، جمعی از سرمایه‌دارانی که از موقعیت ضعیفی در حاکمیت برخوردار و نسبت به آینده خویش بیمناک‌اند، به بهانه نداشتن پوشش قانونی پول‌های خود را روانه بانک‌های دبی، ابوظبی، شارجه، قطر، بحرین و کویت کرده‌اند. جنجال آفرینی‌های نوبتی قوه قضائیه برای مبارزه با مفساد اقتصادی که هرگز گریبان هیچ دانه درستی را نگرفته و نخواهد گرفت، باعث انتقال سرمایه و پول این بخش از سرمایه‌داران ایران شده‌است. تمرکز هرچه بیشتر پول ایرانیان در بانک‌های شیخ‌نشین‌ها، عملاً این شیخ‌نشین‌ها را به مراکز عمده تجارت ایران تبدیل کرده‌است.

مرحوم داریوش فروهر، در آستانه قتل‌های زنجیره‌ای مصاحبه‌ای در باره آشنائی‌اش با آیت‌الله خمینی و مسلمان بودنش انجام داده بود که تا پس از قتلش در جریان قتل‌های زنجیره‌ای منتشر نشد. فتوای قتل او را به جرم ناصبی بودن شورای فتوای قتل‌های زنجیره‌ای صادر کرده‌بود. شورائی که تاکنون از آیت‌الله مصباح یزدی، روح‌الله حسینیان، محسنی اژه‌ای، علی‌فلاحیان و رئیس وقت دادگاه انقلاب بعنوان اعضای آن نام می‌برند. فروهر در آن گفتگو از ملاقاتی با آیت‌الله خمینی تعریف کرده بود که به پیش از انقلاب ۵۷ بر می‌گشت. گفته بود: «کنار آیت‌الله خمینی نشستم و حرف‌هایم را گفتم. ملایم و مهربان دستم را گرفت و حلقه طلائی را که بدست داشتم بیرون آورد و گفت طلا زینبده مرد نیست!!» (مشروح این مصاحبه در راه‌توده منتشر شده‌است) شاید به خواب هم ندیده بود که دهسال بعد از درگذشت او، آقازاده آیت‌الله طیبسی چک‌های چند میلیاردی ردوبدل کند و گردبند طلای او هم‌وزن زنگ شتر باشد؟

بانک صادرات دبی، با کمترین امکانات تکنولوژیک-در مقایسه با دیگر بانک‌ها-بدلیل گردش بالای کار و ورود سرمایه و پول ایرانی‌ها طی دو سال گذشته از این نظر مرتبه اول را کسب کرده‌است. این بانک با

قاچاقی که از قطر وارد می‌شود بکار گرفته‌اند. این مناطق آزاد، مناطق اقتصادی، بنادر قانونی انتقال کالا و گمرک بنادر همه شبکه‌های ورود کالا به کشور نیستند. سپاه پاسداران و نیروی دریایی و صنایع دریایی خود تاسیسات جداگانه‌ای دارند که حساب و کتابش با دولت نیست. شرکت صنایع دریایی اکثر در دست اقوام هاشمی رفسنجانی است.

**سعید صحیفه**، در گزارشی که از سوی خبرگزاری دانشجویی ایسنا منتشر شده می‌نویسد: تجارت سود بسیار کلان تری در مقایسه با تولید دارد، به خصوص اگر با آن سوی مرز مرتبط باشد. تولید در خوشبینانه‌ترین حالت خود سودی بالغ بر ۱۰ درصد دارد، در حالی که سود متوسط در بخش تجارت امروز از مرز ۳۰ درصد هم فراتر رفته‌است.

تجارت در دوران اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، در هشت سالی که هاشمی رفسنجانی ریاست جمهوری را برعهده داشت به اوج رونق خود رسید و صنایع کشور را بلعید. در همین دوران، براساس آماري که همشهری ماه منتشر کرده قریب به دو هزار شرکت سرمایه‌های خود را از کشور خارج کرده و مرکز ثقل تجارت به شیخ‌نشین‌ها منتقل شد. وام‌هایی که دولت هاشمی رفسنجانی از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول گرفت به جیب صاحبان این شرکت‌ها ریخته شد و آنها نیز این پول را از هر نوع گزندی خارج کرده و به بانک‌های خارجی منتقل کردند و به این ترتیب بود که پول ایرانی، تابعیت عربی گرفت! این انتقال شرکت‌ها را از بسیاری مقررات داخلی معاف کرد و شرکت‌ها امکان یافتند تمامی فعالیت‌های خود را از زیر هر نوع چتر بازرسی، افشاگری مطبوعاتی و نظارت دولتی خارج کنند. صاحبان این شرکت‌ها همان‌هایی بودند که بعدها به آقازاده‌ها شهرت یافتند.

در سال‌های نخست انتشار مطبوعات جدید، نویسندگان این مطبوعات کمتر به این مسائل پرداختند. افشاگری‌های سیاسی چنان هیجان‌انگیز بود که اغلب نویسندگان و خواننده-فراموش کرده بودند در پس هر پرده‌ای که کنار می‌رفت پیوندهای اقتصادی را ببینند، بنویسند و بخوانند. اگر حیات مطبوعات بعد از دوم خرداد را به دو دوره تقسیم کنیم، در دوره دوم که با بسته شدن بسیاری از مطبوعات و دستگیری و محاکمه چهره‌هایی نظیر عبدالله نوری، عمادالدین باقی، اکبر گنجی و چند چهره دیگر آغاز شد، ریشه‌یابی اقتصادی مخالفت‌های شتاب گرفته با اصلاحات نیز آغاز شد. افشای تدریجی نقش و ماهیت اقتصادی شرکت‌ها، بنیادها، نهادها، سازمان‌ها و صندوق‌های مالی در این دور جان‌نشین افشای حسینه‌های تیمی، کانون‌های ترور و وابسته به مساجد و نقش آفرینی نیروهای انتظامی و لباس شخصی‌ها شد و ماجرا از سطح به عمق رفت. در این دوره است که ماجرای اختلاس و دزدی آقازاده دادستان کل کشور- آیت‌الله مقتدائی- آقازاده آیت‌الله خزعلی- عضو شورای نگهبان و سرسخت‌ترین مدافع ارزش‌های اسلامی- و سرانجام، نام "ناصر واعظ طبسی" آقازاده آیت‌الله واعظ طبسی "ناصر" در محافل حکومتی و سپس حاشیه حکومتی زمره شد و با اشاره به مطبوعات راه یافت. هیچ روزنامه‌ای جرات نکرد عناوین بزرگ خود را به نقش آنها در جمهوری اسلامی اختصاص دهد، همچنان که نام پسران و برادران هاشمی رفسنجانی به صفحات اول مطبوعات راه نیافت. این مطبوعات، از بیم جان توانستند همه آنچه را در باره بنیاد «المکاسب» و بنیان‌گذار آن «ناصر واعظ طبسی» بنویسند و فاش سازند که دفتر مرکزی آن در "دبی" است، اما اخبار این قهرمانان نیمه دوم جمهوری اسلامی و شرح قهرمانی‌های آنها، شاید سرانجام به مطبوعات کشیده نشود و در انبوه حوادث دگرگون ساز جمهوری اسلامی گم شود، **(بقیه در ص ۱۶)**

هر تصمیم اقتصادی جمهوری اسلامی، بلافاصله در این شیخ‌نشین‌ها منعکس می‌شود، دقیق‌ترین اخبار بازار و اقتصاد ایران در بانک‌ها و تجارتخانه‌های شیخ‌نشین‌ها پخش است و با هر تصمیمی که در باره واردات و صادرات در جمهوری اسلامی می‌گیرند، بازار شیخ‌نشین‌ها دچار نوسان شده و یکباره سیل کالاهای جدید وارد بنادر آنها می‌شود. بلافاصله پس از ممکن شدن برخی فعالیت‌های عمرانی در افغانستان از سوی جمهوری اسلامی واردات و سپس صادرات ماشین‌آلات دست دوم راهسازی در این شیخ‌نشین‌ها رواج یافت. حراج‌های بی‌سابقه ماشین‌آلات راهسازی در منطقه آزاد "جبل علی" حاصل این رونق است. در هر حراجی صدها ایرانی که در هیأت‌های چند نفره تقسیم شده‌اند در این حراج‌ها شرکت می‌کنند. هفته‌ای ۲۰۰ تا ۲۵۰ پرواز بین دبی و ایران انجام می‌شود و در کنار گردشگران ایرانی که خود را به دبی می‌رسانند تا نفسی تازه کنند، تجار و واردکنندگانی که پیراهن یقه آخوندی به تن دارند نیز وارد دبی و از این شیخ‌نشین‌های راهی شیخ‌نشین‌های دیگر می‌شوند.

**"ابریشم کار" معاون سابق کرباسچی، تهران را به محسنی ازه‌ای رئیس دادگاه کرباسچی واگذار کرد و به یکی از فعال‌ترین تجار حراج‌های "دبی" تبدیل شد. یک فقره چک او ۶۰ میلیون دلار است!**

"ابریشم کار" معاون سابق کرباسچی شهردار اسبق تهران از پرکارترین و فعال‌ترین چهره‌های این نوع حراج‌هاست. او در یکی از میهمانی‌های مرسوم دبی، به یکی از شیخ‌های تجارت پیشه دبی می‌گفت: «بنده از زیر سنگ هم شده بایستی ۶۰ میلیون دلار بابت وام‌های دریافتی به بانک صادرات پرداخت کنم والا مرا هم به سرنوشت **شهرام جزایری** گرفتار می‌کنند».

دولت امارات متحده در منطقه‌ای بنام "دوبی مارینا" شهرکی بنا کرده که آنها را به خارجی‌ها می‌فروشد. کدام خارجی پولدارتر از تجار ایرانی؟ آقایان این آپارتمان‌ها را چنان پیش‌خرید کرده‌اند که خود عرب‌های امارات دست به دهان مانده‌اند. در کنار تجار، دیگرانی هم که در حاشیه قدرت حکومتی، در سال‌های بعد از جنگ پول پارو کرده‌اند از این آپارتمان‌ها خریده‌اند و تعطیلات زمستانی را در "دوبی مارینا" می‌گذرانند.

از چابهار تا خرمشهر فقیرترین مردم محلی در کنار شبکه قاچاق، دلالی و کارهای انگلی چنان به زانو درآمده‌اند که به زائده‌های تجارت تبدیل شده‌اند. تحت عنوان منطقه آزاد، منطقه ویژه، طرح اشتغال، فقرزدائی و انواع نام‌های دیگر مردم را به نان بخور و نمیری که از کنار واردات در می‌آید آلوده کرده‌اند، چنانکه امروز در جنوب ایران هر کس به نوعی آلوده به واردات کالا است. در هر منطقه راهی را به دروازه واردات گشوده‌اند، حتی در محلی بنام "سلفچگان" که شاید نامش را هم کمتر کسی شنیده باشد، منطقه ویژه تجارت درست کرده‌اند تا نیروی نظامی، انتظامی و امنیتی محل نام خود را از واردات و خرید و فروش در آورند. گمرک آن چنان کوچک است که یک مامور آن را می‌چرخاند. تحت عنوان بازسازی ماشین‌آلات، انبوهی از وسائل کهنه ماشین‌آلات را وارد آن کرده‌اند.

بوشهر را جاده‌های جدید به شیراز و تهران و بندرعباس وصل کرده‌است و یک منطقه ویژه اقتصادی نیز برای آن در نظر گرفته‌اند. ملوانان، کارکنان شناورها و مردم محل را برای انتقال و تخلیه کالاهای

به سمت تشکیل "دولت ملی" با حضور ملی-مذهبی‌ها و طرفداران واقعی اصلاحات و تدوین کارپایه اصلاحات می‌رویم که در صورت مخالفت‌ها، می‌توان آن را به رفراندوم گذاشت! جنبش به این مرحله از ضرورت قاطعیت در تصمیم‌گیری نزدیک شده!

## دولت وحدت ملی با کارپایه اصلاحات و وظیفه تاریخی مجلس!

جنبش مردم، حالت انفجاری جامعه، کارشکنی‌ها و ادامه توطئه‌ها به مرحله‌ای رسیده‌است که مجلس قاطعانه و با پرهیز از هر نوع خرده کاری باید برای تشکیل یک دولت وحدت ملی با ریاست محمدخاتمی تصمیم بگیرد، به آن رای اعتماد بدهد و این تصمیم را همراه با کارپایه اصلاحات و برنامه دولت برای تحقق آن را به میان مردم ببرد. تعلل در این قاطعیت فرصت را جهت ادامه توطئه‌ها و فرسوده ساختن توان جنبش برای جبهه ضد اصلاحات باقی خواهد گذاشت.

**گفتگو-** در آستانه سالگرد حوادث ۳۰ و ۳۱ خرداد که ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رئیس‌جمهور ایران پس از یک دوره ماجراجویی و تشکیل اتحاد با مجاهدین خلق از این سمت برکنار شد و فصل تازه‌ای در جمهوری اسلامی آغاز گردید، مطبوعات وابسته به مخالفان اصلاحات یکبار دیگر پروژه بنی‌صدری کردن جنبش و خاتمی را به صحن مطبوعات کشیدند. از آنسو، روزنامه‌های طرفدار تحولات و مدافعان آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ به پاسخگویی پرداخته و تفاوت‌های بارز دو شرایط سال ۶۰ و امروز ایران را در کنار تفاوت‌های اساسی دو شخصیت و دو مشی خاتمی و بنی‌صدر را بر شمرند. رادیو صدای ایران به همین مناسبت گفتگویی با سردبیر "راه‌نوده" انجام داد. بخش‌هایی از این گفتگو که برنامه ساز رادیو صدای ایران "مانوک خدابخشیان" آن را تهیه کرده بود، در نوبت‌های ۱۰ دقیقه‌ای روی آن طول موج‌هایی که صدای آن در ایران شنیده می‌شود پخش شد و بخش عمده آن در برنامه محلی این رادیو که از طریق اینترنت نیز قابل دریافت است. مشروح این گفتگو را در زیر می‌خوانید.

اصلاحات حمله ببرند و مردم را سرکوب کنند. شما همین روزها شاهدید که چقدر مسئله "دیکتاتوری صالح" در مطبوعات مطرح است. این آقایان طرفدار دیکتاتوری صالح همان‌ها هستند که دنبال مذاکرات پنهان با امریکا، پایان محاصره اقتصادی امریکا و بستن قراردادهای بزرگ اقتصادی-تجاری با امریکا هستند. از آن طرف، یعنی از جانب امریکا هم منتظرند ببینند از دل این مذاکرات پنهان چقدر امتیاز برای امریکا بیرون می‌آید والا جنبش مردم، مردمسالاری و دموکراسی کوچکترین ارزش و اهمیتی برای امریکا ندارد. آنها هنوز منتظر به زانو در آمدن بیشتر جمهوری اسلامی و گرفتن امتیازهای بزرگتر هستند. شما ببینید، در تمام اوج اینهمه خبر و مطلبی که مطبوعات ایران در باره مذاکرات پنهان قبرس و دیدار با امریکائی‌ها منتشر کردند و واقعا چند هفته به مهم‌ترین خبر سراسر ایران تبدیل شد و حتی کار به بیانیه دادگستری تهران و تهدید روزنامه‌ها کشید که دیگر در باره مذاکره با امریکا مطلبی منتشر نکنند، یک خط خبر در باره این مذاکرات پنهان از سوی مطبوعات امریکا منتشر نشد و خبری از کنار کاخ سفید امریکا بیرون نیامد. **این راز داری امریکا چیزی نیست جز حمایت و استقبال از مذاکرات پنهان!** هیچ کدام از مطبوعات امریکا نوشتند و بیانیه‌ای از کاخ سفید در نیامد و یا سوالی در این باره با سخنگوی وزارت امور خارجه امریکا در میان گذاشته نشد و یا در مصاحبه‌های مطبوعاتی رئیس‌جمهوری امریکا و دیگر مقامات امریکائی

**خدابخشیان:** شما در باره کناره‌گیری آقای خاتمی و یا برکناری او خبری دارید؟ این چیزهایی که مطبوعات این روزها به بهانه سالگرد ۳۱ خرداد سال ۶۰ می‌نویسند مقدمات طرح برکناری ایشان است؟  
**راه‌نوده:** این اولین بار نیست که مسئله کناره‌گیری آقای خاتمی مطرح شده و یا کوشش شده که به ایشان تحمیل شود. شما بخاطر دارید که ایشان دو ماه پیش خودش گفت که اگر نتواند اصلاحات را رهبری کند و به پیش‌برد از کار کناره‌گیری خواهد کرد. آخرین نمونه این تهدید، بر سر همین مذاکرات پنهانی بود که با امریکا و از روی سر دولت سازمان داده بودند و از قبرس پل زده بودند به نیویورک و ایشان تهدید کرده بود که چنانچه نخواهند پنهانی و از روی سر دولت مذاکره کنند کنار خواهد رفت. شنیده شده که ایشان در جریان آن تهدید که به یک ماه و نیم گذشته بر می‌گردد گفته بود «آنموقع که امریکائی‌ها پیغام دادند(ظاهرا در جریان سقوط طالبان افغانستان) و نامه نوشتند و در موضع مناسب قرار داشتیم نگذاشتید مذاکره بشود، حالا که در موضع ضعف قرار گرفته‌ایم و فرصت‌ها از دست رفته می‌خواهید بروید مذاکره کنید!»

دلایل و انگیزه‌های این مذاکرات پنهان هم بارها در گفتگوهای که با شما داشتم مطرح شد. مخالفان اصلاحات و آنها که غارت‌های چند میلیارد دلاری کرده‌اند، می‌کوشند از این مذاکرات و روابط با امریکا یک پشتوانه بین‌المللی برای خودشان فراهم کنند و در داخل کشور به طرفداران

بنی‌صدری کردن اوضاع از همان ابتدای انتخاب آقای خاتمی مطرح بود و کسانی این خواب را در سر داشتند و فشار سنگینی هم آوردند که چنین بشود، یعنی شرایط به گونه‌ای بشود که بتوانند ایشان را رد صلاحیت و برکنار کنند، اما به چند دلیل موفق نشدند: اول گذشت زمان، تغییر شرایط و بویژه آگاهی مردم از ساختار حکومت و نارضائی عمومی از جمهوری اسلامی را در محاسبه خود نیآوردند و دوم اینکه شخصیت و روش و منش آقای خاتمی با آقای بنی‌صدر تفاوت دارد. آقای بنی‌صدر با زمان حرکت نمی‌کرد و بیشتر اسیر تصورات و توهمات خودش بود، درحالیکه آقای خاتمی نقطه مقابل ایشان است. آقای بنی‌صدر با عجله وارد برخی صف‌آرائی‌ها با مجاهدین خلق و جنگ حیدری-نعمتی با آیت‌الله بهشتی شد، درحالیکه آقای خاتمی از این حرکات شتابزده پرهیز دارد. بنی‌صدر ۱۱ میلیون آرائی را بدست آورده بود که در حقیقت مردم بدلیل تقلید مذهبی و این استنباط که ایشان کاندیدای شخص آقای خمینی است به او دادند و اساسا رای آگاهانه‌ای نبود و نمی‌توانست در آن سال‌های شور و هیجان باشد، درحالیکه آراء آقای خاتمی نه تنها آگاهانه بود، بلکه در دوره دوم ریاست جمهوری آگاهانه‌تر از دوره هم اول شد.

اتفاقا جالب است همسوئی تبلیغاتی-تشویقی مخالفان اصلاحات در حاکمیت با آقای بنی‌صدر در خارج از حاکمیت و حتی کشور. ایشان هم نظرش این بود که آقای خاتمی از روش وی تقلید کند و همین را در بیانیه‌ها و سخنرانی‌هایش تکرار می‌کرد. در داخل هم مخالفان اصلاحات فشار می‌آوردند تا ایشان حرکاتی شبیه بنی‌صدر داشته باشد تا بر ایشان هم رود که بر بنی‌صدر رفت.

بنابراین، جنجالی که امسال هم در آستانه ۳۱ خرداد به راه انداختند و امثال رهبران مولفنه اسلامی با صراحت کامل خاتمی را با بنی‌صدر مقایسه کردند، جنجال تازه‌ای نبود، همچنان که تهدید به کناره‌گیری آقای خاتمی موضوع تازه‌ای نیست، جالب اینجاست که هر چه زمان در این ۵ سال گذشت، بنی‌صدری کردن آقای خاتمی ناممکن‌تر شد، اما تهدید به کناره‌گیری آقای خاتمی جدی‌تر. یعنی او از موقعیت بهتری برای استفاده از این تهدید بدست آورد، تا حدی که شما در مطبوعات روزهای اخیر و از قول بسیاری از کسانی که در حاکمیت هم نیستند و یا در حاشیه آن هستند و بسیار هم نسبت به شرایط موجود کشور اعتراض دارند اعلام کردند که کناره‌گیری خاتمی یعنی سقوط اجتماعی!

این نکته را هم فضل‌الله صلواتی که از مقلدان بنام آیت‌الله منتظری است بیان داشت و هم دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران. حقیقت هم همین است، یعنی تمام اعتبار بین‌المللی جمهوری اسلامی و آنچه که در این زمینه اکنون جمهوری اسلامی از آن برخوردار است بدلیل حضور خاتمی در مقام ریاست جمهوری ایران است و کناره‌گیری او با نقض تمامیت ارضی ایران، حمله نظامی به ایران و حوادث مهم دیگری همراه خواهد شد.

در کنار این دو تهدید و تحریک، مورد دیگری هم وجود دارد که بندرت در مطبوعات به آن اشاره شده‌است و خود آقای خاتمی هم کوچکترین اشاره‌ای تاکنون به آن نکرده‌است و آن توطئه‌ها متعدد **ترور** ایشان است که تاکنون خنثی شده‌است، از جمله آخرین مورد آنها که **در ماه مه گذشته بوده و کسی از جزئیات آن خبر ندارد**، اما روزنامه معتبر "فرانکفورت آلتگماینه" چاپ آلمان در مقاله‌ای پیرامون اوضاع ایران به آن اشاره کرده‌است.

سؤالی در این مورد مطرح نشد. اینها قابل توجه نیست؟ نباید بدنبال انگیزه‌هایش بود؟ دلائل این مسائل را نباید فهمید؟ در جمهوری اسلامی نمی‌خواهند مردم بدانند، در امریکا هم همینطور است؟ اگر امریکا تمایل به مذاکرات پنهان ندارد، چرا اعلام نمی‌کند با چه کسانی در قبرس دیدار داشته و یا در امریکا مناسبات پنهان داشته‌است؟ خوب، جمهوری اسلامی نمی‌گوید، امریکا چرا نمی‌گوید که چه کس و کسانی در این مذاکرات حضور داشته‌اند. بالاخره ویزا گرفته‌اند، سفر کرده‌اند، خروج کرده‌اند، اینها که در امریکا پنهان نمی‌تواند باشد، پس چرا چیزی در این باره نمی‌گویند؟ آنجا که این آقای نژادحسینیان از یک شهر به یک شهر دیگر می‌خواهد برود باید با اجازه پلیس حرکت کند، چطور نمی‌دانند چه کسانی از ایران آمده‌اند و مذاکره کرده‌اند؟ شما نگاه کنید! همین چند روز پیش، یعنی در نماز جمعه تهران آقای **مصباح یزدی با لفظ مبارکش گفته که در امریکا بوده و پلیس امریکا هم خیلی خوب از ایشان حفاظت کرده‌است**. مطبوعات هم با عنوان بزرگ این خبر را از قول خود ایشان نقل کردند. خُب چرا همان موقع امریکا نگفت و یا چرا هنوز در باره رفت و بازگشت مصباح یزدی به امریکا، که همتای ملاعمر افغانستان است و از تبار طالبان چیزی نمی‌گوید. اینها یعنی اینکه امریکا هم اگر بیشتر از جمهوری اسلامی نخواهد، کمتر از آن تمایل به مذاکرات پنهان ندارد، زیرا در مذاکرات پنهان است که می‌توان امتیاز گرفت، نه فقط امتیاز اقتصادی گرفت، بلکه امتیازهای بزرگ سیاسی هم گرفت، مثلا هم از شر جنبش مردم خلاص شد و هم روی شانه‌های اداره کنندگان ذلیل شده و به خواری تن داده در مذاکرات پنهان به ایران بازگشت. **امریکا هم به آسانی می‌داند که جناح راست در چه منگنه‌ای گیر کرده و تا کجا ناچار است امتیاز بدهد. امریکا خیلی خوب می‌داند که وضع اقتصادی جمهوری اسلامی به مرحله انفجار رسیده، بیکاری مملکت را فلج کرده و بی‌اعتمادی نسبت به حاکمیت به اوج خود نزدیک می‌شود**. در چنین شرایطی چرا نباید طرفدار مذاکرات پنهان و گرفتن امتیاز از همان‌هایی باشد که این انفجار اجتماعی گریبان آنها را خواهد گرفت؟

دیگر واضح‌تر از سخنان **آیت‌الله امینی** نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری و امام جمعه موقت شهر قم چه سخنی را شما سراغ دارید. شما می‌دانید که ایشان رسماً گفته مملکت در حال انفجار است و حتی اگر به ایران حمله نظامی هم بشود نمی‌توان مردم را بسیج کرد. این همان نگرانی است که بنظر ما موجب شده آقای خاتمی تهدید به کناره‌گیری کند. یعنی از یک طرف جامعه در حال انفجار و از طرف دیگر خطر زدوبند با امریکا توسط همان‌ها که جامعه را به این فلج کشانده‌اند.

**امریکا بیشتری امتیاز را از کسانی می‌تواند در مذاکرات پنهان بگیرد که کمترین پایگاه را در میان مردم دارند!**

بنابراین از دو طرف و با دو هدف این مسئله در ۵-۶ سال مطرح بوده‌است. یکی از طرف خود ایشان که آن را بعنوان اعتراض به کارشکنی‌های موجود بر سر راه اصلاحات مطرح کرده و دیگری از طرف مخالفان ایشان، یعنی همین موردی است که شما سؤال کردید.

یا بقول خودشان وفاق ملی و یا یورش به مردم و سازش با خارج. ما بحث‌های اخیر که بمناسبت ۳۱ خرداد راه‌افتاده و یا تهدیدات آقای خاتمی به کناره‌گیری را در ادامه کشاکش برای برگزیدن یکی از این دو راه می‌دانیم و طبعاً از راه‌حل اول حمایت می‌کنیم. ما این فشار سنگینی که به مجاهدین انقلاب اسلامی وارد می‌کنند تا بلکه آن را از حاکمیت و از جبهه دوم خرداد حذف کنند را هم در همین رابطه ارزیابی می‌کنیم، همچنان که هماهنگی‌های چند سال اخیر با خط سایروس ونس برای تشکیل یک خط اعتدال و یا تلاش برای تشکیل یک خط سوم که همان اعتدال امریکائی باشد و یا بحث اخیر درباره حکومت دیکتاتوری صالح و خلاصه همه این راه‌حل‌هایی که مخالفان اصلاحات و این مافیای اقتصادی-سیاسی پیدا می‌کند همه بر سر همین دو راهی و برای نرفتن و یا رفتن به یکی از این دو راه است. این از ابتدای انقلاب هم بود. شما وقتی مقایسه می‌کنید حرکات سیاسی امروز بازاری‌ها و همین موتلفه‌چی‌ها را با توطئه‌ها و مقاومت‌های آنها در سال‌های اول انقلاب واقعا مو با هم نمی‌زنند. همان موقعی که کنترل بازرگانی خارجی مطرح بود و دولت رجائی از آن دفاع می‌کرد، همین جامعه اصناف و بازاری‌های تهران علیه رجائی نامه سرگشاده نوشت و اعلامیه داد و حالا هم علیه مجاهدین انقلاب اسلامی و بویژه آقای هاشم آغاچری عضو رهبری این سازمان اعلامیه و نامه سرگشاده می‌دهد. همه ترس این جامعه و آن دست پر قدرتی که پشت آنست و بزرگترین نقدینگی کشور را در اختیار دارد از آنست که مجاهدین انقلاب اسلامی بعنوان موتور پر قدرت و پرتحرک در درون دولت و در درون جبهه اصلاحات بخش صنعت را در کشور تقویت کند و حوزه فعالیت بازرگانی را محدود. جنگ بر سر حرف‌هایی نیست که هاشم آغاچری می‌زند و بازاری‌ها و روحانیون مرتجع آن را پیراهن عثمان برای حمله به وی می‌کنند و او را علیه اسلام خودشان معرفی می‌کنند. آنها با رجائی نماز شب خوان هم همین مشکل را داشتند و علیه او هم اعلامیه می‌دادند. اینها درد اسلام و اینطور حرف‌ها را ندارند، درد پول دارند. درد میهن و تمامیت ارضی کشور را هم ندارند، درد ثروتی را دارند که غارت کرده‌اند. یکی از این آقایان به جبهه جنگ عراق نرفت ولی در پشت جبهه خوب مردم را چاپیدند. آن موقع امثال همین آغاچری‌ها به جبهه جنگ رفتند و بی دست و پا از جنگ برگشتند و یا اساساً برگشتند و کشته شدند.

**بازاری‌هایی که امروز علیه مجاهدین انقلاب اسلامی اعلامیه می‌دهند، علیه رجائی نماز شب خوان هم اعلامیه می‌دادند. درد اینها اسلام نیست، درد ثروتی است که به جیب زده‌اند!**

بنابراین، می‌خواهم بگویم پشت همه این بحث‌ها، توطئه‌ها و فشارها ثروت و دفاع از آن خوابیده و حالا دیگر مانند گذشته امکان ادامه آن نیست و روز به روز بیشتر بر سر دو راهی می‌رسند و چاره‌ای جز انتخاب نیست. یا دولت وحدت ملی و کوتاه شدن دست مافیای قدرت و ثروت و یا حکومت مافیای قدرت و ثروت و نوکری امریکا! هر حرف و نظر دیگری حاشیه‌ایست که از اصل مطلب فاصله دارد. خط دوم و سوم و چهارم، خط اعتدال و حالا دیکتاتوری صالح و بنی‌صدری کردن اوضاع و... همه اینها به همین نقطه‌ای ختم شده و در آینده بیشتر هم ختم خواهد شد که برایتان بگویم. نه درد دین دارند و نه آخرت، درد ثروت دارند و درد همین دنیا را والا شما نگاه کنید به واقعیت سقوط سنت‌ها و پایبندی‌های دینی در

**خدابخشیان:** پس این بحث مربوط به وفاق ملی دیگر چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

**راه توده:** ببینید، آش آنقدر شور است که نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری هم ناچار شده بگوید مملکت در حال انفجار است و خطر خارجی هم پشت دروازه‌های ایران. اتفاقاً این تهدید به کناره‌گیری و فشار برای تحمیل کناره‌گیری به آقای خاتمی ناشی از همین بحران و عمیق‌تر شده آنست. یعنی ما داریم به نقطه‌ای می‌رسیم که باید تصمیم نهائی گرفته شود. جناح راست و یا جبهه مخالف اصلاحات هم به همین نقطه دارد می‌رسد. یا باید بیوسد، زمین بگذارد و برود و یا از آخرین امکاناتش استفاده کند که بماند. طبعاً بخشی از آنها که تا گلو در ثروت و اختلاس غرق است از آخرین امکاناتشان می‌خواهند استفاده کنند، اما در درون این جبهه، یعنی جبهه مخالف اصلاحات هم کسانی هستند که می‌دانند یک ماجراجویی بزرگ کل موجودیتشان را به خطر خواهد انداخت و به همین دلیل هم تهدیدهای اخیر آقای خاتمی به کناره‌گیری پیش از آنکه روی واکنش آن به امثال موتلفه‌چی‌ها و غارتگران جناح راست باشد، به همین بخش از جناح راست و جلب توجه آن به حساسیت اوضاع است. جناحی که امثال آیت‌الله امینی اکنون از درون آن بیرون آمده‌است. شما به بحث‌های پشت صحنه حکومتی که اخیراً مهدی کروبی رئیس مجلس در مصاحبه‌اش مطرح کرد دقت کنید. آنجا که پیرامون سه نظر و دیدگاه در باره حصر آیت‌الله منتظری سخن می‌گوید. دو بخش از حاکمیت یکی خواهان پایان قطعی حصر و یکی طرفدار پایان مرحله به مرحله حصر است، اما بخش سومی وجود دارد که با هر دو طرح مخالف است و ما شاهدیم که در روزهای اخیر در شهر قم تظاهرات باصطلاح طلاب هم راه انداخته و با پایان حصر ایشان مخالفت کرده‌اند. مخالفان حصر که از اول مخالف بودند، آنها که طرفدار پایان مرحله به مرحله حصر شده‌اند، قطعاً جزو موافقان این حصر در ابتدای کار بوده‌اند که حالا به این نتیجه رسیده‌اند و تکلیف جریان سوم هم که روشن است، همان حجتیه‌ای‌ها و حقانی‌چی‌ها هستند. پس از درون طرفداران حصر، گروهی خارج شده و به صف اول پیوسته‌اند. این یک نمونه برجسته از شکاف در درون جبهه مخالفان اصلاحات است که به نظر ما در تمام زمینه‌های دیگر هم وجود دارد و بتدریج و با تشدید بحران بروز علنی پیدا خواهد کرد. بخشی از راست روز به روز خود را بیشتر در خطر می‌بیند و به آب و آتش می‌زند، تاحد مذاکرات تحقیر آمیز پنهان با امریکا و جلب حمایت دولت بوش.

**ماجرای حبس خانگی آیت‌الله منتظری و نحوه برخورد با وی به معیاری برای شناخت موقعیت اصلاحات و ضد اصلاحات تبدیل شده‌است و جناح بندی درون حاکمیت نیز در پیشنهادهاى مربوط به پایان حصر وی بازتاب یافته‌است.**

طبعاً، تحولات منطقه، فشار خارجی و فعل و انفعالات نظامی در اطراف ایران هم این بحران را تشدید کرده و به حوادث ایران شتاب بیشتر بخشیده‌است. ما در آینده، با توجه به تمایل اسرائیل به نزدیک شدن به خلیج فارس، مسئله برکناری صدام حسین و تقسیم عراق و رویدادهای افغانستان شاهد فشار بیشتری از این نظر روی تحولات ایران خواهیم بود. به این ترتیب، کل جامعه و حکومت بر سر یک دوراهی رسیده‌است. یا رفتن به سمت مردم، جلب حمایت مردم، تشکیل یک حکومت مردمی و

حاکمیت به سود مردم در جمهوری اسلامی باید استفاده کرد. این درست است که امریکا برای منافع خودش به ایران فشار می‌آورد، اما اگر حاکمیتی مردمی بر سر کار باشد، نه تنها می‌توان این فشار را خنثی کند، بلکه حتی از این فشار هم به سود منافع ملی مردم ایران استفاده کند!

شما و شنوندگانتان فکر می‌کنم بخاطر داشته باشید که در یکی از همین گفتگوها که مربوط به چند ماه پیش است، من خدمت شما گفتم که ما بتدریج باید به این نکته فکر کنیم که فشارهای خارجی می‌تواند تأثیرات خیلی جدی روی حوادث ایران بگذارد. فکر می‌کنم گفتگوئی بود در ارتباط با یورش به ملی-مذهبی‌ها و خیزی که برای راه‌اندازی یک محاکمه نمایشی برای آنها برداشته بودند. همان دورانی که تازه آقای دکتر یزدی از بستر درمان بیرون آمده و از بیمارستان مرخص شده بود. فکر می‌کنم این گفتگو مربوط به آن دوران باشد.

بهرحال، می‌خواهم تاکید کنم که فشار امریکا، الزاما به معنای سقوط جمهوری اسلامی نخواهد بود، چرا که همه چیز به فعل و انفعالات داخل کشور خودمان بستگی دارد.

الان این آقایان جناح راست فکر می‌کنند، دوران دوران راست در جهان است و باد در این پرچم است و به همین دلیل می‌توانند با کشیدن جناح راست درون جبهه دوم خرداد به سمت خودشان و زدن اصلاح طلب‌های جدی، یک ائتلاف درست کنند و با امریکا به سازش برسند. همان که قبلا برایتان گفتم. قربانی بزرگ برای دستیابی به این هدف هم فعلا مجاهدین انقلاب اسلامی است. به این ائتلاف نیازمندند زیرا حکومت جناح راست در جمهوری اسلامی امری ناممکنی است و این را آنها خودشان هم فهمیده‌اند و به همین دلیل سعی می‌کنند یک تعدادی را از درون جبهه دوم خرداد به سمت خودشان بکشند و پشت نقاب آنها وارد میدان بشوند تا مردم مستقیما متوجه حاکمیت آنها نشوند.

**خدابخشیان:** یعنی نوعی کودتا؟

**راه توده:** بله، چیزی شبیه کودتا. می‌گویم شبیه کودتا، زیرا کودتا هم بصورت کلاسیک در جمهوری اسلامی دشوار و تقریبا امری ناممکن است. تمام حرکات شبه کودتائی ۵ سال گذشته هم این را نشان داد. شما فکرش را بکنید که در صورت یک کودتای نظامی دو اتفاق در ایران خواهد افتاد.

**اولا** اگر نظامی‌ها مستقیما وارد میدان بشوند، حتی اگر تشکیلات متلفه هم در کنار آنها قرار بگیرد، بعد از کودتا دیگر بدشواری می‌توان تصور کرد که آنها زیر بار روحانیت بروند و به این ترتیب کل تشکیلاتی که بنام ولایت فقیه درست کرده‌اند بهم خواهد ریخت.

**دوم اینست که روحانیت خودش مستقیما رهبری کودتا را بدست بگیرد.** شما به خاطر داشته باشید که موقعیت روحانیت در ایران، مانند موقعیت نظامی‌ها در یک حکومت نیست. روحانیت همه شان که در حاکمیت نیستند و ضمنا این روحانیت در کنار مردم، در کوچه و شهر و محلات با مردم زندگی می‌کند، باید به مراسم فاتحه و ختم در مساجد بروند، باید سوار تاکسی بشود، باید برای خرید به مراکز خرید بروند، خُب در اینصورت وقتی همه مردم آنها را کودتاچی بدانند موقعیت آنها در میان مردم چه خواهد شد؟ اینها که نمی‌توانند مثل افسران فرمانداری نظامی سرلشکر تیمور بختیار که وقتی از پادگان جمشیدیه تهران بیرون می‌آمدند لباس شخصی می‌پوشیدند که در محلات مردم آنها را نشاناسند، لباس روحانیت را از تنشان در آورند و قایم کنند. باید با همان لباس روحانیت در میان مردم در شهر و ده زندگی کنند، خمس بگیرند، زکات بگیرند، منبر

جامعه امروز ایران، به فحشاء، به سرقت و به دزدی، به رشد تزویر و ربا، به سقوط کامل نماز جمعه‌ها، به تضعیف آن باورهای دینی مردم که آقایان پاسدار آن شده بودند و به جامعه تحمیل کردند. اگر واقعا درد دین داشتند، مثل امثال آیت‌الله منتظری می‌دیدند و احساس می‌کردند که پایگاه شیعه در ایران متزلزل شده و بقول آقای علوی تبار، عضو رهبری جبهه مشارکت ایران اسلامی باورهای مذهبی مردم حتی پائین تر از قبل از انقلاب است.

**خدابخشیان:** می‌خواهید بگوئید دین را به دنیا فروختند؟

**راه توده:** ما نمی‌خواهیم بگوئیم، بلکه خودشان می‌گویند اینطور شده‌است! اینها دین و ایمانشان را همراه تجارت معامله کردند و حالا اصلاحات سیاسی بدون اصلاحات نظام اقتصادی ناممکن شده است و اصلاحات اقتصادی یعنی محدود و کنترل کردن تجارت و واردات از یک طرف و رفتن به سمت تقویت بخش صنعت در کشور از طرف دیگر. ارتش چند میلیونی جوان و بیکار کشور را فقط از این طریق می‌توان به کار گمارد والا مگر تجارت و دلالتی چه تعداد پادو و بقول معروف پورسانت بگیر و ویزیتور اجناس به انبار رسیده و دستفروش کنار خیابان می‌خواهد؟ همراه این تحول و اصلاح نظام اقتصادی، سیستم آموزشی مدارس کشور دگرگون می‌شود و چاره‌ای جز این دگرگونی هم نیست. مدارس از یک مرحله‌ای به بعد، مثل خیلی از کشورهای دیگر جهان باید تقسیم شود به دوره‌های حرفه‌ای و برای صنایع نیروی کار تربیت کنند. سیستم دانشگاهی هم به دنبال مدارس و بدنبال اصلاح بنیادی نظام و سیستم اقتصادی کشور و خاتمه بخشیدن به سلطه اقتصاد تجاری و رفتن به سوی اقتصاد صنعتی دگرگون خواهد شد. بنابراین می‌بینید به چه دو راهی مهمی رسیده‌ایم؟ و شتاب برای سازش با امریکا، زدوبند با امریکا و جنجال آفرینی‌های جدید به بهانه سخنرانی هاشم آغاچری و یا رشد فحشاء در دانشگاه‌ها و بنی‌صدری کردن اوضاع چه ریشه‌های مهم اقتصادی دارد؟ یورش به ملی-مذهبی‌ها، یورش به مطبوعات، جلوگیری از ورود احزاب به صحنه سیاسی کشور و خلاصه همه و همه این مسائل به همین بحران، حالت انفجاری و وحشت بوجود آوردندگان این بحران اقتصادی-اجتماعی از سقوط و برکناری‌شان از حاکمیت بر می‌گردد. اینها تلاش می‌کنند، پس از باصطلاح خودشان کشیدن دندان ملی-مذهبی‌ها با مجاهدین انقلاب اسلامی هم تسویه حساب کنند و به امریکا هم بگویند که اولاً دیگر با از صحنه خارج شدن ملی-مذهبی‌ها آلترناتیوی وجود ندارد، مجاهدین انقلاب اسلامی هم که طرفدار عدالت اجتماعی و همان کسانی بودند که دیپلمات‌های عزیز شما را گروگان گرفته بودند و ما آنها را از حاکمیت کنار گذاشتیم، دیگر ما چه عیبی داریم که نمی‌پسندید؟ بفرمائید تا آن عیب‌ها را هم برطرف کنیم تا دستی به سر ما بکشید.

**خدابخشیان:** به این ترتیب فکر نمی‌کنید فشارهای امریکا تأثیر خیلی زیادی روی حوادث ایران گذاشته؟

**راه توده:** ما نمی‌توانیم منکر این فشارها بشویم، اما در عین حال هم نمی‌توانیم این فشارها را برای از میدان بدر کردن جناح راست بدانیم. این فشار یک فشار عمومی است و اتفاقا آن جریانی که در حاکمیت موقعیت ضعیفی دارد بیشتر تسلیم این نوع فشارها می‌شود تا آن جریانی که حمایت مردم را پشت سر خودش دارد. بهر حال تحولات بسیار مهمی در خاورمیانه و آسیای مرکزی در حال وقوع است و طبعاً روی حوادث ایران هم تأثیر گذاشته و بیشتر هم تأثیر خواهد گذاشت. اینکه مناسبات و مذاکرات با امریکا و یا سرانجام فشارهای امریکا به سود چه جریانی تمام خواهد شد، پاسخ ما اینست که از هر حادثه‌ای در جهت منافع ملی ایران و حل مسئله

از آقای **رمزی کلارک** اخیراً تحلیل بسیار جالب و به نظر ما مهمی منتشر شده است. همان که وزیر دادگستری بوده در امریکا و در زمان اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس نیز مدام به آنجا رفت و آمد داشت. ایشان ضمن بر شمردن یک سلسله اطلاعات سوخته مربوط به کودتای ۲۸ مرداد و حضور امریکا در ایران و کشتارهای زمان رژیم گذشته، که بارها و بارها با جزئیات تاکنون منتشر شده، نکته بسیار مهمی را در پایان مقاله‌اش مطرح می‌کند که به نظر ما و در کنار توصیه سایروس ونس برای بیرون کشیدن خط اعتدال از درون طرفداران اصلاحات در حاکمیت این توجه و تحلیل هم بسیار مهم است.

### توصیه و تحلیل رمزی کلارک در کنار توصیه و تحلیل سایروس ونس

او می‌گوید لازم نیست همه مردم بریزند توی خیابان و انقلاب کنند، کافی است یک دهم و حتی یک صدم سر به شورش بردارند. ما (یعنی امریکا) برای تعیین سیاست خودمان در برابر جمهوری اسلامی روی این نکته (یعنی شورش بخشی از مردم) باید حساب کنیم، زیرا همه معادلات را به هم خواهد ریخت.

ما فکر می‌کنیم این توصیه رمزی کلارک هم خیلی توصیه مهمی است و درست می‌گوید، که پایان وضع بحرانی و مقاومت در برابر اصلاحات و مقاومت در برابر اراده مردم یک شورش و از درون این شورش و قیام امریکا می‌تواند بیرون بیاید.

از نظر ما، کسانی در جبهه مخالف اصلاحات، مستقیماً متاثر از این رهنمود و یا حتی ماموریت فراهم ساختن این زمینه را در ایران دارند، همانطور که در کودتای ۲۸ مرداد بعدها معلوم شد عده‌ای مامور بودند و وظیفه انجام می‌دادند.

شاید در آنجا که شما اقامت دارید و حتی در همین اروپا هم عده‌ای فکر کنند که اگر انفجار بشود و اگر امریکا به ایران بیاید، سلطنت به ایران بر می‌گردد و بر می‌گردیم به ۲۵ سال پیش. یک خط سوم هم این است، که البته این یک فکر غلط است. امریکا منافعش را می‌سنجد عاشق چشم و ابری هیچ کس و هیچ نظامی هم نیست. شما ببینید در همین افغانستان امریکا چگونه عمل کرد. حتی اسم حکومت افغانستان را که هنوز حکومت است و هیچ فرزاندم و انتخاباتی انجام نشده گذاشتند جمهوری اسلامی افغانستان. مشکل آنها با اسلام نیست، مشکل آنها با استقلال طلبی مردم است، این استقلال طلبی باید کنار گذاشته شود، حالا هر اسمی که می‌خواهد داشته باشد.

همین تبلیغ سلطنت بعنوان خط سوم باعث شد و یا مشوقی شد برای اینکه این آقای سیامک پورزند را بگیرند ببرند زندان که یک شو درست کنند. دستشان به هیچ کجا که بند نشد گریبان پورزند را گرفتند. ایشان شد نماد یکی از چند خط سوم! ما توصیه می‌کنیم به این نکات توجه بیشتری بشود و واقعیت‌ها تحت تاثیر احساسات قرار نگیرد. آدم می‌تواند سلطنت طلب باشد و طرفدار نظام پادشاهی باشد، اما اگر بعنوان یک وطن دوست و یک فرد ملی بخواهد به مسائل جامعه‌اش نگاه کند، چاره‌ای جز دیدن و توجه به این واقعیات ندارد. حمله امریکا به ایران، کشاندن ایران به یک جنگ منطقه‌ای و حتی جنگ داخلی در ایران به سود منافع ملی ایران نیست و از درون آن هم وضعی بهتر از امروز بیرون نخواهد آمد. به نظر ما

برود، مسجد برود. همه شان هم مثل نظامی‌ها فرمانبر یک فرمانده کودتائی نیستند، هرکدام از یک رساله پیروی می‌کنند و ماشاء الله رساله هم که در میان روحانیت شیعه کم نیست. برای مردم هم این لباس معیار است و برایشان تفاوت نمی‌کند که این روحانی کودتا کرده و یا آن یکی، شیخ در راس کودتا بوده و یا سید، عمامه‌اش سیاه بوده و یا سفید، آخوند آخوند است و وقتی روحانیت کودتا کرد، به چشم مردم یعنی همه آخوندها کودتاچی‌اند. مثل همین وضعی که در باره فساد مالی روحانیت الان در ایران رو به گسترش است. برای مردم چندان قابل تفکیک نیست که این روحانی و یا آن روحانی فساد مالی دارد، فساد فساد است و روحانی روحانی! به این ترتیب در خود روحانیت رویارویی بصورت خیلی جدی شروع خواهد شد. عده‌ای آینده نگری کرده و در کنار مردم می‌مانند و عده‌ای در برابر مردم چون عامل کودتا هستند. از دل این کشاکش نه تقویت اسلام بیرون خواهد آمد و نه آینده‌ای برای روحانیت شیعه در ایران باقی خواهد ماند. در عراق و سوریه هم که دیگر مانند گذشته جایی برای روحانیت وجود ندارد، در کشورهای دیگر هم که اکثریت مطلق با اهل سنت است و شیعه‌ها در اقلیت. بنابراین محاصره روحانیت شیعه کامل خواهد شد. به نظر ما اینها نکاتی نیست که در جمهوری اسلامی به آن فکر نشود، خیلی هم جدی به آن فکر می‌شود و یکی از دلائل خیزهای کودتائی و جنبه قضائی و حقوقی دادن به شبه کودتای ۵ سال گذشته هم همین بوده است، که البته وقتی کودتا جنبه قضائی و حقوقی داشته باشد، در بطن خودش یک تضاد بزرگ را همراه دارد و آن قانون است. یعنی کودتا که نمی‌تواند مطابق قانون انجام شود، برای دور زدن قانون و بی اعتبار کردن آن کودتا می‌شود نه برای دفاع از آن. این بحث "دیکتاتوری مصلح" و یا "دیکتاتوری اصلاح طلب" هم که این روزها می‌شود از دل همین تضاد بیرون آمده است. هم دیکتاتوری، هم اصلاحات، هم دیکتاتوری و هم قانون، این جمع، جمع اضداد است و ناممکن!

**خدایخشیان:** جریان دوم و سوم و خط اعتدال و خط چپ و بقیه خط و جریان‌ها هم می‌خواهید بگوئید شبه کودتاها بوده؟

**راه نوده:** تقریباً همینطور است؛ و البته در این ماجرا مضحک‌تر از همه این خط سوم است، که ابتدا آقای رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران در شهر قم آن را مطرح کرد و نظارش ملی-مذهبی‌ها بود و بعد از مدتی محسن رضائی فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیر مصلحت نظام وارد میدان شد و گفت می‌خواهد خط سومی درست کند که جوان‌ها را رهبری و تربیت کند و بخشی از انصار حزب‌الله هم خودش را خط سوم می‌داند، همینطور بگیرید و بروید جلو که تا حالا "خط سوم" به هفت یا هشت تا رسیده است و از همه هم پر حرف و نقل تر خط آقای محسن رضائی است که مدعی رهبری جوان‌ها و نجات آنهاست! کسی که مردم می‌گویند تو اگر خیلی بلدی جوان‌ها را تربیت کنی، پسر خودت را تربیت و رهبری می‌کردی که سازمان قضائی امریکا "ناسا" او را از داخل کشور عضوگیری نکند و با همه اطلاعاتش به امریکا نبرد و باعث برکناری خودت از فرماندهی سپاه نشود!

البته یک **خط سوم واقعی** هم وجود دارد که ما به آن اعتقاد داریم و آن امریکاست. یعنی شکست اصلاحات و شکست اندک بقایای باقی مانده از انقلاب ۵۷ و پشت سر آن حضور امریکا در ایران. یکبار هم آقای خاتمی به جریان سوم اشاره کرد که ما فکر می‌کنیم اشاره ایشان هم همین بود. یعنی از دل انفجار اجتماعی در ایران جز امریکا کس دیگری در نمی‌آید.

مثلا عده‌ای با دکتر یزدی مانده باشند و عده دیگری بدنبال مهندس سبحانی و عده‌ای هم بدنبال دکتر پیمان رفته باشند.

**راه توده:** حداقل نشانه‌های چنین حادثه‌ای را در حال حاضر نمی‌بینیم و با توجه به فشاری که روی ملی-مذهبی‌ها هست بسیار بعید به نظر می‌رسد که آنها از هم جدا شوند، اتفاقا برعکس، ما فکر می‌کنیم آنها صفوف خودشان را برای مقاومت فشرده‌تر هم خواهند کرد. حتی ما فکر می‌کنیم ارتباط بین اصلاح طلبان درون حکومت با ملی-مذهبی‌ها در آینده بیشتر خواهد شد. این نشانه را در همایش بررسی آینده اصلاحات که در اصفهان تشکیل شده بود شاهد بودیم. در این همایش تقریبا ترکیبی از یک جبهه شرکت کرده بودند، یعنی در کنار رهبران طیف‌های مختلف جبهه مشارکت ایران اسلامی مثل مهندس عبدی، علوی تبار و دیگران، چهره‌های مثل مهندس توسلی عضو رهبری نهضت آزادی شرکت کرده بود و حتی از جمع دگراندیشان غیر مذهبی هم شخصیتی مثل دکتر رئیس دانا در این همایش شرکت کرده بود. در واقع جبهه‌ای از طرفداران اصلاحات اعم از حکومتی و غیر حکومتی. همین حادثه هم نشان داد که برای مقاومت در برابر کارشکنی‌ها و توطئه علیه اصلاحات و اصلاح طلبان نیروها به هم نزدیک می‌شوند نه دور. این همایش در اصفهان برگزار شد و مطالب بسیار مهمی در آن مطرح شد. ما فکر می‌کنیم اتحاد نیروها، متشکل شدن نیروها و نزدیکی نیروها جدا از خواست حکومت و براساس ضرورت‌های جنبش صورت گرفته و بیشتر هم صورت خواهد گرفت، بنابراین یورش به ملی-مذهبی‌ها فقط در حد یک کارشکنی می‌تواند تاثیر بگذارد نه در حد جلوگیری از بروز و ظهور واقعیتهایی که در درون جامعه و در درون جنبش به حیات خودش، بدون اعتناء به خوش آمدن کسانی در حاکمیت و یا خارج از حاکمیت، کسانی در خارج از کشور و یا در درون کشور ادامه می‌دهد.

شاید این مسئله‌ای که شما در باره جدا شدن برخی جریان‌ها از همدیگر و حرکت مستقل سیاسی به آن اشاره کردید مربوط باشد به زمزمه‌هایی که در خارج از کشور شنیده می‌شود و ما هم شنیده‌ایم. مثلا ما هم شنیده‌ایم که برخی افراد که خود را وابسته به نیروهای ملی و یا مدافع نیروهای ملی می‌دانند در خارج کشور و در برخی مجامع گفته‌اند، مثلا ما چوب مذهبی‌ها را در انقلاب ۵۷ خوردیم و دیگر نباید دنبال آنها راه بیفتیم و وقت حرکت مستقل ملی‌ها رسیده‌است. ما هم این حرف‌ها را شنیده‌ایم اما فکر می‌کنیم بیشتر این حرف مال خارج از کشور است و در داخل کشور از این زمزمه‌ها وجود ندارد و یا اگر دارد ما شنیده‌ایم. از نظر ما ملی بودن یک تعریف مشخص و معین دارد و ارتباطی به ایدئولوژی و مذهب و باورهای دینی افراد و یا حتی سازمان‌ها ندارد. در جبهه ملی و در دهه ۳۰ هم کسانی بودند که مذهبی بودند و حتی لباس روحانیت هم به تن داشتند و در کنار مصدق قرار داشتند و کسانی هم بودند که ادعای ملی بودن داشتند، روحانی و یا حتی مذهبی هم نبودند و در کنار بعضی روحانیون مخالف دکتر مصدق حرکت می‌کردند. هرکس احترام به رای و عقیده مردم می‌گذارد، هرکس از استقلال مملکت و از آزادی‌ها دفاع می‌کند و با اقتصاد مافیائی مخالف است و از تولید داخلی دفاع می‌کند ملی است، می‌خواهد ریش داشته باشد و یا نداشته باشد. کسانی که عدالت اجتماعی و کنترل و نظارت دولت بر سرمایه و اقتصاد و صادرات و صنایع کلیدی و ملی کشور را مطرح و از آن دفاع می‌کنند هم بخش رادیکال و چپ این طیف ملی به حساب می‌آیند. علاوه بر جبهه اصلاحات و رفرم که در اصفهان خود را نشان داد، ما در مجموع نیروهای ملی-مذهبی هم الان شاهد نوعی طیف بندی بر همین اساس هستیم. یعنی در میان نیروهای

در اوضاع کنونی کشور ما فقط دو خط وجود دارد. یک خط اصلاحات اساسی و یک خط ضد اصلاحات اساسی، هیچ خط دیگری را ما نمی‌شناسیم و نمی‌پذیریم. اگر خط سومی را هم بتوان به رسمیت شناخت همان جریان و یا خط امریکا است که با حمله نظامی و جنگ همراه است.

**خدا بخشیان:** چرا نباید فکر کرد که شاید جریان سوم، همانطور که روزنامه انتخاب می‌نویسد دکتر یزدی است که به ایران بازگشته و در حقیقت بازگشت سیاسی انجام داده و می‌خواهد "کرزای" ایران شود. چپ سیاسی را به اندرونی‌ها بفرستد، طالبانیست‌های جمهوری اسلامی را برکنار کند و خلاصه مدلی شبیه آنچه در افغانستان شاهدش هستیم. آیا چنین نیست؟

**نهضت آزادی و ملی-مذهبی‌ها را نباید با دولت کنونی افغانستان مقایسه کرد. آنها یک حزب قدیمی در ایرانند و اگر بتوانند فعالیت آزاد بکنند بسرعت به بزرگترین تشکل سراسری در کشور تبدیل خواهند شد.**

**راه توده:** دیدگاه ما در باره نهضت آزادی و آقای یزدی اینطور نیست که شما مطرح کردید. ما فکر نمی‌کنیم حوادث ایران همانطور پیش خواهد رفت که در افغانستان پیش رفت و یک "کرزای" هم برای ایران باید پیدا کرده باشند و حالا این کرزای هم آقای دکتر یزدی باشد. آقای کرزای و گروهی که حالا در افغانستان مستقر شده‌اند یک ماجرای جداگانه دارند که به شرکت‌های نفتی امریکا مربوط است، در حالیکه ماجرای نهضت آزادی و آقای یزدی و دیگر رهبران این حزب، یک ماجرای سیاسی و یک حزب و سازمان ریشه‌دار قدیمی در ایران است. سرنوشت آقای دکتر یزدی، - و یا بهتر است بگوئیم سرنوشت نهضت آزادی، زیرا نهضت آزادی که در آقای دکتر یزدی خلاصه نشده‌است - بستگی دارد به کل حوادث مملکت ما و به سرنوشت جنبش مردم ما. ما فکر می‌کنیم اگر همین امروز اجازه بدهند نهضت آزادی آزادانه فعالیت کند و جلوی فعالیتش را نگیرند، این حزب و این جریان به یکی از پرشمارترین سازمان‌های سیاسی دو دهه اخیر ایران تبدیل خواهد شد و دهها دکتر یزدی از درون آن بیرون خواهد آمد. این را ما نمی‌گوئیم، بلکه جلوگیری از فعالیت نهضت آزادی خودش بهترین اعتراف به این واقعیت است. ما فکر می‌کنیم رهبران نهضت آزادی هم مانند بقیه سازمان‌های سیاسی میهن دوست و ملی ایران می‌دانند که ابتدا باید ایرانی باقی بماند تا موجودیت سیاسی آنها هم در آن باقی بماند، و به همین دلیل هم آنها را ما از مدافعان استقلال کشور می‌دانیم، نیروی ملی می‌دانیم و مخالف دخالت امریکا در امور داخلی ایران می‌دانیم، بویژه مخالف سرسخت حمله نظامی به ایران می‌دانیم. اینها وجوه مشترک نهضت آزادی با خیلی از سازمان‌ها و احزاب سیاسی دیگر ایران است.

**خدا بخشیان:** من یادم هست که شما چند ماه پیش در یکی از مصاحبه‌هایی که با من داشتید اشاره کردید به دلیل حمله به نهضت آزادی، به دستگیری ملی-مذهبی‌ها، به بازداشت دکتر پیمان و اینکه این حمله برای پیشگیری از سازماندهی نیروهای ملی-مذهبی بود. آیا بعد از این حمله شکافی در این بافت ملی-مذهبی پدید نیامده؟ منظورم اینست که



حاکمیت جمهوری اسلامی، باید یک دولت وحدت ملی برای پیشبرد اصلاحات و رفُرم تشکیل بشود و از نظر ما هیچ حکومت و دولت وحدت ملی امروز نمی‌تواند بدون حضور ملی-مذهبی‌ها در ایران تشکیل شود و مردم نسبت به آن دولت و برنامه‌های اصلاحی آن احساس تعهد کنند. طبعاً مقاومت‌های خطرناکی در برابر این خواست و اراده ملی خواهد شد، اما واقعیت پر قدرت‌تر از مقاومت‌هاست. دولت اصلاحات و رفُرم، از نظر ما یعنی چنین دولتی و تحقق آن هم بدون کنار گذاشته شدن مخالفان اصلاحات و به زیر کنترل آوردن مافیای اقتصادی ناممکن است. ما تصور نمی‌کنیم آقای خاتمی هم با تشکیل چنین دولتی مخالف باشد و به نظر ما مجلس بتدریج باید برود به این سمت و اگر موضوعی هم باید به رفُردم گذاشته شود، نه تغییر قانون اساسی بلکه همین دولت و همین نیاز ملی است! یعنی تشکیل دولت وحدت ملی با همین ترکیبی که خدمت شما و شنوندگانتان گفتم و اعلام برنامه و مانیفست اصلاحات و سپس بسیج مردم برای دفاع از این تصمیم و حتی در صورت مخالفت جبهه ضد اصلاحات، اعلام رفُردم!

این ضرورت چگونه تحقق خواهد یافت؟ این بستگی به تغییر توازن نیروها به سود جنبش، به مسائل جهانی، مانور نیروهای داخل و خارج حاکمیت و تعقل و یا عدم تعقل بخش مخالف اصلاحات و مسئله مهم شکاف در جبهه مخالف اصلاحات دارد. این مجموعه نشان خواهد که جمهوری اسلامی ظرفیت تحول دارد یا خیر! در همین روند، مسئله مهم دیگری که مطرح است حضور فعال‌تر روحانیت مخالف اوضاع کنونی جامعه و نقش روحانیون حکومتی است و اینکه آنها هم با صراحت کامل در جنبش فعال شوند. اگر این ظرفیت نشان داده شود، خُب به سمت انفجار اجتماعی نخواهیم رفت و دیگر جایی برای نگرانی امثال آیت‌الله امینی هم نیست، اما اگر چنین نشود و همان مسیری طی شود که رژیم شاه طی کرد، سرنوشت هم مشابه خواهد بود. شاه هم در چند نوبت تاخیر تاریخی کرد. هم در ابتدای دهه ۴۰ و هم در نیمه دهه پنجاه. دو فرصت بزرگ را از دست داد و آنموقع که بر صحنه تلویزیون حاضر شد و گفت "مردم، صدای انقلاب شما را شنیدیم" دیگر بسیار دیر بود و کار از کار گذشته بود.

**خدا بخشیان:** اجازه بدهید که باز هم برگردم به سؤال اولی که در این گفتگو مطرح کردم. یعنی کناره‌گیری آقای خاتمی و تشنجاتی که در همین چند روز اخیر شاهدش هستیم و فشاری که بدنبال سخنرانی هاشم آغاچری عضو رهبری مجاهدین انقلاب به آقای خاتمی می‌آورند. هدف همه این حرف‌ها ناچار ساختن آقای خاتمی به کناره‌گیری نیست؟ دوگانگی حاکمیت و قدرت خودشان را ضد اصلاحاتی‌ها نمی‌خواهند به امریکا نشان بدهند؟

**راه توده:** نظر ما در باره امکان کنار رفتن آقای خاتمی همان است که در ابتدا گفتم، اما موضوعی که اکنون شما مطرح می‌کنید، موضوع دیگری است. منظورم جنجال جدیدی است که با سخنرانی آقای آغاچری راه انداخته‌اند. دو هدف را در این طرح دنبال می‌کنند، اولاً بدنبال انتخاب آقای بهزاد نبوی به نایب‌رئیس مجلس می‌خواهند **ناراضائی و خشم خودشان را از این انتخاب** در هیات رئیسه مجلس نشان بدهند و دوم به امریکا نشان بدهند که با بخش رادیکال اصلاحات که امریکا هم با آنها مسئله دارد مخالفت می‌شود.

هدف دومی که دنبال می‌شود همان ایجاد انشعاب در جبهه دوم خرداد و جبهه اصلاحات است. آنها با آگاهی از نقش مجاهدین انقلاب اسلامی در کنار آقای خاتمی و در جبهه دوم خرداد کوشش می‌کنند اولاً این سازمان

وابسته و یا نزدیک به نهضت آزادی هم کسانی هستند که به نیروهای رادیکالی مثل مجاهدین انقلاب اسلامی از نظر اقتصادی نزدیک شده‌اند، مثل آقای مهندس معین فر و یا مهندس سبحانی و کسانی هم عمدتاً به بخشی از کارگزاران سازندگی نزدیک هستند. منظورم آن بخش از کارگزاران نیست که محمدهاشمی خودش را نماینده آنها می‌داند و متزلزل ترین نیروی دوم خرداد است.

**خدا بخشیان:** پس این شایعاتی که در باره اتحاد و همکاری جناح راست با نهضت آزادی وجود دارد را شما قبول ندارید؟ همین همکاری که روزنامه‌ها هم مطرح کردند باعث شکاف در میان ملی-مذهبی نشده؟

**راه توده:** ما زیر بار قبول این شایعات و این نوع حرف‌ها نمی‌رویم. اینها مانورهای است که مخالفان اصلاحات برای ایجاد شکاف در میان طرفداران اصلاحات می‌کنند. مثل سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های اخیر محمدهاشمی که سعی می‌کند بخشی از کارگزاران را از جبهه دوم خرداد بیرون بکشد، با این شایعات هم سعی می‌کنند تفرقه در میان ملی-مذهبی‌ها ایجاد کنند و اصلاح طلبان درون حکومت را هم نسبت به آنها بدبین کنند و نگذارند که آنها با هم نزدیک شوند. ایجاد تفرقه در صفوف نیروی مقابل در هر جنبشی وجود داشت و در جنبش کنونی مردم ایران هم وجود دارد. اگر این شگرد و حقه‌بازی و شایعه‌سازی به نتیجه نرسد و همکاری و همفکری ملی-مذهبی با اصلاح طلبان درون حاکمیت جدی‌تر بشود، شما خواهید دید که بار دیگر حمله به نهضت آزادی و ملی-مذهبی‌ها بیشتر هم خواهد شد و حتی همین آقای دکتر یزدی را به زندان خواهند برد. البته، این بستگی به پیش و پس رفتن جنبش دارد و از طرف دیگر این پیش‌بینی دلیل آن نمی‌تواند باشد که روی این مانور مخالفان اصلاحات، طرفداران اصلاحات مانور نکنند. سیاست یعنی همین. سیاست صدور احکام قطعی و جزمی و نشستن پای آن‌ها نیست. سیاست یعنی دیدن صحنه، برآورد نیرو، دادن و گرفتن و پیش رفتن.

بنابراین و براساس آنچه که در ایران در برابر همگان وجود دارد، ادعاهائی از آن دست که در سؤال شما بود و شایعاتی که در این زمینه وجود دارد، مثل بقیه همان حرف‌های می‌ماند که عادت دارند در خارج از کشور بنشینند دور هم و بعنوان کارشناس و کاشف اوضاع سیاسی نظر بدهند و ذهنیات خودشان را بعنوان واقعیت با دیگران در میان بگذارند.

بجای این حرف‌ها، باید با استدلال و با نشان دادن زمینه‌های موجود یک انفجار اجتماعی، پای این حرف و توصیه ایستاد که فرصت‌ها دارد کم‌کم از دست می‌رود و طرفداران اصلاحات باید با قاطعیت بیشتری عمل کنند. از دست رفتن فرصت‌ها هم همانطور که در ابتدا گفتم این نیست که مخالفان اصلاحات برنده می‌شوند و یا این حکومت را بر می‌دارند و شاهنشاهی جای آن می‌آورند. از دست رفتن فرصت‌ها، یعنی ازدست رفتن بخش دیگری از ثروت کشور، منابع زیرزمینی کشور، تمامیت ارضی کشور. با تمام قوا باید فشار آورد تا عده‌ای از حاکمیت کنار گذاشته شوند، یعنی همان‌ها که مانع و سد راه جنبش هستند و این فشار در شرایط کنونی از نظر ما یعنی دست زدن به افشاگری در گسترده‌ترین سطح و آگاه کردن هرچه بیشتر مردم. جنبش توپ و تانک در اختیار ندارد. گلوله جنبش آگاهی آنست و ما معتقدیم زرادخانه‌ای از گلوله را باید در توپخانه جنبش مردم ذخیره کرد. بجای سرگرم شدن به این شایعات باید سرگرم این افشاگری شد و مانورهای مخالفان جنبش را خنثی کرد. مانورهای از همین دست که شما در باره نهضت آزادی و دکتر یزدی و ملی-مذهبی‌ها مطرح کردید. با خروج عده‌ای از حاکمیت و با کنار گذاشتن عده‌ای از

می‌شوند که عده‌ای از جبهه راست کنار گذاشته شوند و موقعیت سقوط کرده روحانیت نجات داده شود. حتی اگر همه راست از حاکمیت کنار گذاشته نشود و نتوان همه شان را کنار گذاشت، حداقل مصمم‌ترین آنها نسبت به مخالفت با اصلاحات کنار گذاشته شوند و البته این رویدادی بسیار مهم است و به دلیل همین اهمیت آن است که باید همه بکوشیم چنین حادثه‌ای بدون پیامدهای خونین برای مردم و جامعه تحقق پیدا کند. راست و یا حداقل بخشی از راست باید از حاکمیت به زیر کشیده شود، این قطعی است، اما با کمترین عوارض برای جامعه.

**چه کسانی با این حرف‌ها و این نظرات مخالفند و برای این و آن ایجاد مشکل می‌کنند! مسئله آنها دکتر صدرالدین الهی و یا من و دیگران نیست، مسئله آنها خط و ربط جنبش و این نگاهی است که ما از ابتدای انقلاب ۵۷ تاکنون داشته‌ایم.**

این حرف ماست. حالا یک عده‌ای که از این حرف‌ها و از این نظراتی که من خدمت شما و شنوندگانتان می‌گویم خوششان نمی‌آید و موافق آن نیستند و به آقای صدرالدین الهی تلفن می‌کنند و با این تصور که این نظرات را ایشان می‌دهد و ایشان است که با شما مصاحبه می‌کند از او انتقاد می‌کنند که چرا این حرف‌ها را می‌زنی و ایشان هم در کیهان لندن گله کرده‌اند که چرا من با نام "الهی" با شما مصاحبه می‌کنم.

اولا من نه دکتر صدرالدین الهی ژورنالیست برجسته و استاد روزنامه‌نگاری ایرانم، نه دکتر الهی‌قمش‌ای عارف و حافظ شناس و نه دکتر اصغر الهی روانشناس در تهران. من با نام "الهی" با شما گفتگو می‌کنم و حرف‌هایم هم همین‌هاست که برای شما گفته و می‌گویم. آنها که به دکتر صدرالدین الهی تلفن می‌کنند نه با من مسئله دارند و نه با صدرالدین الهی. آنها با این خط و این حرف‌ها مسئله دارند و طرفدار شورش و قیام و انقلاب‌اند و فرمان آن را هم از لس‌آنجلس و از همان رادیویی که شما در آن هستید صادر می‌کنند. همان‌هایی که معتقد بودند انقلاب ۵۷ بد بود، انقلاب بد و اخ بود چون به حاکمیت آنها خاتمه بخشید و حالا انقلاب و قیام و شورش خوب است چون ممکن است آنها را به حکومت باز گرداند. ما متاسفیم که ایجاد مزاحمت برای دکتر صدرالدین الهی می‌کنند. شخصیتی که یک نسل روزنامه نگار در کشور ما تربیت کرد، روزنامه‌نگاری نوین را به ایران آورد، شاگردانش امروز استاد روزنامه نگاری در داخل کشورند، مطبوعات امروز ایران به نوعی مدیون زحمات ایشانند و نامش با همین مشخصات در تاریخ مطبوعات ایران ثبت خواهد شد. ایشان هر نظری داشته باشند محترم است و قطعاً جسارت بیان آن را هم دارد، اما من که با نام "الهی" با شما گفتگو می‌کنم همین‌هاست که می‌گویم.

ما معتقد به اصلاحات هستیم، تا آخرین ظرفیت‌های ممکن برای پیشبرد آن. تسلیم این هیجان‌ها و فشارهای پهلویی هم نمی‌شویم و این اصلاحات را هم ادامه انقلاب ۵۷ می‌دانیم. همان انقلابی که با صداقت کامل پای آن ایستادیم و بزرگترین خون هم از بدنمان در راه دفاع از آن رفت. ما با دفاع از اصلاحات، از انقلاب و از مشی و سیاست خودمان از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون دفاع می‌کنیم. دنبال کسی هم نیفتاده‌ایم، بلکه مشی و سیاست خودمان را در یک جنبش عظیم می‌بینیم.

را که خودش را نمی‌شود گول زد و به خارج از جبهه کشاند، کاری کنند که آقای خاتمی کنار بگذارد. این همان کاری است که ابتدا محمدحاشمی با فراخواندن بخشی از کارگزاران سازندگی به خارج از جبهه دوم خرداد انجام داد و به نتیجه نرسید و حالا از چپ شروع کرده‌اند. همه مسئله متلاشی کردن جبهه دوم خرداد است. دوگانگی در حاکمیت هم دیگر سوژه‌ای نیست که کسی از آن اطلاع نداشته باشد. حتی امریکا هم این را بخوبی می‌داند و به همین دلیل هم کاخ سفید با یکدستی بیشتری نسبت به گذشته با جمهوری اسلامی برخورد می‌کند و دچار نوسان نمی‌شود. آنها بخوبی از ماجراها اطلاع دارند. مصاحبه‌های اخیر آقای خلیل زاد که دقیقاً نقش سپاه قدس و سپاه محمد را در عملیات تروریستی، دخالت در افغانستان و لبنان و یا حضور و عبور القاعده در ایران و از ایران را تشریح کرد نشان داد که امریکا چقدر بیشتر از گذشته در باره مجموعه حاکمیت و ساختارهای آن اطلاعات دارد و ما یقین داریم که به همین دقت هم در باره امکانات و تجهیزات نظامی ایران اطلاعات دارند. چند روز پیش وزیر دفاع اسرائیل که ایرانی‌الاصل است بعنوان یک خاطره دلنشین زندگی‌اش نکته بسیار مهمی را فاش کرد. او در واقع خاطره نمی‌گفت، بلکه به این ترتیب گفت که چه اطلاعاتی و چه امکاناتی در اختیار اسرائیل است. ایشان گفت که ماهواره جدید اسرائیل عکس‌هایی را از تهران گرفته و در اختیار ایشان گذاشته که در یکی از آنها محله و خانه پدری ایشان در آن دیده می‌شد! وقتی خانه کوچک پدری در یک محله قدیمی تهران در یک عکس ماهواره‌ای مشخص می‌شود، شما حدس بزنید چه عکس‌هایی و با چه دقتی از پایگاه‌ها و امکانات نظامی ایران در اختیار آنهاست. حالا شما این اطلاعات و این امکانات عظیم جمع‌آوری اطلاعات را مقایسه کنید با آن اتهامات خنده داری که در دادگاه‌های مطبوعات تحت عنوان تشویش اذهان عمومی و یا افشای اسرار نظام مطرح می‌شود و به جرم آن یک مشت دانشجو و روزنامه‌نگار را زندانی کرده و می‌کنند و لابد نفر بعدی که باید به باقی و گنجی و نوری ببینند هاشم آغاچری، معلول جنگ با عراق است!

**خدابخشیان:** و اگر خاتمی خودش اعلام کناره‌گیری بکند؟

**راه توده:** ببینید! امروز تهدید به کناره‌گیری آقای خاتمی وزن و تاثیر دیگری نسبت به ابتدای کار ایشان دارد. در آن ابتدا می‌توانستند بگویند ایشان اهل کناره‌گیری است و هر وقت مشکلات بوده صحنه را ترک کرده، مثل رفتن از وزارت ارشاد اسلامی. امروز فرق می‌کند. ما فکر می‌کنیم حتی رهبر هم از این بیم داشته باشد که خاتمی اعلام کناره‌گیری کند و بعد با خواست و قیام مردم دوباره به صحنه بازگردد، در اینصورت او دیگر بعنوان رهبر بر می‌گردد و نه رئیس جمهور. واقعیت همان است که آقای بهزاد نبوی در مجلس گفت. یعنی اینکه مردم علی‌رغم همه خشمی که نسبت به روحانیت دارند و اوضاع کنونی کشور را ناشی از حاکمیت آنها می‌دانند، برای تحولات به یک روحانی رای دادند و این بزرگترین شانس روحانیت بود. با رفتن ایشان از صحنه هیچ روحانی دیگری امکان جلب حمایت مردم برای حکومت را نخواهد داشت. این آخرین شانس روحانیت است. شما لابد در مطبوعات خوانده‌اید که این روزها مدام از سقوط پایگاه حکومت در میان مردم صحبت می‌شود و آمار و ارقامی هم در این مورد اعلام می‌شود که تکانه‌دهنده است. اینها را خودشان هم با آمار و ارقام می‌دانند. بنابراین اعلام کناره‌گیری آقای خاتمی، عواقبش سنگین‌تر از برکناری ایشان در ابتدای بر سر کار آمدن ایشان در یک کودتا است و بدنبال آن باید منتظر انفجار اجتماعی بود. بنابراین، ما فکر می‌کنیم روحانیونی نظیر نایب رئیس مجلس خبرگان هم بتدریج به این فکر نزدیک

## طرح پیشنهادی سلطانهلی کشمند (صدراعظم دولت دمکراتیک افغانستان) در آستانه تشکیل لوئی جرگه افغانها انتشار یافت.

# دمکراسی پارلمانی و نظام فدراتیو

## خواست «نهضت ملی افغانستان دمکراتیک» است!

"لوئی جرگه" نهادی غیر دمکراتیک و کهنه (فئودالی) است که باید در قانون اساسی آینده افغانستان جای خود را به "رفراندوم" بدهد!

لوئی جرگه اقوام و قبائل افغانستان به کار خود در کابل پایان داد و "حامد کرزای" رئیس دولت انتقالی را تا انتخابات آینده در افغانستان بعنوان رئیس حکومت تعیین کرد. محمدظاهرشاه نیز در این لوئی جرگه شرکت داشت، اما مسئولیتی را یا نپذیرفت و یا برعهدهاش نگذاشتند. ترکیب دولت جدیدی که پس از این جرگه تشکیل شد، بیش از آنکه ترکیب جمعیتی، قومی و ایالتی را در افغانستان در نظر داشته باشد، قدرت نظامی فرماندهان نظامی مناطق را در نظر دارد. فرماندهانی که در اجلاس لوئی جرگه چند بار به روی هم اسلحه کشیدند و لوئی جرگه تا آستانه یک درگیری نظامی پیش رفت. این اجلاس نتوانست بر سر یک مجلس مشورتی به توافق دست یابد و پیرامون ارتش ملی افغانستان و دعوت از متخصصان تحصیل کرده افغان مقیم کشورهای اروپائی-امریکائی نیز به توافقی دست نیافت. هدایت و رهبری این جرگه را "زلمای خلیل زاد" نماینده ویژه امریکا در افغانستان برعهده داشت که در عین حال مشاور ویژه کاخ سفید در امور امنیت ملی امریکا و افغان تبار است. گفته می‌شود، پادشاه سابق افغانستان که طرفدار تشکیل یک ارتش کلاسیک و خلع سلاح گروه‌های مسلح است و از طرح فراخوانی تحصیل کردگان افغان خارج از کشور دفاع می‌کند، نتوانست در بحث‌های مقدماتی این لوئی جرگه با خلیل زاد به تفاهم دست یابد و به همین دلیل در ترکیب دولتی که پس از لوئی جرگه تشکیل شد، نمایندگان و طرفداران او کمتر از دور پیش در دولت کرزای حضور دارند. ظاهرشاه که در جوانی نیز به پادشاهی دمکرات منش شهرت داشت، آنگونه که در کابل ادعا می‌شود با حضور نیروهای خارجی و گسترش آن در افغانستان مخالف است و از تشکیل ارتش ملی حمایت می‌کند. ظاهرشاه مانند پدرش، در جوانی نظامی بوده و خود را بنیانگذار ارتش یا اردوی ملی افغانستان می‌داند.

اجلاس اخیر لوئی جرگه افغانها، که بارها به تشنج کشیده شد و تا آستانه درگیری‌های نظامی پیش رفت نشان داد که هنوز فرماندهان نظامی در افغانستان حکمرانی می‌کنند. شاید جمهوری اسلامی بدلیل تضعیف نقش پادشاه افغانستان در این کشور و در این اجلاس خرسند باشد و از اعلام نام حکومت افغانستان بعنوان "جمهوری اسلامی" و محدود شدن فرصت برای زنان در حاکمیت و دولت جدید افغانستان بسیار راضی، اما واقعیت اینست که نه همه پادشاهان تاریخ مستبد و بریاد دهنده استقلال کشورها بودند و نه تمامی جمهوری‌ها دمکرات و مدافع استقلال میهنشان. آنچه مسلم است، جمهوری اسلامی، با رویاهای اسلامی خویش بزرگترین فرصت‌ها را در افغانستان از دست داده‌است، از جمله فرصت گسترش مناسبات با دولت آشتی ملی دکتر نجیب‌الله، که می‌توانست محاسبات منطقه را دگرگون کند. لوئی جرگه افغانستان، همچنین نشان داد که تا خلع سلاح عمومی، تشکیل یک دولت واقعی، بازگشت صلح به این کشور و بازسازی آن راه درازی در پیش است. راهی که جز با کمک همه نیروهای ملی و میهن دوست طی نخواهد شد. دست فرماندهان نظامی که برای ادامه قاچاق مواد مخدر، به جیب زدن کمک‌های مالی خارجی، درآمد حاصل از انتقال احتمالی لوله‌های نفت و حتی ماجراجویی‌های مورد نیاز امریکا برای گسترش تشنج در منطقه امیدهای بسیار دارند، جز با کمک نیروهای میهن دوست و در یک پروسه طولانی مبارزه درون کشوری از قدرت کوتاه نخواهد شد و به همین دلیل حوادث مهم در افغانستان هنوز در پیش است. حوادثی که ارتباط مستقیم به جنگ احتمالی هند و پاکستان و سرنوشت نبرد بین جنبش مردم ایران برای اصلاحات و مخالفان آن و خیزهای بلند امریکا برای گسترش حضور نظامی خود در منطقه بستگی مستقیم دارد. حضوری برای کنترل انرژی نفت، محاصره چین و جلوگیری از گسترش بازار آن و مقابله با هر خیزشی در روسیه!

در آستانه تشکیل لوئی جرگه افغانستان، سلطانهلی کشمند نخست وزیر دولت دمکراتیک افغانستان که اکنون در انگلستان مستقر است، طرحی را برای برون رفت افغانستان از بحران ساختاری و تشکیل یک دولت با ثبات و دارای هویت ملی ارائه کرد. پیش از انتشار این طرح، که در مشورت با تعدادی از رهبران، کادرها و مقامات دو دولت ببرک کارمل و دکتر نجیب‌الله تهیه و تنظیم شده، سلطانهلی کشمند در دیداری ۸ ساعته با یکی از سردبیران مجله

اکنون میست چاپ لندن مواضع و دیدگاه‌هایی را مطرح کرده بود که بخش‌هایی از آن در گزارش مشروح این سردبیر در مجله اکنون میست منتشر شد. ترجمه این مقاله را راه‌نوده در شماره ۱۱۵ خود منتشر کرد. آن دیدار و تفسیر مشروح سردبیر اکنون میست، خود نشانگر مطرح بودن دیدگاه‌های سلطانه‌ی کشمند و تجربه دهساله نخست وزیری وی در افغانستان بود؛ چنانکه دولت انگلستان نیز نمی‌تواند بر آن چشم ببوشد. دولتی که در کنار امریکا، یکی از دو هدایت‌کننده اصلی رویدادهای افغانستان به حساب می‌آیند.

بخش اول طرح پیشنهادی سلطانه‌ی کشمند، بطور عمده شامل تحلیل شرایط کنونی افغانستان و ضرورت تشکیل یک جبهه وسیع ملی با نام "نهضت ملی افغانستان دموکراتیک" است و بخش دوم آن اختصاص به مناسبات نیروهای دموکراتیک و مترقی با دولت جدید، ساختار یک دولت ملی در افغانستان و آینده نهاد لویی جرگه در این کشور دارد. این دو بخش را در آن حد که به اصل و محتوای طرح لطمه‌ای وارد نیاید خلاصه کرده و پیشنهادهای مطرح شده در آن را دسته بندی کرده‌ایم که در زیر می‌خوانید.

این طرح و آگاهی از نظرات شخصیتی که یک دهه کامل، در بحرانی‌ترین شرایط نخست وزیر افغانستان بوده، دارای اهمیت فوق‌العاده است. آیا سرانجام همگان در کابل به این نتیجه قطعی خواهند رسید که ارتش ملی بدون استفاده از فرماندهان، افسران تحصیل کرده و متخصص دولت دموکراتیک افغانستان و بازسازی دستگاه دولتی افغانستان بدون استفاده از کادرهای ورزیده دولت دموکراتیک افغانستان ناممکن است؟ واقعیت بی‌رحم‌تر از خواست این و یا آن فرد خود را به هر جامعه و حکومتی تحمیل خواهد کرد. طرح سلطانه‌ی کشمند را در ادامه می‌خوانید. طرحی که وجود و حضور یک افغانستان ملی و دارای هویت بین‌المللی بدون استفاده از آن ناممکن به نظر می‌رسد.

۱- اقتصاد بازار را بعنوان یک واقعیت در افغانستان امروز می‌پذیریم، اما این اقتصاد باید با بیمه‌ها و سمت‌گیری عدالت برای اقشار و طبقات محروم اجتماعی همراه شود.

۲- اگر دولت موقت به تعهداتش در کنفرانس "بن" پایبند بماند، این دولت را پذیرفته و هزاران آموزش دیده دهه هشتاد برای بازسازی به کشور باز خواهند گشت.

۳- حضور نیروهای خارجی در یک کشور، الزاما به معنای دست نشانده بودن دولت آن کشور نیست، همچنان که دولت افغانستان، در زمان حضور ارتش اتحاد شوروی در این کشور مستقل بود. در شرایط کنونی و با حضور نیروهای خارجی در افغانستان، ما به یک ارتش بزرگ و جنگی نیازمند نیستیم و باید تدابیری در قانون اساسی پیش بینی شود تا به کودتا بازی و جنگ سالاری در کشور خاتمه داده شود.

## ملت شریف افغان!

در ماه‌های اخیر، شمار بزرگی از رفقا، همکاران و همقطاران، روشنفکران و کارمندان که در سال‌های پیشین با هم کار کرده و مبارزه مشترک سازنده‌ای را با هم به پیش برده بودیم، از من صمیمانه خواسته‌اند که اندیشه خویش را در رابطه با اوضاع تغییر یافته و آمادگی خویش را برای عمل معینی در شرایط جدید پدید آمده در افغانستان کنونی ابراز بدارم. اینک مطالب چندی را بعنوان پیشنهاد برای مشوره، از جمله جهت ایجاد یک سازمان سیاسی فراگیر ارائه می‌نمایم. در صورتی که بتوانم با استفاده از تجارب نزدیک به سی سال مبارزه سیاسی و سازمانی خویش و نزدیک به ده سال کار میهن‌پرستانه اقتصادی و اجتماعی در دهه هشتاد در مقام صدراعظم افغانستان و برای چندی معاون اول رئیس‌جمهوری، در شرایط کنونی مشوره‌هایی ارائه نمایم دریغ نخواهم ورزید. من طی ده سال اخیر صرف در کار مطالعه و تا حدودی پژوهشی اشتغال داشته‌ام، زیرا در پی حادته سوء قصد تروریستی که در برابر من در آغاز سال ۱۹۹۲ در کابل انجام گرفت و از آن معجزه آسا نیمه جان سلامت بردم، قبل از سقوط حاکمیت، برای انجام تداوی ناگزیر به ترک میهن شدم.

اخیرا شماری از شخصیت‌ها و نمایندگان برخی از جریان‌های سیاسی پیشین و نوین مهاجران افغانی و برخی از شخصیت‌های سیاسی مقیم در کشورهای اروپای غربی، در کشور هلند گردهم آمدند تا در باره پایه گذاری یک سازمان فراگیر سیاسی به مشاوره بپردازند. خرسندم که من هم فرصت یافتم تا با شرکت در این گردهم‌آیی پیشنهادات خود را ارائه

دهم

خطاب من در این فراخوان پیشنهادی، کلیه شخصیت‌ها و نیروهای ترقیخواه میهن‌پرست است که در دهه هشتاد و سال‌های اخیر، مستقلانه یا پیرامون سازمان‌های گوناگون به مبارزه دموکراتیک و مسالمت آمیز پرداخته‌اند و یا نسل نوینی از جوانان آگاه که بخاطر میهن و تامین حقوق ملی و سیاسی مردم افغانستان به مبارزه عادلانه و ترقیخواهان بر می‌خیزند.

من بنیادگذاری یک سازمان سیاسی فراگیر، دموکراتیک و مترقی مستقل را با شرکت طیف وسیعی از نمایندگان اقشار اجتماعی، نیروهای سیاسی و شخصیت‌های اجتماعی و ملی در شرایط کنونی افغانستان ضروری می‌پندارم، زیرا در پی ایجاد ائتلاف جهانی بر ضد تروریسم و بر افتادن نظام قرون وسطائی طالبان، در نتیجه مداخله نظامی گسترده ایالات متحده امریکا و متحدان آن که با همکاری گروه‌ها و نیروهای مسلح محلی در داخل کشور انجام گرفت، شرایط نوینی در افغانستان پدید گردیده‌است شرکت کلیه میهن پرستان از لحاظ سیاسی و فیزیکی، از لحاظ اندیشه و عمل برای احیای مجدد کشور که در سال‌های ۱۹۹۰ به ویرانی کشیده شده، در اوضاع کنونی یک ضرورت میهنی است. من باور دارم که گروه‌های عظیمی از کارگران و کارمندان، کارشناسان و متخصصان، روشنفکران و فرهنگیان مرد و زن - که در دهه‌های هفتاد و بویژه هشتاد سده پیشین پرورش یافته و تجربه اندوخته‌اند و نسل‌های آرموده موجود هستند، همراه با نسل نوینی از جوانان آگاه و با احساس که از داخل کشور و از میان مهاجران افغانی در خارجه، و بویژه در ایران، پاکستان، جمهوری‌های آسیانه میان بر خاسته‌اند - می‌توانند نقش فعال و

## دو زبان پشتو و فارسی به موازات هم باید به رسمیت شناخته شده و تقویت شوند!

**جمهوری فدرال** - پذیرش و اعلام نظام سیاسی متحده فدرال، متناسب با نیازهای کشور کثیرالملت افغانستان. به منظور تامین اتحاد واقعی، داوطلبانه و آگاهانه تمام ملیت‌ها و اقوام مسکون در کشور اعم از **پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و اقلیت‌های ملی اعم از نورستانی‌ها، پشه‌ایها، بلوچ‌ها، قرقیزها، قزلباش‌ها و اسماعیلی‌ها** چنین اتحاد آگاهانه‌ای می‌تواند موجب تحکیم پایه‌های اعتماد، همکاری و همستگی میان مردم گردد. این اتحاد طی سال‌های اخیر شدیداً خدشه‌دار گردیده‌است. از این طریق عامل عمده ستیزها، برخوردها، کشمکش‌ها، چالش‌ها و تنش‌ها میان بخش‌های مختلف مردم از میان برداشته خواهد شد.

**شکل حکومت** - تجدید نظر در تشکیلات کنونی اداری کشور بر پایه پذیرش اصل **تمرکز زدانی** و ایجاد ساختار دولتی مرکزی و محلی متناسب با ضرورت‌های زندگی و زمان و بر پایه تقسیم‌بندی ملی و در چارچوب یک دولت متحد.

- ایجاد شوراهای انتخابی و دموکراتیک محلی و هیات‌های اجرائی آنها.  
- حمایت ویژه از زنان و کودکان. شرکت دادن زنان در کار و اداره دولت، در زمینه‌های فرهنگ و هنر و در عرصه‌های آموزش و بهداشت با حقوق برابر با مردان.

- پشتیبانی از دموکراسی پارلمانی و پلورالیزم سیاسی.  
- تعمیم اصل نظرخواهی و مراجعه به آراء مردم در مورد مسائل حیاتی و سرنوشت ساز. رفراندوم یکی از مظاهر برجسته دموکراسی است و در شرایط افغانستان کنونی می‌تواند **لویی جرگه را که نهادی کهنه و غیر انتخابی و غیر دموکراتیک** است تعویض نماید.

- پذیرش سیستم معمول **جمهوری** در افغانستان، انتخاب رئیس‌جمهوری با آراء مستقیم، سری و همگانی مردم.  
- تفکیک قوای ثلاثه دولت بر پایه قانون

- ایجاد پارلمان متشکل از دو مجلس نمایندگان و سنا.  
- برسمیت شناختن استقلال قضا، تشکیل دادگاه عالی و لغو محکومیت به مرگ. با کسب عضویت اعضای دادگاه عالی و برخی از قضات برجسته در مجلس سنا می‌تواند روابط مستقیم میان سنا و قضا تامین گردد.  
- تشکیل دولت‌های انتخابی از میان اعضای پارلمان. پیشنهاد می‌گردد که صدر اعظم و اعضای کابینه بر پایه اصول پذیرفته شده دموکراتیک از میان اعضای مجلس نمایندگان برگزیده شوند.

درباره ارتش - اکنون افغانستان در وضعی قرار گرفته است که دیگر به ارتش بزرگ، پرشاخ و برگ و پرخرج ضرورت ندارد. با اتخاذ سیاست بیطرفی و مناسبات دوستانه با تمام همسایه‌های خویش مسئله دفاع در برابر تهاجم خارجی در وضع کنونی منتفی است.

ارتش نباید وسیله‌ای برای سرکوب مردم توسط حلقه‌ها و محافل حاکمه شود. بنابراین، یک اردوی محدود و با انضباط ضروری است تا وظیفه پاسداری از مرزهای کشور، جلوگیری از قاچاق مواد مخدر و ورود تروریسم و استفاده‌های غیر قانونی دیگر را برعهده بگیرد و در بازسازی افغانستان نیز سهم بپذیرد. در موافقتنامه بُن نیز تاکید بر نیروهای امنیتی صورت گرفته است و نه بر نیروی جنگی ارتش. مساله تامین

سازنده‌ای در کار سیاسی، سازماندهی و بازسازی افغانستان، در اوضاع کنونی ایفاء نمایند.

به این قرار، در شرایط کنونی زمینه‌های عینی بگونه‌ای پیدا گردیده‌است که شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی، نیروها و گروه‌های پراکنده سیاسی و فرهنگی پیشین و نوین در خارجه می‌توانند در هم پیوندی و همسوئی با تحولات و نیروهای تحول طلب در داخل افغانستان، در روند سیاسی کشور شرکت ورزند. بدین لحاظ و بخاطر تجمع و سازماندهی آنان ضرورت پایه گذاری یک سازمان فراگیر سیاسی دموکراتیک و ترقیخواه مبرم تلقی می‌گردد.

پیشنهاد من اینست که ساختار تشکیلاتی، ترکیب عضویت، برنامه‌عمل، آئین‌نامه و عرصه فعالیت چنین سازمان سیاسی فراگیر باید گسترده و در بر گیرنده نیازهای کنونی جامعه و کشور کثیر الملت افغانستان و مبتنی بر خواست‌های عادلانه مردم آن باشد. چنین سازمانی از لحاظ ملی متعلق به تمام ملیت‌ها و اقوام ساکن در افغانستان و از لحاظ اجتماعی عمدتاً نماینده اقشار وسیع متوسط در جامعه خواهد بود، که پایگاه طبقاتی آن را لایه‌های مختلف روشنفکران، سرمایه‌داران ملی و متشکین خصوصی، بورژوازی خرده پای شهری، اقشار میانه حال روستائی و دهقانی، کارگران و پیشه وران آگاه تشکیل خواهد داد. سمت‌های اساسی مبارزه چنین سازمان معاصر، فراگیر و ترقیخواه را می‌تواند تحقق دموکراسی پارلمانی، تامین عدالت اجتماعی و ایجاد شرایط برای دولت رفاه اجتماعی تعیین نماید.

من اسم چنین سازمانی را بنا بر خصلت سیاسی-اجتماعی و تشکیلاتی آن «**نهضت ملی افغانستان دموکراتیک**» پیشنهاد می‌نمایم که مخفف آن برای سهولت در کار بُرد «**نماد**» می‌شود. این نهضت فراگیر و مستقل می‌تواند نشریه‌ای را تحت نام «نماد» یا هر نام دیگری منتشر بسازد و اندیشه‌ها و پیشنهادات اعضای خویش و دیگران را بازتاب دهد و برنامه خویش را در مطابقت با شرایط موجود در کشور و جو سیاسی جدید جهانی تدوین و اعلام نماید.

**قانون اساسی** - در قانون اساسی و قوانین متمم آن ضرورت دارد آزادی‌های دموکراتیک اعم از آزادی اندیشه، عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، مخابرات، مراسلات، اقامت، مسافرت، شغل و منزل از مصونیت کامل برخوردار باشد. آزادی‌های فردی و جمعی برای تشکیل احزاب سیاسی، جمعیت‌ها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، اجتماعات، تظاهرات و اعتصابات نباید تابع محدودیت‌های غیر دموکراتیک و موقوف به قوانین بازگیرنده شوند. سیستم انتخاباتی همگانی، سری و مستقیم بر پایه جمعیت باید انجام شود. حل مسئله زبان، براساس اصول دموکراتیک و به رسمیت شناختن حق تکلم، مکاتبه، مخابره، نوشتن، خواندن، آموزش و دفاع در دادگاه‌ها به زبان‌های مادری. ممنوع بودن تبلیغات و تحریکات تبعیض آمیز ملی، برتری جوئی‌های ملی، نژادی، قومی و مذهبی.

توجه به خواست‌های اساسی مردم برای تعیین سیستم، شکل و شیوه‌های اداره دولتی با در نظر داشت این حقیقت که سطح آگاهی سیاسی، اجتماعی و ملی مردم در روند تکامل اجتماعی نسبت به گذشته‌ها ارتقاء یافته است و تلاش برای تامین حقوق ملی و عدالت اجتماعی به خواست اساسی مردم و به مضمون عمده مبارزه در شرایط کنونی در کشور مبدل گردیده‌است.

طالبان با اقدامات نظامی ایالات متحده امریکا، بریتانیا و متحدان آنها برانداخته شد و نیروهای خارجی مستقر گردیده‌است.

در حالیکه عرصه فعالیت‌های نظامی در همه جا مشخص است، در دهه هشتاد در افغانستان وضع به لحاظ حیات ملکی به گونه‌ای بود که حکومت در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی مستقلانه، مبتکرانه و مسئولانه عمل می‌کرد و در رابطه با اتحاد شوروی و کشورهای دیگر سوسیالیستی، کمک‌های مادی و فنی آن کشورها را توأم با استفاده موثر از منابع داخلی، بسود مردمان نیازمند افغانستان بکار می‌گرفت و بازرگانی و اقتصاد بازار آزاد را به گونه روز افزون رونق می‌بخشید. در آن سالها کمبود مواد اولیه مردم وجود نداشت، از بالا رفتن قیمت‌ها جلوگیری می‌شد و قحطی وجود نداشت و مردم از لحاظ مواد غذایی، مواد سوخت و سرپناه تا حدود زیادی تامین یوئند. در حالیکه در آستانه سقوط طالبان، بر پایه تخمینات سازمان‌های کمک رسانی و سازمان ملل متحده، در حدود هفت میلیون انسان کشور را خطر قحطی، گرسنگی، سرما و مرگ تهدید می‌کرد. در طول دهه هشتاد در افغانستان نه از گرسنگی و بی سرپناهی، نه از سرما و گرما گروهائی از مردم جان نسپردند. بیش از **هفتصد هزار** خانواده کارمندان ملکی و بخشی از افسران، کارگران، روحانیون، بازنشستگان، بازمندگان قربانیان جنگ، معلولین، معیوبین و بیوه‌ها که شمار همه آنها باضافه خانواده‌هایشان شامل بر **چهار میلیون تن** می‌شد همگی از کمک‌های با ارزش کوپون ماهانه بشکل مواد ارتزاقی رایگان برخوردار بودند. در آن سالها **هفتاد در صد آموزگاران، شصت در صد پزشکان، چهل در صد کارمندان و پنجاه در صد دانش آموزان و محصلان را زنان و دختران تشکیل می‌دادند**. تعداد کودکانستان‌ها، شیرخوارگاه‌ها و پرورشگاه‌ها در شهرها دهها مرتبه نسبت به سال‌های پیش از دهه هشتاد افزایش یافت. در سال‌های پس از نیمه دوم دهه هشتاد سالانه در حدود **یکهزارتن دکتر و داروساز** از موسسات تحصیلات عالی طبی فارغ التحصیل می‌شدند و این رقم برابر بود با مجموعه پزشکان فارغ التحصیل از فاکولته طب کابل طی پنجاه سال گذشته. هر گاه قرار باشد از دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی دهه هشتاد نام برده شود، فهرست عظیمی بوجود خواهد آمد و این امر بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد. این مطالب در بخش‌هایی از **کتاب خاطرات** من تا حدودی توضیح داده شده است که بزودی منتشر خواهد شد.

آنچه از اهمیت عظیم در شرایط کنونی نیز برخوردار می‌باشد، شمار عظیمی به شمول صدها هزار تن از متخصصان و روشنفکران، فرهنگیان و هنرمندان، آموزگاران و پزشکان، مهندسی و کارگران ماهر است که طی سال‌های دهه هشتاد آموزش دیده‌اند. آنها نسل **"زنده"** و فعال کنونی را تشکیل می‌دهند. هر گاه با ترک تعصبات بی‌بنیاد و تنگ نظری‌ها در عمل، سیاست‌های دموکراتیک و تشویق کننده در برابر این ارتش عظیم که می‌تواند حامل صلح، دموکراسی و سازندگی باشد اتخاذ گردد، امکانات بهتر و بیشتر برای استفاده موثر از کمک‌ها و امدادهای بزرگ خارجی و منابع داخلی در جهت بازسازی سریع کشور و اقتصاد ویران شده آن فراهم خواهد شد. هم اکنون هزاران تن از روشنفکران و فرهنگیان، متخصصان و کارشناسان، کارمندان و کارگران آزموده متعلق به سال‌های متذکره، در کشورهای مختلف پراکنده هستند. آنان می‌توانند در امر بازسازی افغانستان فعالانه شرکت ورزند. آنها با داشتن اندیشه‌های دموکراتیک و مترقی توانائی آن را دارند که برای ساختمان یک جامعه مدنی نقش مهمی ایفا نمایند.

امنیت در مناطق مختلف بوسیله شوراهای خودگردان مردم و نیروهای امنیت محلی می‌تواند به گونه‌ای موثر حل شود. برای نظامیگری و کودتا بازی در دولت مرکزی و جنگ سالاری در کشور دیگر نباید میدان خالی شود.

بازسازی - کارهای بزرگ اقتصادی در دهه هشتاد، بر پایه زیربنای اقتصادی متدرجا ایجاد شده از سالهای یکهزار و نهصد و پنجاه به بعد انجام گردید. اسناد، گزارش‌ها، مدارک، مصوبات و نشرات آن موجود است. بنابراین، این ادعا که گویا افغانستان طی بیست سال گذشته ویران گردیده‌است، از بنیاد نادرست است. تمام ویرانی‌ها طی ده سال اخیر صورت گرفته‌است. در سال‌های هشتاد نه تنها ویرانی‌های ناشی از حملات گروه‌های مسلح مخالف مستمرا بازسازی می‌گردید، بلکه گام‌های استواری به مقیاس‌ها و تناسبات اقتصاد افغانستان و امکانات موجود در جهت توسعه اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و رشد فرهنگ و هنر به پیش گذاشته می‌شد. احداث صدها پروژه جدید اقتصادی و اجتماعی و سرمایه‌گذاریهای بزرگی که برای ایجاد و تحکیم زیربناها و توسعه امور زراعت و آبیاری، صنایع وانرژی، جاده سازی و ساختمان، ترانسپورت و انتقالات، تاسیسات آموزشی، بهداشتی و فرهنگی و عرصه‌های دیگر بکار گرفته شد، گواه بر **سازندگی** نه **ویرانگری** کشور در دهه هشتاد است. متأسفانه در مورد خدمات گرداندگان اداره دولت در سال‌های یکهزار و نهصد و هشتاد، اکنون نیز عمدا چشم پوشی می‌شود، زیرا در سال‌های متذکره در جریان جنگ سرد، بر ضد گروه‌هایی از تحصیلکردگان و روشنفکران میهن پرست چنان تبلیغات گسترده ارتجاعی صورت می‌گرفت که ایشان تاکنون نیز بصورت آگاهانه یا غیر آگاهانه آماج بدبینی‌ها و بداندیشی‌ها هستند.

**واقعیات زمان ورود ارتش شوروی** - در آخرین روزهای پایانی سال یکهزار و نهصد و هفتاد و نه و آغاز یکهزار و نهصد و هشتاد، هنگامیکه همراه با هزاران تن زندانی سیاسی دیگر، از زندان هولناک رهائی یافتیم، دریافتیم که شرکت نیروهای شوروی برای برانداختن نظام استبدادی خشن **حفیظ‌الله امین** از سوی پرچمی‌ها، بخش بزرگی از خلقیها و گروه‌هایی از روشنفکران که در معرض نابودی کامل قرار داشتند با استقبال روبرو بود. در حالیکه گفته می‌شود ورود نیروهای شوروی اشتباه بوده و اقامت طولانی آنها توجیهی ندارد، نظریات دیگری هم موجود است، مبنی بر اینکه **هرگاه شوروی‌ها نیروهای خود را به یکبارگی و بشمار زیاد پیاده نمی‌کردند و مانند غربی‌ها نخست کار سیاسی و تبلیغاتی قبلی و تدریجی را انجام می‌دادند، امکانات آن وجود داشت که چنان سرو صداهای عظیم برپا نمی‌گردید**. در هر حال، در شرایط تشدید جنگ سرد میان ابرقدرت‌های آن دوران، ورود نیروهای شوروی به افغانستان فوراً برچسب اشغال خورد و دولت افغانستان دست نشانده خوانده شد.

بعقیده من حضور نظامی یک کشور در کشور دیگری حتماً به معنی آن نیست که حکومت آن کشور دست نشانده تلقی گردد. هم اکنون نیروها و پایگاه‌های نظامی خارجی در شماری از کشورهای جهان، مانند بوسنی، مقدونیه، کوسوو، کویت، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کره جنوبی، فیلیپین، هایتی و پاناما وجود دارد و اخیراً در برخی از کشورهای دیگر مانند تاجیکستان، پاکستان، ازبکستان، قرقیزستان، قزاقستان و گرجستان چنین نیروها و پایگاه‌ها استقرار یافته‌است، ولی گفته نمی‌شود که حکومت‌های آنها دست نشانده‌است. در افغانستان نیز تنظیم

**آموزگاران، پزشکان، مترجمان، مشاوران، فرهنگیان، هنرمندان که در خارج پناهنده شده‌اند نیاز است.** شاید شمار زیادی از پناهندگان مایل به بازگشت موقتی یا دائم برای انجام وظایف میهن پرستانه در افغانستان باشند. در این میان شاید شمار زیادی از اعضای بالفعل و بالقوه "نهضت ملی افغانستان دمکراتیک" نیز مطرح شوند. بنابراین، پیشنهاد می‌شود که نهضت، آزادی تصمیم و عمل را برای مراجع به اعضای خویش یا پیوستن داوطلبانه ایشان را بعنوان کارمندان و همکاران برای بازسازی افغانستان در دولت موقت کنونی بپذیرد. نهضت می‌تواند آزادی آنها را برای شرکت در دولت انتقالی بعدی و یا شرکت در کمیسیون‌ها برای طرح قانون اساسی، قوانین عمده دیگر و در فعالیت‌های جمعی و بویژه شرکت در انتخابات همگانی را اعلام نماید. (مارچ دو هزار و دو - لندن)

### (بقیه نوزادی زشت که زیر حجاب اجباری از ص ۶)

از آنجا که اعتقاد دارم جنبش زنان ایران، بجای هر نوع تقلید از الگوهای غربی وجود و هویت دارند. مانند جنبش فمینیسم- باید متناسب با فرهنگ و سنت‌های ایرانی به راه خود ادامه دهد، پیشنهادهایی را بعنوان خواسته‌هایی که می‌توان برای جنبه قانونی بخشیدن به آنها تلاش کرد مطرح می‌کنم. قطعاً و حتماً کسان دیگری هم پیشنهاداتی دارند که در کنار و یا در تکمیل و یا حتی با تصحیح پیشنهادهای ارائه شده من الگوهای را برای مبارزه در راه تصویب قوانین مدافع حقوق زنان در جامعه ایران تشکیل دهند.

۱- تساوی حقوق کار با مردان ۲- آزاد سازی زنان از قید قیمومیت خانواده و یا شوهر هنگام استخدام ۳- رفع و دفع قوانین و مقرراتی که اکنون اجازه کار و استخدام زنان برای بسیاری از مشاغل را نمی‌دهد ۴- برابری حقوق زنان و مردان برای جدائی از هم ۵- تساوی تقسیم ارث ۶- حق زنان در پذیرش و نگهداری از کودکان خویش (حضانت) پس از طلاق ۷- پرداخت بخشی از هزینه زندگی توسط زن و یا مرد شاغل و دارای درآمد ثابت به طرف مقابل هنگام طلاق تا زمان پایان بیکاری و رسیدن به درآمد ثابت توسط دریافت کننده کمک هزینه زندگی (این امر توسط یک سازمان حقوقی باید سرپرستی و فارغ از برخوردهای رودرو انجام شود) ۸- برتری یافتن توافق طرفین برای طلاق از نظر قاضی و یا قوانین شرع ۹- حمایت قانونی از زنانی که توسط مردان خود مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند ۱۰- تعیین سن قانونی ازدواج برای دختران و پسران از ۱۸ سال به بالا ۱۱- حمایت از زنانی که صیغه می‌شوند و یا قبول ازدواج موقت کرده‌اند ۱۲- تامین حقوق زنانی که در دوران ازدواج موقت صاحب فرزند می‌شوند برای نگهداری از فرزندان خود ۱۳- حقوق برابر زنان با مردان در برابر کار برابر ۱۴- مقابله قانونی با احکام وحشیانه سنگسار که اکنون تحت بهانه "شرع" انجام می‌شود ۱۵- ایجاد و گسترش خانه‌های امن و حامی زنانی که بر اثر خشونت خانوادگی ناچار به ترک خانه می‌شوند ۱۶- برابر حقوقی زنان و مردان برای مسافرت و لغو مقررات اجازه مرد برای سفر زن.

منابع زیر دستمایه این مقاله بوده‌اند: نشریه جنس دوم (نشر توسعه)، آثاری چند از خانم نوشین احمدی خراسانی سردبیر نشریه جنس دوم، مجله زنان تولید شده در ایران، مجموعه سخنرانی‌های آقای سید محمدخاتمی در کتاب "زنان و جوانان" و سخنرانی‌های ایشان در گردهم‌آئی‌های زنان به مناسبت‌های مختلف. ویکتوریا آزاد

**بنابراین پیشنهاد می‌گردد:** در ترکیب حکومت آینده افغانستان، بدون تعصب و تبعیض در عمل، نمایندگان با تجربه روشنفکران پرورش یافته و کارآموده در سال‌های هشتاد شامل گردند. در میان این تحصیلکردگان مترقی و دمکرات، نمایندگان تمام ملیت‌ها افغانستان وجود دارند، آنان از لحاظ اجتماعی از اقشار متوسط جامعه که خیلی گسترده و بزرگ است نمایندگی می‌نمایند و آمادگی و تجارب کافی برای کار و بازسازی افغانستان دارند.

برای بازسازی افغانستان باید چشم باز و دیدگاه وسیع داشت، تبعیضات و امتیاز طلبی‌ها، بدبینی‌ها و خوش‌بینی‌ها را باید کنار گذاشت و منابع مالی، تجهیزات و امکانات برای بازسازی را براساس اولویت‌ها، ضرورت‌ها و نیازهای عاجل بکار گرفت، در غیر آن، مسئولیت بزرگ هرگونه تنگ نظری سیاسی در باره کارشناسان و سازندگان جامعه آینده افغانستان و سهل انگاری در کنترل مالی، با گرداندگان دولت خواهد بود!

**سمت گیری اقتصادی-** سیاست اقتصادی که "نهضت ملی افغانستان دمکراتیک" پیشنهاد می‌کند، با توجه به اوضاع و احوال کنونی عبارتست از پذیرش **نظام اقتصاد بازار آزاد** و گسترش رقابت سالم اقتصادی توأم با اصول عدالت اجتماعی، تأمینات مادی و بیمه‌های اجتماعی. بخاطر بهبود زندگی مردم باید تدابیری اتخاذ گردد که سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی در افغانستان با اعلام مصونیت قانونی سرمایه‌ها، سودها و مالکیت‌ها و حق انتقال آنها تشویق گردد. در حالیکه از امدادهای خارجی عمدتاً برای بازسازی زیربنای اقتصادی و اجتماعی در کشور استفاده خواهد شد، ضرورت جدی دارد که با جلب سرمایه‌گذاران بها امکانات برای توسعه اقتصادی، افزایش تولید داخلی اعم از صنعتی، زراعتی، مالداری و پیشه وری پدید گردد، بازرگانی و انتقالات رشد یابند، ساختمان‌های مدنی، شهرسازی و خانه سازی رونق پیدا کند و زمین‌های کاریابی و استخدام مردم فراهم گردد.

**در عرصه فرهنگی-** در عرصه توسعه فرهنگ نیز تمام نهادهای فرهنگی و هنری از هم پاشیده‌اند و تقریباً مجموعه فرهنگیان و هنرمندان کشور را ترک گفته‌اند. به عقیده من، باید با دید فراخ، سیاست فرهنگی چندین ملیتی را پذیرا شد و آن را پیشنهاد کرد. از هم اکنون که صفحه جدیدی در تاریخ کشور گشوده شده، سیاست آزاد و عادلانه فرهنگی و آموزشی بایستی طرح و تطبیق گردد. در این میان و از جمله **زبان‌های فارسی و پشتو** باید به موازات هم و نه به قیمت عقب زدن یکی به سود دیگری رشد و تکامل یابند.

**پناه جویان افغان-** به قرار آمار، هم اکنون مهاجران افغانستان بیشترین شمار را در جهان تشکیل می‌دهند. آنان در کشورهای همسایه و در چهار قاره جهان و به قراری که گفته می‌شود در ۶۴ کشور جهان آواره و پراکنده شده‌اند. برای پایان دادن به این فاجعه بشری، بویژه در پاکستان و ایران و برگشت آنان باید اقدامات فوری بعمل آید. در رابطه با بازگشت موقتی یا دائم آن عده از مهاجرین افغانی کشورهای دیگر که گذرنامه‌های خارجی اخذ کرده‌اند، پیشنهاد می‌شود به مساله تابعیت دوگانه و حفظ حق تابعیت افغانی رسمیت بخشیده شود.

**آمادگی برای همکاری عملی-** همانگونه که گفته می‌شود، هر گاه قرار باشد که بازسازی زیربنای اقتصادی افغانستان، احیای مجدد تاسیسات ویران شده آموزشی، فرهنگی و بهداشتی در کشور بعنوان یک ضرورت قاطع از سوی کشورهای امداد رسان و دولت موقت تلقی گردد، آشکارا به شمار بزرگی از متخصصان، کارشناسان، پروژه‌سازان، مهندسی، کارمندان،

همزمان با تشدید بحران جنگی میان هند و پاکستان  
بر سر کشمیر، یک متخصص امور روسیه نوشت:

## "کشمیر" قربانی بعدی!

ترجمه و تلخیص: مازیار فرهنگد

"ویلی گرنس" متخصص امور اتحاد شوروی سابق و روسیه کنونی، در نشریه "عصرما" (UZ) ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان - شماره ۳۱ ماه مه گذشته - تفسیر زیر را پیرامون سفر جورج بوش به روسیه و تشکیل "کشمیر مستقل" با استقرار نیروهای نظامی آمریکا در این کشور نوپا منتشر کرده است. او می‌نویسد:

«... روسیه فعلا نه در تلاش برای باز کردن جایی برای خود در "ائتلاف ضد ترور" ساخته بوش، راه ایالات متحده و ناتو را برای ساخت پایگاه‌های نظامی در جمهوری‌های اتحاد شوروی سابق در آسیای میانه و در گرجستان هموار نموده است»

ایالات متحده جای هیچ شکی باقی نگذاشته که این پایگاه‌ها را برای مدتی طولانی برپا کرده است. روسیه مقرر نظامی "کمران" در ویتنام و ایستگاه شنود "لوردز" در کوبا را تخلیه و جمع‌آوری کرده و با این اقدام، آخرین پایگاه‌های روسیه در خارج را تسلیم کرده است. در عوض ایالات متحده حلقه محاصره خود به دور روسیه را هرچه تنگ‌تر کرده و پایگاه‌های نظامی خود را در آسیای میانه یکی بعد از دیگری برپا می‌کند، امری که در چند دهه اخیر، از جمله آرزوهای ایالات متحده آمریکا بود. حوادث یازدهم سپتامبر بهانه لازم را برای استقرار نیروهای آمریکا در آسیای میانه و هندوکش و در آینده در "کشمیر مستقل" فراهم آورد.

آنچه برای واشنگتن مهم است عقب راندن روسیه و تضعیف و از بین بردن نفوذ این کشور و اعمال نفوذ خود در این منطقه است تا از این طریق منابع نفت و گاز و ذخائر زیر زمینی عظیم نهفته در آن را زیر کنترل خود در آورد و همزمان امکان تهدید نظامی از سوی روسیه، برای زمانی که این کشور بخواهد سیاستی مستقل از آمریکا اتخاذ کند را از بین ببرد. پذیرش جمهوری‌های بالتیک اتحاد شوروی سابق در ناتو برای نیل به این هدف است.

واشنگتن از طریق ساخت یک سپر دفاع موشکی می‌خواهد اجرای سناریوی "ضربه اول اتمی" را برای خود تثبیت کند. بدین ترتیب تصادفی نیست که مدت کوتاهی بعد از لغو قرارداد ممنوعیت ساخت سیستم دفاع موشکی، سند سری از پتناگون افشاء شد که بر طبق آن پرزیدنت بوش در مواردی که دشمن از سلاح‌های کشتار جمعی استفاده کند و یا در مورد "تعبیر و تحولات غیر قابل پیش‌بینی در موقعیت نظامی" می‌تواند دستور استفاده از سلاح هسته را صادر کند. در بین کشورهایی که علیه آنها بایستی ضربه اتمی به اجرا در آید بوضوح از روسیه نام برده می‌شود.

بر این اساس است که توافق مبنی بر کاهش کلاهک‌های هسته‌ای طی ده سال از ۵۵۰۰ عدد برای طرف آمریکائی و ۶۰۰۰ عدد برای طرف روسی به ترتیب به ۱۷۰۰ عدد و ۲۲۰۰ عدد در طی دیدار جورج بوش از روسیه به امضای دو طرف رسید بسیار سؤال برانگیز است، بخصوص آنکه ایالات متحده بخش قابل توجهی از کلاهک‌های هسته‌ای خود را که بایستی "کاهش" داده شوند از بین نبرده و انبار می‌کند، چرا که این توافق فاقد یک مکانیسم کنترل کننده موثر است.

هرچه تعداد کلاهک‌های هسته‌ای طرف مقابل کم‌تر باشد احتمال خنثی سازی زرادخانه‌اش توسط یک سیستم دفاعی بالاتر و شانس استفاده از "ضربه اتمی اول" بدون ترس از مجازات ضربه متقابل "بیشتر می‌شود".

در این بین، از جانب حزب کمونیست روسیه نسبت به این سیاست‌ها اعتراضاتی شده است. بایستی دید که مردم روسیه که تحت شرایط ویژه‌ای و با توجه به وعده‌های داده شده توسط پوتین و تحت تاثیر تبلیغات رسانه‌های گروهی روسیه که کاملاً در اختیار الیگارش‌های مالی مافیائی روسیه هستند وی را انتخاب نمودند، چگونه با این سیاست‌ها برخورد می‌کنند. شاید در حال حاضر مردم روسیه آنچنان درگیر مصائب داخلی باشند که توجهی به سیاست‌های خارجی نکنند. در تاریخ ۲۳ ماه مه سال ۲۰۰۲ از شبکه تلویزیونی NDR (آلمان) تفسیری پخش گردید که در آن، از جمله به این نکته اشاره شد که "رئیس جمهور کنونی روسیه حتی بیشتر از گورباچف و یلتسین در حال مغالزه سیاسی با غرب است".

"دیپک زاگر" متخصص امور روسیه در تفسیری که از شبکه دوم تلویزیون آلمان ZDF پخش گردید، در ارتباط با امضای این توافقنامه از جانب روسیه و در پاسخ خبرنگاری که در این ارتباط از عکس‌العمل نظامیان روسیه در مقابل امضای این توافقنامه سؤال نمود گفت: «نظامیان روسیه ناراضی‌اند و غرولند می‌کنند ولی برای انجام یک کودتا بسیار ضعیف‌اند، بطوریکه پوتین در حال حاضر کماکان بر اوضاع مسلط است!»

## "کشمیر" استقلال زیر پرچم نظامی امریکادر منطقه!

هفته نامه "عصرما" ارگان حزب کمونیست آلمان به نقل از نشریه انگلیسی زبان "Moorthy Peoples World" می‌نویسد:

«شبه قاره هندوستان یکبار دیگر در معرض جنگ قرار گرفته است و دو قدرت اتمی هندوستان و پاکستان در مقابل هم قرار گرفته‌اند. در مرزها تبادل آتش صورت می‌گیرد و هزاران نفر از ساکنین دره کشمیر با دلهره از آغاز جنگ منطقه را ترک می‌کنند. پس از قتل عام خانواده سربازان هندوستان توسط تروریستهای کشمیری و مزدوران تحت حمایت پاکستان و عربستان سعودی در تاریخ ۱۴ ماه مه دولت هندوستان تمامی روابط خود را با پاکستان قطع کرد. (بقیه در ص ۱۱)



قوچاق، مسئول کانون برادری ترکمن‌های عراق که در سال ۱۹۶۰ تاسیس شده بود، به همراه عبدالله عبدالرحمان و عادل شریف توسط صدام حسین اعدام شدند و این در حالی بود که اکثریت ترکمن‌های عراق "بخت قوچاق" را رهبر خود می‌شناختند.

در فروردین سال گذشته، "م. کمال یای‌چیلی" که بنیانگذار حزب خلق ترکمن است در کنگره‌ای بنام دولت ترک و گروه‌های ترک در شهر استانبول ترکیه شرکت و اعلام کرد که دولت ترکیه باید از ترکمن‌های کرکوک و مناطق دیگر، در صورت حمله ارتش صدام حسین حمایت کند. این آغاز فصل جدیدی در مناسبات ترکمن‌های عراق و دولت ترکیه بود، که اکنون با گسترش فعالیت سازمان‌های سیاسی ترکمن در مناطق کردنشین عراق به رشد خود ادامه می‌دهد. این حمایت و پشتیبانی، در صورت تغییر ساختار حکومتی در عراق و تاسیس یک فدراتیو مرکب از کردها، شیعیان، سنی‌ها و ترکمن‌ها، جای پای محکمی را برای گسترش نفوذ ترکیه در خاک عراق فراهم خواهد ساخت. با توجه به پیمان نظامی-امنیتی ترکیه و اسرائیل که در وسیع‌ترین سطح در حال گسترش است، گسترش نفوذ ترکیه در عراق را می‌توان حضور اسرائیل در عراق نیز به حساب آورد. اهمیت این نفوذ وقتی روشن‌تر می‌شود که علاوه بر نزدیکی اسرائیل به مرزهای غربی ایران و برداشتن گام‌های بلند برای رسیدن به آب‌های خلیج فارس، به مناطقی که دولت خودمختار ترکمن‌های عراق در آن می‌خواهد تشکیل شود توجه کنیم. این مناطق عمدتاً شهرهای مناطق نفت‌خیز عراق را در بر می‌گیرد و از این نظر نیز اسرائیل و ترکیه به نفت عراق نزدیک می‌شوند!

مسعود بارزانی رهبر حزب دمکرات کردستان عراق با احتیاط بیشتری در مقایسه با جلال طالبانی با ترکمن‌های عراق برخورد می‌کند و در مناطق تحت نفوذ حزب دمکرات کردستان عراق فعالیت‌های نظامی و پایگاه‌های نظامی ترکمن‌ها محدودتر از همین فعالیت‌ها و پایگاه‌ها در مناطق تحت نفوذ جلال طالبانی است.

در همان کنگره‌ای که در ترکیه تشکیل شده بود، "کمال یای چیلی" گفت: «اگر عراق با حمله خارجی مواجه شود، این کشور تقسیم خواهد شد. در این تقسیم بندی منطقه جنوب شیعه نشین، مرکز منطقه سنی و عرب نشین و منطقه شمال عراق در دست دولت فدراتیو بارزانی قرار خواهد گرفت. وی معتقد است که در شمال عراق شهرهای "مدیلی"، "کرکوک"، "اربیل" و "مُوصل" و در جنوب "تلفر" در قسمت‌های ترکمن نشین منطقه خود مختار باید اعلام شود. "کمال یای‌چیلی" در همین کنگره و برای دفاع از همین طرح از دولت ترکیه طلب یاری کرد! او گفت که تقسیم عراق به سه منطقه یاد شده را بدون در نظر گرفتن مناطق خودمختار ترکمن نشین قبول نخواهد کرد.

### آغاز فعالیت پایگاه‌های نظامی

در سال‌های ۸۷-۱۹۸۰ صدها تن از ترکمن اعدام و یا قتل‌عام شدند. در اواخر سال ۱۹۸۰، بعنوان عکس‌العمل متقابل، تشکیلات ملی-دمکراتیک ترکمن‌های عراق بوجود آمد که بعدها به جبهه عمومی دمکراتیک عراق پیوست. این تشکیلات در سال ۱۹۸۱ در منطقه "سینات"، در سال ۱۹۸۲ در منطقه "ناوزانگ ستادهای نظامی خود را برقرار کرد.

## آینده عراق

### سه حکومت فدراتیو یک دولت خودمختار

م. رحمان

طرح تقسیم عراق به سه حکومت فدرال با مرکزیت یک دولت فدراتیو در بغداد با یقین بیشتری نسبت به گذشته در مطبوعات بزرگ جهان منتشر شده‌است. اکنون در کنار این سه حکومت فدرال که مرکب از کردهای عراق، شیعیان جنوب عراق و اهل سنت در مرکز عراق است، از دولت خودمختار ترکمن‌ها در منطقه کردنشین عراق نیز سخن گفته می‌شود. رهبران کردهای عراق "مسعود بارزانی" رهبر حزب دمکرات کردستان عراق و "جلال طالبانی" رهبر اتحادیه میهنی عراق اخیر از سفر به انگلستان و امریکا به منطقه بازگشته‌اند. آنها با صراحت بیشتری در باره نظر امریکا و انگلستان برای برپائی دولت خودمختار ترکمن‌ها در منطقه سخن می‌گویند. مسعود بارزانی، در نخستین اظهار نظرش در باره این سفر، ضمن تأیید شرکت در یک کنفرانس در لندن گفته‌است: «برای اولین بار مسئله دولت خودمختار ترکمن‌ها در این سفر مطرح شد!»

ترکمن‌های عراق چه تعدادند؟ در کدام شهرها متمرکز هستند، چه سازمان‌هایی دارند و از چه پشتوانه‌ای برخوردارند؟

رقم ترکمن‌های عراق را از ۲۰۰ هزار تا نیم میلیون نفر برآورد می‌کنند و این درحالی است که شمار ترکمن‌های مقیم ایران، بعد از جمهوری ترکمنستان در اتحاد شوروی سابق، بیشترین رقم را تشکیل می‌دهند. ترکمن‌های عراق، بعد از کردها بزرگترین اقلیت ملی را در کشور عراق تشکیل می‌دهند، که خواهان خود مختاری در چارچوب کشور عراق هستند و می‌خواهند تا مانند دیگر اقوام و اقلیت‌های درون کشور عراق یک فدراسیون را تشکیل دهند. اخبار مربوط به فعالیت‌های سیاسی و خودمختاری طلبی ترکمن‌های عراق همیشه در سایه همین فعالیت از جانب کردهای عراق قرار داشته است. بسیاری از چهره‌های سیاسی با سابقه ترکمن در مهاجرت بسر می‌برند و یا در زندان‌های عراق هستند. در سال ۱۹۵۵ صدها نفر از میان ترکمن‌ها، در جریان سرکوب رژیم عراق قربانی شدند.

در جریان سیاست پیگیری حل خلق‌های ساکن عراق در دل حکومت مرکزی و عربی این کشور، که ترکمن‌های عراق را نیز شامل شده‌است، اسامی ترکمنی، نام‌های ترکمنی شهرها و محلات ترکمن نشین ممنوع است و حتی خطبه‌های نماز ترکمن‌ها نیز به زبان ترکمنی ممنوع است.

در سال ۱۹۵۹ ترکمن‌های عراق اعلام جمهوری کردند، که بدنبال آن صدها نفر قتل‌عام شدند. در شمال عراق، در منطقه مُوصل، اربیل، کرکوک و دیالاج جمعیت پرشماری از ترکمن‌های عراق زندگی می‌کنند که عمدتاً از قوم ترک‌های آسیای مرکزی و تیره "اوغوزها" هستند که بین دو فرهنگ عرب و کرد قرار گرفته‌اند. در سال ۱۹۸۰ بخت

در باره سیاست‌های کلان در منطقه کردستان عراق نیز که پیش از کنفرانس لندن و سفر رهبران کردستان عراق به لندن و امریکا مورد بحث بود بارزانی گفت: «در مورد سیاست و مسائل مهم گپارلمان کردستان تصمیم می‌گیرد.» و در ارتباط با آینده دولت بغداد نیز گفت: «دمکراسی و عدالت در عراق یگانه راه برون رفت از مشکلاتی است که اکنون در این کشور وجود دارد.»

## آینده عراق

آنگونه که منابع کرد ایرانی به "راه‌توده" اطلاع داده‌اند، در ارتباط با خطر حمله نظامی امریکا به عراق و تغییر حکومت در بغداد، تاکنون رهبران کردستان عراق بر این عقیده بوده‌اند که تا معلوم نشود چه دولتی می‌خواهد قدرت را در بغداد بدست بگیرد، کردهای این کشور حاضر به همکاری با هیچ طرحی برای سرنگونی دولت بغداد نیستند. البته این سخنان و عقاید پیش از سفر اخیر رهبران کردستان عراق به لندن و امریکا بیان شده است، که با احتمال بسیار اکنون و پس از این سفر باید آینده دولت عراق بیشتر برای رهبران کردستان عراق روشن شده باشد. سخنان مسعود بارزانی را نمی‌توان چندان دور از نظرات و سخنان جلال طالبانی دانست، زیرا آنها در سال‌های اخیر پیوسته در کنار هم طرف گفتگو و مذاکره بوده‌اند.

اکنون و در حالیکه سه نیرو خود را آلترناتیو حکومت صدام حسین معرفی می‌کنند، صدام حسین برای راندن ابرهای یک حمله نظامی از آسمان عراق به سمت ایران دست به هر مانوری می‌زند. آن سه نیروی آلترناتیو که در عین حال با یکدیگر نیز چندان متحد و همفکر نیستند عبارتند از: مجلس اعلای انقلاب اسلامی، حزب الدعوه عراق و نظامیانی که معلوم نیست رهبری و سازماندهی آنها چیست و چگونه می‌خواهند دست به عمل بزنند. مجلس اعلای انقلاب اسلامی که ظاهراً باید در میان شیعیان عراق نفوذ و اعتبار داشته باشد، بزرگترین حامی خود جمهوری اسلامی را می‌شناسد و بدلیل همین پیوند کمتر بعنوان یک حزب و تشکل سیاسی عراقی شناخته می‌شود و شیعیان عراق آن را کارگزار جمهوری اسلامی می‌دانند. آیت‌الله شاهرودی، رئیس قوه قضائیه کنونی جمهوری اسلامی سال‌ها رئیس این حزب بود! در کنار مجلس اعلای انقلاب اسلامی، حزب الدعوه قرا دارد که نفوذ آن در میان اقشار اجتماعی عراق و بویژه روشنفکران وسیع‌تر از تشکل‌های دیگر است.

**ترکمن‌ها-** در باره ترکمن‌های عراق نیز منابع کرد ایران به "راه‌توده" چنین اظهار نظر کرده‌اند:

ترکمن‌های عراق، در سال‌های اخیر بر فعالیت خود در منطقه کردستان عراق افزوده‌اند. سازمان‌هایی که ترکمن‌های کردستان عراق را رهبری سیاسی می‌کنند، رقم ترکمن‌های عراق را بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر اعلام می‌کنند، اما منابع نزدیک به کردهای عراق این رقم را کمتر از ۲۰۰ هزار نفر می‌دانند. همین منابع معتقدند تشکل‌ها و سازمان‌های وابسته به ترکمن‌های ساکن کردستان عراق عمدتاً تحت تاثیر مستقیم و غیر مستقیم دولت ترکیه هستند و از جمله دلائل و انگیزه‌های حزب دمکرات کردستان عراق برای محدود کردن فعالیت آنها در مناطق تحت نفوذ این حزب، همین وابستگی است. از چند سال پیش سازمان‌های وابسته به ترکمن‌های کردستان عراق ستادهای خود را از مناطق تحت نفوذ حزب دمکرات کردستان عراق به منطقه تحت نفوذ اتحادیه میهنی منتقل کرده‌اند و اجازه ستاد نظامی و حمل سلاح بدست آورده‌اند.

در سال ۱۹۸۳ حزب ملی ترکمن عراق تاسیس شد. رهبران این حزب در نشست‌های ریاض، بیروت، لندن و امریکا شرکت کردند. این حزب در شمال عراق رادیو، تلویزیون و مطبوعات مستقل خود را دارد و گفته می‌شود تعداد افراد مسلح آن ۳۵۰ نفر است.

در ماه دهم سال ۱۹۹۴ حزب ملی ترکمن و دیگر تشکیلات ترکمن در صدد تشکیل یک جبهه برآمدند و در ۲۴ آوریل ۱۹۹۵ جبهه ترکمن عراق بطور رسمی اعلام شد که در شمال عراق بعنوان تشکیلات عموم ترکمن‌ها فعالیت می‌کند. در ۵ فوریه ۱۹۹۷، با هدف اتحاد همه ترکمن‌ها، به رهبری و ابتکار حزب ترکمن در شهر اربیل یک کنگره برگزار شد. در این کنگره نمایندگان انجمن‌های ترکمن اروپا، امریکا، کانادا و استرالیا شرکت کردند. این نمایندگان برای شرکت در این کنگره به تائید احزاب زیر رسیده بودند:

۱- حزب ملی ترکمن عراق ۲- حزب ترکمن ۳- جنبش استقلال ترکمن  
۴- کانون برادی ترکمن ۵- بنیاد همکاری و فرهنگی ترکمن ۶- انجمن فرهنگی و همیاری ترکمن‌های عراق.

در همین کنگره ۳۰ نفر بعنوان شورای ترکمن انتخاب شدند که با این انتخاب، عملاً سه حزب جبهه ترکمن را نمایندگی می‌کنند ۱- حزب ملی ترکمن عراق ۲- حزب ترکمن‌ها ۳- جنبش استقلال ترکمن. تشکیلات و فعالیت‌های وابسته به جبهه ترکمن عراق به این شرح است:

- دایره مربوط به امور خارجی و فعالیت‌های سیاسی
- دایره مربوط به امور خارجی و فعالیت‌های سیاسی
- دایره اطلاعات
- دایره آموزش و پژوهش
- دایره امنیت
- روزنامه هفتگی به زبان ترکمنی و عربی
- روزانه ۴ ساعت برنامه تلویزیونی و ۱۸ ساعت برنامه رادیویی
- آموزش زبان ترکمنی.

## سخنان مسعود بارزانی

پیش از سفر اخیر رهبران حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی کردستان عراق به انگلستان و امریکا (خبر سفر این دو به امریکا را روزنامه شرق الاوسط فاش ساخته است)، مسعود بارزانی طی سخنانی در محل پارلمان کردستان عراق، در شهر "هولیر" که به مناسبت آغاز کار مجدد این پارلمان در سال جدید کردی ایران شد، نقطه نظراتی را مطرح کرد که احتمال می‌رود در مذاکرات جاری لندن نیز همین نکات محور مذاکرات بوده‌است.

بارزانی در این سخنرانی گفت: «ما در گذشته هیچگاه خواستار تشکیل دولت مستقل کرد نبوده‌ایم. البته اگر ما آن را مطرح نکرده‌ایم به معنای آن نبوده‌است که ما چنین حقی را نداریم، بلکه فکر می‌کنم ما قدرت و توانائی تحقق چنین خواستی را نداریم. نه تنها ما توانائی لازم را نداریم، بلکه اوضاع و احوال مساعد منطقه و بین‌المللی نیز برفع ما عمل نمی‌کند. به همین جهت طرح دولت مستقل کرد نه تنها به نفع ما نیست، بلکه ضررهای آن می‌تواند بیش از نفعش باشد.»

مسعود بارزانی در همین سخنرانی، بدون بردن نام کشور ترکیه و ترکمن‌های مقیم کردستان عراق گفت: «یکی از همسایگان ما در امور کردستان عراق دخالت می‌کند و این دخالت توسط یک تشکیلات وابسته به یکی از اقلیت‌های مقیم کردستان انجام می‌شود.»

انتشار کتاب خاطرات عبدالمجید مجید فیاض

# آستانقدس

## قدس رضوی

### کانون قدرت - ثروت

از میان کتاب‌های خاطرات روشنگری، که در سال‌های اخیر در ایران منتشر شده، شاید خاطرات "عبدالمجید مجید فیاض" از جمله کم نظیرترین آنها باشد. این کتاب، اخیراً در ۴۸۵ صفحه در تهران منتشر شده است. فصل‌های نخست این کتاب اختصاص به اوضاع خراسان در سال‌های آستانه به قدرت رسیدن رضاخان و صدراعظمی کوتاه مدت او دارد، که بسرعت تبدیل به سلطنت وی شد. در همین فصل‌ها شرحی بدیع از مناسبات نزدیک رضاخان با روحانیون در دوران صدراعظمی وی و نقش آفرینان حوزه علمیه مشهد و آستانقدس رضوی در وقایع منجر به سلطنت رضاخان وجود دارد که شاید برای نخستین بار در ایران فاش می‌شود. تجدد گرایی دوران رضاشاه که کشف حجاب مشخصه آن بود، تجمع مردم در مسجد گوهرشاد مشهد، روحانیون نقش آفرین و مشوق این تجمع و سپس یورش نظامی‌ها به این تجمع بی شک از فصول خواندنی این کتاب است، بویژه در آن بخش که روحانیون سنگر را خالی می‌کنند و مردم بی‌دفاع را در مسجد گوهرشاد جلوی گلوله می‌دهند. حمله خونین نظامی به اجتماع و تحصن مردم در صحن مسجد گوهرشاد، سرکوب مردم معترضی را همراه داشت که نمی‌دانستند چرا حجاب برداشته می‌شود و چرا روحانیون از حجاب دفاع می‌کنند و اساساً دعوا بر سر چیست؟ حادثه مسجد گوهرشاد، به دیکتاتوری رضاخان چهره آشکار و بی‌پرده‌ای داد که تا پیوند پنهان و آشکار رضاخان با هیتلر پیش رفت و منجر به ورود قوای متفقین به ایران و سقوط رضاخان شد. از فرادی سقوط رضاخان، انگلستان توسط عیادی خویش و با نفوذی که در میان کارگزاران و وابستگان دربار پهلوی و در میان روحانیون داشت به تلاشی در سراسر ایران دست زد که هدف از آن تقویت روحانیون سرکوب شده در دوران رضاخان و ترویج خرافات مذهبی برای مقابله با افکار چپ و دمکرات در ایران بود. کانون این تلاش حفظ سلطنت و ایجاد انحراف در خواست عمومی مردم ایران برای تحولاتی بود که با شروع جنگ و بیرون آمدن جامعه از سیطره دیکتاتوری رضاخان از هر سو آغاز شده بود. انگلستان کوشید تحولات ایرانی را که از سیطره دیکتاتوری رضاخان خلاص شده بود در سقوط پدر و جانشینی پسر خلاصه و محدود نگهدارد.

آزادی زندانیان سیاسی، بویژه باقی ماندگان گروه ۵۳ نفر، تاسیس حزب توده ایران، آغاز فعالیت این حزب و وقایعی که از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ بخشی از تاریخ معاصر ایران را شامل می‌شود جامه کتاب خاطرات مجید فیاض است. مجید فیاض که شجره خانوادگی او به نادرشاه افشار باز می‌گردد خاطراتی را از دوران کودکی خود

نقل می‌کند، که ریشه در مسائل متن و حاشیه مناسبات اقتصادی-سیاسی بزرگترین بنیاد مالی ایران، یعنی آستانقدس رضوی دارد. شرح بیعت روحانیون حوزه مشهد و آستانقدس رضوی با صدراعظم کودتای سیدضیاء "رضاخان"، جدال بین روحانیون و در بار رضاشاه برای سلطه بر این بنیاد عظیم مالی و سرانجام یافتن این ستیز به سود رضاخان و به قیمت کشتار در مسجد گوهرشاد، آشکار نشان می‌دهد که واقعه مسجد گوهرشاد نیز مانند هر پدیده و رویداد دیگری پیش از آنکه ریشه در تجددخواهی رضاخان و یا شریعت دوستی روحانیون داشته باشد، ریشه در ثروت عظیمی داشت که در آستانقدس رضوی خوابیده است. نویسنده از معدود روحانیون بازمانده از آن دوران که تا انقلاب ۵۷ زنده مانده بودند و نقش و موقعیتی که بعدها در جمهوری اسلامی ایفاء کردند نیز یاد می‌کند، اما پیش از این بازماندگان، نویسنده از فرزندان و نوادگان آن روحانیون در کتاب خود اسم می‌برد: آیت‌الله غلامحسین طبسی (پدر شیخ عباس طبسی تولیت کنونی آستانقدس رضوی)، طلبه جنجال آفرینی بنام "بهلول" که در کشاندن مردم به مسجد گوهرشاد نقش مهمی برعهده داشت و پس از یورش نظامیان رضاخان به مسجد گوهر دشت به آنکه صدمه نرسید وی بود! او بعدها مدعی شد که با توصیه آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی از نجف اشرف به مشهد خراسان اعزام شده بود. آیت‌الله حسین قمی (پدر آیت‌الله حسن قمی که همچنان منزوی است و در مشهد زندگی می‌کند)

مجید فیاض همچنین از فرزندان و نوادگان نظامیانی که در خراسان تا پیش از سقوط رضاخان سایه دیکتاتور در منطقه بودند نیز یاد می‌کند. این فرزندان نیز مانند فرزندان روحانیون آن دوران که به صف روحانیون مترقی و روحانیون مرتجع، روحانیون درباری و روحانیون مخالف دربار تقسیم شدند، اینها نیز برخی به صف ملیون جلب شدند، برخی کارگزار دستگاه سلطنتی فرزند رضاخان شدند و جمع قابل شمار و توجهی از آنها به صف حزب توده ایران پیوستند و در دل حوادث تاریخی نقش آفرین، مرعوب، شهید، اعدام، مهاجر، حاکم و محکوم تقسیم شدند.

بی شک نشان دادن ریشه و پیوند حزب توده ایران در عمق جامعه و تحولات ۶ دهه گذشته ایران، یادگاری است که از مجید فیاض باقی خواهد ماند. نویسنده خاطرات که به نوشته خویش بعد از کودتای ۲۸ مرداد از سیاست فاصله گرفته و پس از انقلاب ۵۷ نیز به صفوف حزب توده ایران نپیوست، در سراسر کتاب خود به ستیزی افشاگرانه علیه جادشادگان پرداخته از حزب توده ایران می‌پردازد و از بردن نام برخی از این چهره‌ها - نظیر انورخامه‌ای و خلیل ملکی - که همچنان پیروان و مقلدانی پرداخته از خود باقی گذاشته‌اند می‌پردازد. او پروائی به خود راه نداده و در سخت‌ترین و دشوارترین سال‌های یورش همه جانبه به حزب توده ایران، با سند و برهان به دفاع از نقش تاریخی حزب توده ایران پرداخته است. امری که صداقت این عضو نیپوسته به صفوف حزب در سال‌های پس از انقلاب ۵۷ را برتر و والاتر از ادعاهای کسانی قرار می‌دهد که ۳-۴ سالی در آستانه و یا بعد از پیروزی انقلاب از دروازه گشوده حزب وارد آن شده و پس از یورش به حزب و بویژه در مهاجرت از در پستی گریخته‌اند و اکنون با تف کردن به گذشته خویش آینده‌ای را در کنار سلطنت طلب‌ها جستجو می‌کنند. خاطرات مجید فیاض نشان می‌دهد، که امثال او و کسانی که وی از آنها در کتابش نام برده و قهرمانان گمنام جنبش‌ها و خیزش‌های یکصدسال اخیراند، از جمله کسانی است که نه در پی جاه و مقام و نه از سر هوا و هوس به جنبش عمومی و مترقی مردم ایران پیوسته و حزب توده ایران را سنگر خود یافته بودند. (بقیه در ص ۱۶ بخوانید)

## مقالات وارده

### اصلاحات و مواضع گروهها

ب. الف. بزرگمهر - هلند

گزارش "موريس كاپيتورن"، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر در ایران، در مصاحبه وی با بنگاه خبر پراکنی بی.بی.سی در معرض افکار عمومی قرار گرفت.

آقای کاپیتورن، در این مصاحبه ضمن تاکید بر تغییراتی که در زمینه‌های آموزش، بهداشت و خدمات دیگر در طول شش سال گذشته در ایران صورت پذیرفته، قوه قضائیه را بزرگترین مانع در راه ایجاد فرهنگ واقعی حقوق بشر دانست و به دوگانگی وضعیت حقوق بشر در کشورما توجه دقیق نمود. به نظر نامبرده، گرچه حقوق بشر از جهاتی بهتر شده ولی از جهات دیگری و به طور مشخص در زمینه آزادی‌های سیاسی و مدنی کارنامه قابل دفاعی وجود ندارد. (این گزارش در زمانی منتشر شد، که هنوز رهبران ملی مذهبی در زندان بودند)

آنچه بویژه در این مصاحبه با برجستگی بیشتری جلب توجه نمود، تاکید وی بر بازگشت ناپذیر بودن روند اصلاحات در کشور ماست؛ امری که عمده جریان‌های روشنفکری چپ ایران به آن باور ندارند و تلاش می‌کنند از هر آب گل آلودی، ماهی‌های مورد نظر خود را صید کنند.

پدیده بی باوری و ذهن‌گرایی در میان این نیروها را، عمدتاً می‌توان از نبود سازمان‌های مستقل صنفی-سیاسی کارگری، وقفه‌های پی‌درپی در عرصه مبارزات سیاسی-آزادخواهی به دلیل تداوم نظام استبدادی و سرکوب بی وقفه نیروهای سیاسی چپ که از پشتیبانی بی‌دریغ ارتجاع امپریالیستی نیز برخوردار بوده‌اند جستجو کرد. این امر سبب شده که این نیروها، علیرغم رشد کمی قابل ملاحظه، بویژه از مقطع انقلاب ۵۷ به بعد، از رشد کیفی لازم و مناسبی برخوردار نباشند.

برخور سیاسی این نیروها، که قشر نسبتاً گسترده‌ای از روشنفکران ناشکیبا و پیرو "قانون همه یا هیچ" را در بر می‌گیرد، با روندی که بعداً روند اصلاحات نام گرفت، از همان ابتدا، همواره ناباورانه، سکتاریستی و نا متعادل بوده‌است.

**طیف ایدئولوژیک**-سیاسی این نیروها، بطور عمده شامل آنهایی است که روند اصلاحات را به طور کلی مردود دانسته، همه را به یک چوب رانده و بر این باورند که اصولاً تغییری بوجود نیامده است. تمامی هرج و مرج طلبان (انارشیتها) و آن گروه‌های نا امیدي که در عین ناامیدی منتظر انقلابی دیگر هستند، در این طیف جای می‌گیرند. ۱

دنباله این طیف را خیل گسترده ندانم‌گرایان، آنها که روند سریع تحولات بیشتر گیجشان کرده و فرصت طلبان سیاسی (مانند دنباله دراز و نا متعادل ستاره دنباله‌دار) تشکیل می‌دهند. برخورد سکتاریستی و نا متعادل به روند اصلاحات، بویژه در این دنباله چشمگیر است.

بخش عمده آنها، در بر گیرنده کمونیستهای سابق و شرمگین، طرفداران سوسیال‌دمکراسی و همه آنهایی است که شعار همبستگی بین‌المللی کارگران و زحمتکشان را با شعار جهان وطنی سرمایه‌داری جایجا نموده‌اند. مشخصه اساسی این نیروها در برخورد با روند اصلاحات، حرکت آونگ‌گونه و تغییرات موجی است که گاه تا ۱۸۰ درجه نوسان دارد.

در تحلیل‌های سیاسی گروه‌های مختلف این طیف از نیروهای سیاسی، چه در هسته اصلی و چه در بخش دنباله‌ان، کثری و کاستی‌های زیر چشمگیری است:

۱- نگرش جزمی به آموزه‌های مارکسیسم-لنینیسم:

درحالی که کلاسیک‌های مارکسیسم همواره تاکید کرده‌اند که جوهر آموزه‌های آنها در نهایت چیزی جز رهنمون عمل نیست، برداشت سطحی این گروه‌ها از تئوری و پراتیک مارکسیسم-لنینیسم، بویژه در زمینه مفاهیم "مبارزه طبقاتی"، "چپ" و "راست" در عرصه سیاسی و تعیین تاکتیک‌های مبارزاتی منطبق با شرایط جامعه ایران، عملاً آنها را به حاشیه میدان مبارزه اجتماعی رانده است. به عنوان مثال، هرگونه عقب نشینی که تاکنون از طرف محافظه کاران در برابر فشار جامعه برای اصلاحات صورت گرفته، نوعی سازش میان اصلاح طلبان و مخالفان اصلاحات تفسیر شده و برخورد منفی و تند این گروه‌ها را به دنبال داشته است.

اینان، حتی آموزه‌های نیمه یاد گرفته خود در گذشته را هم فراموش کرده‌اند: «سازش داریم تا سازش، باید توانست اوضاع و احوال و شرایط مشخص مربوط به هر سازش یا هر یک از انواع سازش‌ها را بدقت تحلیل کرد. باید شیوه تمیز میان شخصی را که به راهزنان پول و سلاح داده‌است تا شر آنان را کمتر کند و کار دستگیری و تیربارانشان را آسان‌تر سازد و شخصی را که به راهزنان پول و سلاح می‌دهد تا در تقسیم غنائم راهزنانه با آنها شریک شود، آموخت» ۲

تردیدی نیست که در روند طی شده ۶ ساله، سازش‌ها و عقب‌نشینی‌های نابجائی از سوی نیروهای اصلاح طلب حکومتی صورت گرفته است که با توجه به سقف عمومی جناح چپ جنبش و افق محدود طبقاتی-سیاسی گروه‌های عمده اصلاح طلبان حکومتی قابل فهم است؛ اما نگرشی کلی به گذشته و مجموعه روند طی شده، نشان می‌دهد که زمان به سود محافظه کاران و طبقات ارتجاعی نبوده است و به همین دلیل در مقاطع مختلف، تلاش نموده‌اند با انواع بهانه‌ها، اوضاع را به هم بریزند، بیاشوبند، توافق‌ها را برهم بزنند و عقب نشینی‌هایشان را جبران کنند. آخرین نمونه این تلاش‌ها، کوشش برای اعلام وضع فوق‌العاده و براندازی تمامی نهادهای انتخابی بود، که با شکست روبرو شد.

نکته مهم در این رابطه، افزایش بسیار زیاد آگاهی عمومی مردم ایران است که حتی در شرایط فرضی تسلط ارتجاعی‌ترین نیروهای سیاسی، عاملی است که هیچکس نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. همین عامل مهم و اساسی در شرایطی بهتر، بدون تردید زمینه ساز تشکل‌ها، نهادها و سازمان‌های توده‌ای خواهد بود که وجود آنها بدون چنان زیربنائی دور از ذهن است.

موضوع مهم دیگر، نحوه برخورد به مفاهیم "راست" و "چپ" در عرصه سیاسی است. نگاهی به تاریخ معاصر ایران، از مشروطیت به این طرف نشان می‌دهد که جبهه بندی‌های بوجود آمده در مقاطع زمانی مختلف، به دلیل عقب ماندگی نسبی اقتصادی-اجتماعی و رشد نازل نیروهای سیاسی جامعه، هیچگاه بطور کامل بر مبنای منافع طبقاتی استوار نبوده است. مثلاً نمی‌توان ادعا کرد که همه مشروطه خواهان، مترقی بوده‌اند و یا برعکس، هر کس طرفدار مشروطه بوده ارتجاعی بوده‌است.

هنر مبارزه سیاسی در درک این نکته نهفته است که چگونه می‌توان در لحظه مشخص، بیشترین نیرو را برای اهداف تاکتیکی معین- بدون آن که به اهداف نهائی لطمه‌ای وارد آید- گرد آوری نمود. بخش‌های عمده‌ای از اصلاح طلبان در جریان مبارزه روز مره این هنر را آموخته‌اند:

«محافظه کاران باید توجه کنند که تاکنون بهای زیادی برای تأیید یا سکوت در باره اقدامات "انحصارطلبانه" و "خشونت طلبانه" پرداخته‌اند. امیدوارم عقلای آنان قانع شوند که عملکرد غلط عده‌ای از آنان این ذهنیت را در مردم تقویت می‌کند که همه محافظه کاران "جنگ طلب" هستند» ۳

- جداسازی مصنوعی و غیر علمی روندهای سیاسی-طبقاتی درون و پیرامون حاکمیت:

باز هم در اینجا، با نسخه‌های از پیش آماده‌ای مانند جدائی دین از دولت "سکولاریسم" روبرو هستیم که در واقع براساس زمینه تحول تاریخی کشورهای اروپایی باختری و بدون در نظر گرفتن شرایط جامعه‌ما تبلیغ و ترویج می‌شوند. آنها، در این زمینه به دو نکته اساسی توجه ندارند:

- تمدن کنونی اروپا، در عصر سرمایه‌داری با دوره نوزائی (رنسانس) آغاز می‌شود که ویژگی مهم آن، به عقب راندن کلیسا و ارتجاع مذهبی حاکم بر اروپا بوده‌است. در حالی که در کشورما، در دوره تمدن اسلامی، با پیشرفت سریع علوم و فنون روبرو هستیم که به درستی دوره نوزائی اسلامی نام گرفته‌است.

- مذهب شیعه- برخلاف مذهب سنی- تا پیش از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران، اغلب در کنار جنبش‌های مردمی حضور داشته‌است. این تفاوت بسیار مهمی است که باید آن را در نظر گرفت. واقعیات را آن طور که هستند باید در نظر گرفت:

۵- اغراق در شخصیت پردازی و نقش شخصیت‌ها در روند تحولات:

- نقش "شخصیت‌ها" در روند تحولات اجتماعی-سیاسی محدود است؛

- این تحولات اجتماعی-سیاسی هستند که "شخصیت‌ها" را بوجود می‌آورند و به آنها شکل می‌دهند.

- باوجود این، در بسیاری از تحلیل‌ها، اغراق در نقش شخصیت‌ها در روند تحولات سیاسی-اجتماعی، بویژه در مورد آقای خاتمی رئیس‌جمهور برگزیده توده‌های مردم دیده می‌شود. این تحلیل‌ها گاه به دستورالعمل‌هایی در بر گیرنده "باید‌ها" و "نباید‌ها" بیشتر شباهت دارند.

۶- نداشتن جایگزین مثبت و راهگشا برای آینده:

این کاستی، از بقیه موارد یاد شده برجسته‌تر، بویژه در تحلیل‌ها و تفسیرها به چشم می‌خورد، در حالی که اهمیت عملی بیشتری هم دارد. تحلیل، ذکر مصیبت یا واقعه نویسی و تکرار مکررات آنچه معمولاً همه می‌دانند و یا در زندگی روزمره خود آنها را لمس نموده‌اند نیست. یک نمونه می‌آورم که به مبارزات انتخاباتی آخرین دوره مجلس شورا مربوط می‌شود. در شرایطی که ارتجاع داخلی تلاش می‌کرد تا مهره‌های منفور و شناخته شده خود را که عملاً امکان بدست آوردن کمترین آراء مردم را داشتند به پشت صحنه فرستاده و نامزدهای ناشناخته و یا کمتر شناخته شده خود را به عنوان "نامزدهای مستقل" به صحنه بیاورد، عمده تحلیل‌های سیاسی گروه‌های چپ یاد شده در بالا، پس از کلی‌گویی‌های همیشگی و از آنجا که به دلایل پیشگفته، صحنه اصلی مبارزه را نمی‌شناختند، با تاخیر بسیار، مخاطبین خود را به رای دادن به "نامزدهای مستقل" تشویق نمودند!

اکنون نیز اوضاع از این جهت تغییر چندانی نکرده‌است. آنها، همچنان اهمیت عملی دفاع از اصلاحات را درک نمی‌کنند و در زمینه تعیین قطعی جبهه خود سردرگم هستند. همین سردرگمی باعث به حاشیه رانده شدن آنها شده است و این، بدون تردید فقط و فقط به سود ارتجاع داخلی و هم پیمانان امپریالیستی‌شان است.

علیرغم همه اینها، همانطور که آقای موریس کاپیتورن نیز به خوبی دیده است: **روند اصلاحات در کشور ما بازگشت ناپذیر است.**

۱- در این طیف، هم نیروهای با باور مذهبی و هم ناباوران به مذهب جای می‌گیرند. ۲- بیماری کودکی "چپ‌گرایی" در کمونیسم. لنین، ترجمه م. پورهرمزبان- انتشارات حزب توده ایران، ۳- مقاله "انحصار طلبی، خشونت طلبی، جنگ طلبی" نوشته آقای تاجزاده به نقل از سایت اینترنتی "گویا" ۴- نگاه کنید به دولت و انقلاب لنین و دیگر آثار مارکسیستی در این زمینه ۵- البته، این موضع ریشه‌دار است و تا حدود زیادی به نقش استبدادی دولت‌ها در طی سده‌ها و اعصار کشور ما باز می‌گردد. بازتاب این حافظه تاریخی حتی در برخورد نیروهای مدعی مارکسیسم-لنینیسم هم به نقش دولت مشاهده می‌شود.

۲- در شرایطی که کلاسیک‌های مارکسیسم به خوبی نقش دولت را به عنوان ابزار تسلط طبقه حاکم روشن نموده‌اند (۴) و نشان داده‌اند که دولت، دستگاهی فراطبقاتی نیست، برخورد عمده گروه‌های چپ- و نه فقط چپ- به رابطه دولت و نهادهای حاکمیت و طیف نیروهای طبقاتی درون و پیرامون آن، برخوردی متافیزیکی و جزمی است. ۵

جداسازی مصنوعی اصلاح طلبان زیر عناوینی مانند "اصلاح طلبان حکومتی" و نه "طرفداران اصلاحات در حاکمیت"، کشف و تبلیغ "جنبش‌های مستقل توده‌ای" که گویا بایستی به خواست و اراده این گروه‌ها نقش جایگزین (آلترناتیو) "اصلاح طلبان حکومتی" را ایفا نمایند و بسیاری دیگر از چنین تقسیم‌بندی‌های انتزاعی و غیر علمی، از جمله دستاوردهای فکری این گروه‌هاست. نتیجه آن هم، چنانکه روند رویدادها تاکنون نشان داده روشن است: ندیدن همه عناصر مثبت و منفی در عرصه مبارزه سیاسی-اجتماعی، جمع بست نادرست از تحولات، اپورتونیسم (فرصت طلبی سیاسی) جدا شدن از مسائل اصلی مبارزه اجتماعی و تبدیل شدن به ناوچه‌ای در کنار ناوگان سیاسی-تبلیغاتی نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی:

۳- در نظر نگرفتن نقش "عامل خارجی":

در شرایطی که جنبش جهانی نیروهای پیشرفت و ترقی، علیرغم برخی موفقیت‌ها هنوز موفق به برداشتن گام‌های بلند نشده‌است و ارتجاع جهانی به رهبری امپریالیسم امریکا نقش دست بالا را در تحولات کنونی جهان دارد؛ در شرایطی که نیروهای چپ، چه در عرصه بین‌المللی و چه در عرصه منطقه‌ای و کشور خود ما، در مواضع پر قدرت و تعیین کننده‌ای قرار ندارند، ایجاب می‌کند که در برخورد با نیروهای ارتجاعی داخلی، به علت امکان بروز جنگ داخلی و دخالت امپریالیستی حداکثر تدبیر و سیاست به خدمت گرفته شود. بعضی سازش‌ها و حتی عقب نشینی‌ها در این عرصه قابل تامل است. عملکرد و تفکر بسیاری از گروه‌های یاد شده در بالا، متاثر از این شرایط و موارد است. حال، نگاهی بیاندازیم به نقش اکثریت اپورتونیست‌ها:

۴- توجه نکردن به ویژگی‌های جامعه:

توجه نکردن به ویژگی‌های جامعه، جوانب مختلفی دارد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه‌ما، نقش تاریخی دولت‌های متمرکز و اقتدارگرا است. آن‌ها که طوطی وار، اندیشه‌های سوسیال دموکراسی به شیوه اروپایی باختری را تبلیغ و ترویج می‌کنند بیشتر از دیگران این مساله مهم را نادیده می‌گیرند. زمینه رشد تاریخی کشورما با کشورهای اروپایی باختری بسیار متفاوت است. اگر آنها از گذشته‌های دور و نزدیک، سنت‌های دموکراسی قبیله‌ای و ملوک‌طوایفی را به ارث برده‌اند و اکنون نیز دموکراسی لیبرال نقش عمده‌ای در ساختار سیاسی-اجتماعی این کشورها ایفاء می‌کند، در کشورما، به دلایلی که خارج از موضوع این نوشتار است، استبداد شرقی (سپوتیسم)- جز در برهه‌های کوتاهی از تاریخ آن- حکمفرما بوده‌است.

آنها، حتی به تجربه تاریخ معاصر ایران هم توجهی ندارند. این تجربه نشان می‌دهد هر زمان که دولت مرکزی در کشورما تضعیف شده، هرج و مرج، تجزیه طلبی و ناامنی سیاسی و اجتماعی حکمفرما بوده‌است. تجویز نسخه‌های از پیش آماده‌ای مانند "فدرالیسم" توسط برخی از این گروه‌ها، در شرایط دنیای امروز و قدرت نسبی امپریالیست‌ها، می‌تواند پیامدهایی وخیم‌تر از گذشته در بر داشته باشد.

یکی دیگر از ویژگی‌های نادیده گرفته شده، موضوع نقش مذهب در تحولات اجتماعی کشورما و بطور ویژه نقش مذهب شیعه در این تحولات است.

هنگفتی در بخش‌های نفت و گاز ایران سرمایه‌گذاری کرده‌اند. اتخاذ این سیاست، عامل اصلی در رقابت رو به تزاید میان آمریکا و اروپا بشمار می‌رود.

### بازی بزرگ نفت

"رانجی دوراج" در روزنامه اقتصادی هنگ کنگ تایمز می‌نویسد: «همانطور که جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس بخاطر نفت بود، فعل و انفعالات تازه در آسیای جنوبی و مرکزی نیز بخاطر دستیابی به منابع نفتی در این منطقه است.»

طبیعت سیستم سرمایه‌داری شرکت‌های عظیم را و ادار می‌کند یا بزرگ و بزرگ‌تر شوند و یا از میان بروند. این گستردگی با استثمار مردم و نابودی محیط زیست همراه است. چنین خصوصیتی، مشخصه اصلی امپریالیسم امروزی است که منبع اصلی جنگ، تروریسم و خشونت بشمار می‌رود. در این روند تجارت نفت در جایگاهی ویژه قرار دارد.

در حال حاضر و بیش از هر زمان دیگر این سیاست‌های امپریالیستی توسط رهبران بلند پایه دولت آمریکا، از رئیس‌جمهور و معاون وی گرفته تا مقامات CIA که رابطه‌ای نزدیک با شرکت‌های عظیم و بانکدارها دارند تقییب می‌شود. آنها با اتخاذ چنین سیاست‌هایی بخصوص در زمینه صنایع نفت، انرژی، بانکداری و نظامی-هوانوردی سودهای کلانی به جیب می‌زنند.

### یونوکال و افغانستان

کنسرسیومی که ریاست آن با شرکت نفتی یونوکال است، سالها در حال بررسی و مطالعه پروژه‌ای بوده که تاسیس خطوط لوله از ترکمنستان به دریای عربی از طریق افغانستان و پاکستان از آنجمله است. دلیل عمده حمایت واشنگتن از طالبان در فاصله سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۷ این انتظار بود که آنها با تصرف و کنترل تمامی افغانستان، یونوکال را در رسیدن به این هدف یاری دهند.

«احمد رشید» متخصص مسائل آسیای مرکزی می‌گوید: «وزارت امور خارجه آمریکا و سازمان ضد جاسوسی پاکستان با اطلاع از میزان شقاوت ذاتی طالبان و نیز تمایل آنها در کمک به پیاده کردن این طرح، موافقت کردند تا آنها را از نظر مالی و تسلیحاتی در جنگ بر علیه اتحاد شمال تاجیک یاری دهند. آمار نشان می‌دهد که مالیات دهندگان امریکائی حقوق سالانه تمامی مقامات دولت طالبان را تا اواخر سال ۱۹۹۹ پرداخته بودند.»

جان بیگر نویسنده روزنامه انگلیسی دپلی‌میور می‌گوید: «زمانی که طالبان در سال ۱۹۹۶ کابل را به تصرف خود در آور، واشنگتن عکس‌العملی از خود نشان نداد. علت این بود که رهبران طالبان بزودی راهی هوستون در تگزاس می‌شدند تا با مقامات یونوکال به گفتگو بنشینند.

«در این ملاقات، یونوکال با تأیید مجرمانه دولت آمریکا، سخاوتمندانه درصدی از منافع حاصل از فروش نفت و گازی را به طالبان پیشنهاد کرد که قرار بود از طریق احواث خطوط لوله از منطقه آسیای مرکزی شوروی سابق به افغانستان منتقل شود. گرچه این قرار داد در آن زمان معتقد نشد، اما همچنان در اولویت برنامه‌های دولت بوش قرار داشت که شخصاً در زمینه نفت بسیار فعال است. برنامه پنهانی بوش، استخراج نفت و گاز در حوزه دریای خزر است تا آمریکا بتواند با ارسال آن از طریق خطوط لوله به افغانستان آنرا کنترل نماید. بر اساس گفته آشتیاتی

عراق، سومالی، یمن و ایران به جرم داشتن ذخائر عظیم نفت با خطر حمله نظامی روبرو هستند و حمایت آمریکا از اسرائیل برای هژمونی بر منطقه نفت خیز خاورمیانه است.

# به سیاهی نفت به زردی طلا

### بایرام منصوری

حملات تروریستی یازدهم سپتامبر فرصت تازه‌ای برای کاخ سفید آمریکا، به عنوان عامل اجرای سیاست‌های شرکت‌های عظیم نفتی فراهم آورد تا نیروهایش را به جمهوری‌های شوروی سابق در آسیای مرکزی و قفقاز که ذخائر عظیمی از نفت و گاز در آن نهفته است گسیل دارد. از این نظر، منطقه مذکور دومین ذخائر موجود دنیا را در خود دارد. این لشکرکشی که یکی از اهداف آن نزدیکی به مرزهای غربی چین است، تهدیدی منحصر بفرد علیه جنوب آسیا و تمامی جهان بشمار می‌رود.

حضور نظامی آمریکا زمینه را برای اجرای پروژه احداث لوله‌های انتقال نفت و گاز از طریق غرب افغانستان و پاکستان، که هر دو ذخائر عظیم کشف نشده‌ای از نفت و گاز در خود دارند را ممکن ساخته‌است. در این راستا ورود نیروهای نظامی آمریکا به گرجستان با ادعای جنگ علیه تروریست‌ها هدف دیگری ندارد جز تضمین و حمایت از پروژه احداث خط لوله باکو-تفلیس-جیحان (در ترکیه) که حذف روسیه و ایران را فراهم می‌کند. در این میان فعالیت‌های فشرده و مستمر شرکت‌های انرژی امریکائی در حوزه‌های نفتی دریای خزر بدون در نظر گرفتن مقررات مربوطه انجام می‌شود و آنها از پاسخ به نزاع‌های حقوقی نیز طفره می‌روند.

در واشنگتن بعضی‌ها مدعی‌اند که هدف از نقل و انتقالات نظامی اخیر آمریکا تضمین دستیابی مصرف کنندگان داخلی این کشور به نفت و گاز می‌باشد، اما واقعیت اینست که مصرف نفت آمریکا عمدتاً از منابع داخلی، از ونزوئلا، کانادا و آفریقا تامین می‌شود. این ادعا بکلی مردود است چرا که مسئله اصلی سودهای کلانی است که شرکت‌های نفتی از فروش نفت به کشورهای نیازمند انرژی در جنوب، شرق و جنوب شرقی آسیا و در مقابله با چین و روسیه در دسترسی به حوزه‌های نفتی آسیای مرکزی و دریای خزر بدست می‌آورند.

انتقال گاز طبیعی و نفت از حوزه‌های عظیم نفتی قزاقستان که اخیراً کشف شده‌است، می‌تواند از طریق روسیه و ایران صورت گیرد. دور زدن روسیه و در نتیجه بیهوده کردن عملیات حفاری توسط این کشور برای استخراج نفتی که مصرف کنندگان اروپائی به شدت به آن وابسته هستند موجب می‌شود که شرکت‌های نفتی بیش از پیش بازار مصرف اروپا را در دست خود بگیرند. حذف ایران نیز توقف همکاری میان ایران با روسیه و شرکت‌های نفتی اروپائی را بدنبال خواهد داشت که مبالغ

## روابط بوش با انرو و دیگر شرکتها

روابط مستقیم اعضای دولت بوش با شرکت‌های عظیم نفت، انرژی و صنایع نظامی قابل تامل است در زیر برخی از این روابط را شاهد خواهید بود:

طرح احداث خط لوله نفتی باکو-جیحان از سوی دفاتر حقوق "بگیر اندبانتس" رهبری می‌شود. وکیل اصلی این طرح جیمز بیکر است که پیش از این وزیر امور خارجه امریکا بود و در جنجال رای گیری در انتخابات دو سال پیش فلوریدا سمت سخنگوی مبارزات انتخابی بوش را برعهده داشت.

در سال ۱۹۹۴ دیک چینی، مدیر اجرایی شرکت "هالی برتون" عضو هیات مشاوران نفت قزاقستان بود و در انعقاد قرار داد میان "شورون" و قزاقستان سهم عمده‌ای داشت. رایس نیز عضو هیات مشاوران شرکت شورون است.

"براون اندروت" واحدی از شرکت "هالی برتون" است که کار مدیریزه کردن پایگاه‌های هوایی امریکا در ازبکستان را برعهده دارد. براسا مقاله‌ای در نشریه "استارز لنداسترایز" براون اندروت قرار است مسئولیت تعمیر و نگهداری اردوگاه‌ها، خدمات هوایی و سوخت رسانی را بر عهده داشته باشد. غیر از این سروصورت دادن به سالن‌های غذاخوری، لباسشویی و خدمات جنبی دیگر شامل دادن روحیه، رسیدگی به وضع معیشت و تفریحات نظامیان برعهده همین شرکت است.

"براون اندروت" خدمات مشابهی را در دیگر پایگاه‌های امریکایی در بوسنی و کوزوو بر عهده داد. مهمترین اردوگاه موجود در کوزوو که این شرکت در آن مشغول به کار، اردوگاه "بوند استیل" نام دارد که در مجاورت خط لوله‌ی نفتی ماورا بالکان به نام AMBO قرار گرفته که بزودی کار ساختن آن آغاز خواهد شد.

شرکت معظم انرون (ENRO) که بوش و چینی با آن ارتباط نزدیکی دارند، مطالعه و بررسی طرح احتمالی خط لوله ماوراء خزر را بر عهده دارند که هزینه آن ۲ میلیارد دلار برآورد شده است. این طرح محصول مشترک ترکمنستان، شرکت معظم BECHTEL و جنرال الکتریک است.

انرون طرحی برای سرمایه گذاری ۳ میلیارد دلاری در نیروگاه "داب هل" در بمبی هندوستان داشت که بزرگترین سرمایه گذاری مستقیم خارجی در تاریخ هند بشمار می‌رفت. بخاطر هزینه سرسام آور این طرح که بر دوش مصرف کنندگان قرار می‌گرفت (هفتصد در صد بیش از منابع دیگر) مخالفت عظیمی بر علیه آن صورت گرفت. حیات "انرون" وابسته به دستیابی این شرکت به گاز و نفت ارزان تر است تا بتواند این طرح را نجات دهد. این مشکل از طریق تاسیس شاخه‌ای از خط لوله انتقال گاز طبیعی صورت می‌گیرد که از ترکمنستان به افغانستان کشیده خواهد شد، تا در مولتان در پاکستان در مرز هندوستان به پایان برسد. همچنین در سال ۱۹۹۷ "انرون" اعلام داشت که قصد دارد با بودجه‌ای معادل یک میلیارد دلار خطوط لوله‌ای در داخل هندوستان احداث کند تا گاز منتقل شده به مولتان به کارخانه انرون در بمبی منتقل شود.

از سوی دیگر انتظار می‌رفت انرون از خروجی لوله نفتی که در ساحل پاکستان به اتمام می‌رسید هیدروکربن تولید و آن را روانه بازارهای آسیایی کند.

شواهد نشان می‌دهد که پیشرفت امور در افغانستان برای انرون جنبه حیاتی داشت. جورج بوش زمانی به قدرت رسید که پروژه انرون با

احمد" از دانشگاه شرق مدیترانه واقع در قبرس، دولت بوش علیرغم شکست در اجرای طرح احداث خط لوله، در اوائل سال ۲۰۰۱ با طالبان به گفتگو نشست. در این ارتباط، "لیلا هلمز" نماینده روابط عمومی طالبان و خواهر زاده "ریچارد هلمز" رئیس سابق سیا، مشاور ملامعمر را در اواخر مارس ۲۰۰۱ به واشنگتن دعوت نمود. یکی از این ملاقات‌ها درست یک ماه پیش از حوادث یازدهم سپتامبر صورت گرفت. "شارل بریسارمه" فرانسوی یکی از نویسندگان کتاب جنجالی و پرفروش "بن لادن حقایق ممنوعه" گفته است: «در جلسه‌ای که با شرکت نمایندگان امریکا و طالبان برگزار شد، یکی از نمایندگان امریکایی خطاب به طالبان - که بر سر درآمد حاصل از طرح چانه می‌زد- اظهار داشت: یا پیشنهاد فروش طلائی ما را می‌پذیرید و یا شما را زیر فرشی از بمب دفن خواهیم کرد.» وقوع حادثه یازدهم سپتامبر، کار را برای جلب حمایت بین‌المللی از بمباران طالبان ساده‌تر کرد.

## کاشتن بذر طالبان توسط سیا

نیروهای مجاهدین و تشکیلات اسامه بن لادن در دهه هشتاد از سوی سیا هدایت و رهبری می‌شدند. بزرگترین عملیات سری تاریخ ابتدا علیه دولت تازه تاسیس انقلاب ثور (که برنامه‌هایی برای اعطاء حقوق مساوی به زنها، ایجاد سیستم درمانی، طرح سواد آموزی، خانه سازی و ایجاد اشتغال و اصلاحات ارضی را در دستور کار داشت) و سپس علیه شوروی به کار گرفته شد. مجاهدین کارشان قتل معلمان، پزشکان، پرستارها، مزاحمت برای زنان بخاطر نداشتن چادر و سرنگون کردن هواپیماهای غیر نظامی با موشک‌های امریکایی استینگر بود.

کتاب افشاگرانه «پیروزی-استراتژی مخفی دولت ریگان که سقوط شوروی را سرعت بخشید» شامل گزاره گوئی‌های ویلیام کیسی رئیس سازمان سیا مبنی بر این است که چگونه وی عربستان سعودی را متقاعد کرد تا با به پای این سازمان پول در اختیار مجاهدین قرار دهد و چگونه پول، اسلحه و آموزش نظامی از سوی پاکستان در اختیار آنان قرار می‌گرفت. این کتاب می‌گوید: «استراتژی مزبور قلب سیستم شوروی را هدف گرفته بود و شامل کمک مالی و نظامی به مقاومت افغانستان و همراه آن کمک به آنان در گسترش جنگ به داخل خاک شوروی بود. در کنار آن فعالیت‌های وسیعی برای اختلاف در درآمدهای نفتی شوروی صورت می‌گرفت که هماهنگی با عربستان در کاهش قیمت نفت از سوی این کشور و محدود کردن صادرات گاز شوروی به غرب از آنجمله بود.»

## دولت تازه ساخت امریکا-یونو کال بار دیگر مطرح شد

رئیس دولت تازه تاسیس "موقت" افغانستان از سوی دولت بوش ادای سوگند کرد. به نقل از روزنامه "الوطن" چاپ عربستان، حامد کرزای پرسنل عملیاتی در عملیات سری سیا از دهه هشتاد به بعد از طالبان حمایت می‌کرد و خود نیز مشاور شرکت نفتی یونو کال بود.

فرستاده بوش به افغانستان، زلمای خلیل زاد نیز با یونو کال همکاری داشت. او در سال ۱۹۹۷ طرح بلند پروازانه توام با ریسک به نیابت از سوی طالبان عرضه کرد و مسئول مذاکره با آنها شد. خلیل زاد که در دوران حکومت ریگان مشاور وزارت امور خارجه بود و مهره کلیدی در ارتباط با مجاهدین بشمار می‌رفت در حال حاضر به عنوان عنصری از شورای امنیت ملی گزارش‌هایش را به مشاور دیگر این شورا به نام "کنویز رایس" تسلیم می‌کند که خود مشاور شرکت نفتی "شورون" است.

## سفر درازی که شرکت‌های نفتی در افغانستان خود را آماده آن می‌کنند

# از "تاج محل" تا "دیوار چین"!

«طرح مارشال: پوششی برای شرکت‌های فراملیتی»

منتشره در هفته‌نامه "مردم" ارگان حزب کمونیست آمریکا چهارم مه ۲۰۰۲  
ترجمه: بایرام منصوری

اوائل ماه مه، جورج بوش با ستایش از طرح مارشال پس از جنگ دوم، رسماً از برنامه آینده خود برای حضور نظامی و اقتصادی در افغانستان سخن گفت. اغلب اوقات مردم ساده اندیش تصور می‌کنند که طرح مارشال کمکی است انساندوستانه که آمریکا به کشورهای فقیر و یا جوامعی که در اثر جنگ ویران شده‌اند می‌رساند. در این مورد مثال‌هایی نیز وجود دارد مثل طرح مارشال برای آموزش، طرح مارشال برای آفریقا و غیره. نویسندگان متن سخنرانی جورج بوش با استفاده از همین اصطلاح وانمود کردند که کمک‌های آمریکا به افغانستان جنبه انساندوستانه دارد! بد نیست به عقب باز گردیم و ببینیم که طرح مارشال واقعاً چه طرحی بود؟

پس از پایان جنگ دوم، کمونیست‌ها و نیروهای چپ که سهم عمده‌ای در راهبری نیروهای مقاومت علیه فاشیسم داشتند، در کشورهای مثل یونان، فرانسه و ایتالیا مبدل به نیروهای سیاسی عمده‌ای شدند که به هیچ وجه نمی‌شد آنها را انکار کرد، چرا که مردم این سه کشور آزادی خود را مدیون آنها بودند. بهمین دلیل آمریکا تلاش بسیار بخرج داد تا از قدرت رسیدن این نیروها و تشکیل دولت توسط آنها جلوگیری کند، زیرا با قدرت رسیدن کمونیست‌ها و نیروهای متعلق به جبهه مردمی، طرح‌های آمریکا برای تسلط بر اروپا با شکست روبرو می‌شد.

تلاش آمریکا که در دکتترین ترومن خلاصه می‌شد، با تراشیدن یک تهدید جدی، یعنی شوروی به خورد مردم داده شد. آمریکا تبلیغ می‌کرد که شوروی توسعه طلب است و باید با تهدیدات این کشور مقابله کرد. علاوه بر این بمنظور خلع سلاح نیروهای مخالف این طرح آمریکا به کمونیست‌ها و کارگران و جنبش‌های مردمی، ابتدا توسعه طلبی شوروی را تبلیغ کرد تا آنها را هماهنگ با شوروی و طرفدار طرح توسعه این کشور معرفی. رهبری آمریکا پس مدتی متوجه شد مردم این تبلیغ را نمی‌پذیرند و سرمایه‌داری آمریکا نمی‌تواند با دخالت نظامی در اروپا قدرتش را به این قاره تحمیل کند.

جیمز رستون، مقاله نویس نیویورک تایمز در ۱۹۴۷ در این روزنامه نوشت: «دولت آمریکا از برخورد احساسی مردم در داخل و خارج آمریکا با جنبه‌های ایدئولوژیکی و نظامی دکتترین ترومن خوشحال نیستند. در نتیجه تلاش آگاهانه آغاز شده‌است تا برای مقابله با توسعه طلبی روسی و کمونیسم شوروی بجای تاکید بر جنبه‌های ایدئولوژیکی و نظامی

مشکل جدی روبرو شده بود. یک ماه بعد، دیک چینی معاون بوش در ملاقاتی محرمانه با "کنت لی" مدیر اجرایی شرکت انرون به گفتگو نشست. دولت بوش از افشای مذاکرات مربوط امتناع ورزید. شکایاتی که در این زمینه به دادگاه احاله شده نیز کار ساز نبود. با اینهمه سندی معتبر در دست است که بر مبنای آن صاحبان صنایع انرژی وابسته به معاون رئیس جمهور پیش نویس طرحی مربوط به انرژی را به گونه‌ای دست کاری کرده و تغییر دادند تا ضمن افزایش تولید نفت و گاز در هند به کارخانه انرون در "داب هل" کمک برسانند.

غیر از اینها، بوش و همکارانش با طرح‌های توطئه آمیز خود "انرون" را به انعقاد قرار داد با هند یاری می‌رسانند. برخی مذاکرات با طالبان برای پیشبرد طرح خطوط لوله ماوراء افغانستان و در نتیجه کمک به انرون برای ادامه حیات کمی پیش از واقعه یازدهم سپتامبر صورت گرفت.

### پایگاه‌های آمریکا در افغانستان و جمهوری‌های شوروی سابق

"یوری اورانی" عضو سابق پارلمان اسرائیل در روزنامه اسرائیلی "ماریو" نوشته‌است: "اگر به نقشه پایگاه‌های آمریکا که برای جنگ در افغانستان احداث شد نگاهی بیاندازیم به طرز شگرفی متوجه می‌شویم که این پایگاه‌ها کاملاً شبیه به مسیرهای خطوط لوله‌ای هستند که تا اقیانوس هند قرار است ادامه یابند»

به نام رهبری جنگ، ایالات متحده نه تنها نیروهایش را در گرجستان پیاده کرده، بلکه توانست موافقت از پاکستان و تاجیکستان برای ایجاد پایگاه‌های موقت در این کشور و نیز پایگاه‌های دائمی در قرقیزستان را بدست آورد. قزاقستان مقصد بعدی خواهد بود.

سنگربندی‌های از این دست در آسیای مرکزی دسترسی آمریکا به منطقه نفتی دیگری به نام سیبری را امکانپذیر می‌کند. هدف اصلی آمریکا ضمن بالکانیزه کردن آسیای مرکزی و منطقه ماوراء قفقاز کنترل آسان تر کشورهای امیرنشین است که فاقد حاکمیت هستند و آمریکا از این طریق می‌تواند حلقه محاصره چین را تنگ تر کند.

جنگ ابدی بوش با کشورهای مثل عراق، سومالی، یمن و ایران را هدف گرفته‌است که همگی آنها دارای ذخائر عظیم نفت هستند. آمریکا به این دلیل از دولت سرکوبگر اسرائیل حمایت می‌کند تا بتواند هژمونی خود را بر منطقه نفت خیز خاورمیانه ادامه دهد. حمایت نظامی آمریکا از کلمبیا که این روزها به وضوح مطرح می‌شود نیز چیزی نیست مگر حمایت از خطوط نفتی و سرکوب خیزش مردمی در این کشور. همچنین پشتیبانی آمریکا و کمک به کودتای اخیر در ونزوئلا بر علیه دولت چاوز تنها بخاطر کنترل بیشتر ذخائر نفتی این کشور است.

اینروزها افکار عمومی جهان و آمریکا به طور فزاینده‌ای به ماهیت اصلی جنگ بر علیه تروریسم که هدفی ندارد مگر استخراج نفت و منابع دیگر که از خاورمیانه شروع می‌شود و تا آسیای جنوب شرقی ادامه پیدا می‌کند پی برده‌اند: جنگ در افغانستان محور اصلی کسب منافع عظیم حاصل از این طلای سیاه است.

توضیح مترجم: از قول خلیل زاد نقل می‌کنند که وی معتقد است با داد و ستد با هندوستان باید بازار دنیا را از دست چین خارج ساخت.



حق امتیاز حفاری از افغانستان، برای نخستین بار در اواسط دهه نود جنگ را از لحاظ سیاسی امکانپذیر ساخت»

وجود پایگاه‌های نظامی در یک دست و "کمک‌های اقتصادی (که همیشه بازنجیر به هم متصل بوده‌اند) در دست دیگر، به دولت امریکا فرصت داد به دو هدف دست یابد: ۱- حضور نظامی در افغانستان و منطقه به بهانه امنیت و برای فعالیت یونوکال و دیگر شرکت‌های نفتی فراملیتی امریکائی ۲- ایجاد پایگاه‌های استراتژیک نظامی و اقتصادی برای فشار به دو کشور عمده آسیا، یعنی چین و هند + دو کشوری که امریکا می‌کوشد پایان استقلال را به آنها تحمیل کرده و هر دو را به بلوک امریکا وصل کند +

این دو هدف، اهداف اصلی طرح مارشال بوش است + حملات نظامی و یا طرح مارشال، که با هم تفاوت نمی‌کنند، هیچکدام پیام دیگری با خود به همراه ندارند +

## کنترل امنیتی خارجی‌های امریکا

کلیه ناظران سیاسی حاضر در رُم معتقدند که پیمان جدید روسیه و ناتو تغییر اساسی در موافقتنامه‌های قبلی که بر اساس آن یک شورای مشترک دائمی "میان روسیه و ناتو ایجاد شده بود نخواهد داد. شورایی که هیچگاه مسکو را در نظر نگرفت و روسیه نتوانست در مسایلی از قبیل کوزوو تأثیری بر آن بگذارد.

جرج بوش فلسفه ناتو جدید را بدقت تشریح کرد و وظیفه نخست آن را مبارزه با تروریسم عنوان نمود. به جز آن، رئیس جمهور امریکا تأکید کرد که روسیه از این پس در اردوگاه آزادی (جهان سرمایه‌داری) قرار دارد و بنابراین باید آن را زیر پر و بال غرب گرفت، و این چیز است که رئیس جمهور امریکا آن را "پیامد تاریخی برای اتحاد بزرگ یک ملت اروپایی بزرگ" نامید.

"سیلویو برلوسکونی" نخست وزیر ایتالیا نیز مانند همیشه با هیجان فریاد زد که "تروریسم پیروز نخواهد شد" و حتی اتهاماتی را در مورد تولید سلاح‌های کشتار جمعی متوجه عراق کرد، در شرایطی که دیگر همکاران اروپایی او تردیدهای خود را از دنباله روی از بوش و وارد شدن در ماجراجویی جنگی جدیدی در خلیج فارس آشکارا نشان داده‌اند.

لرد رابرتسون، دبیر کل ناتو که رئیس این مراسم بود، ناتو جدید را بدقت تشریح کرد: "فضای امنیتی جدید در ناتو به ما آن نرمش لازم را خواهد داد تا با همه چالش‌های ناشی از درگیری‌های داخلی و خشونت‌های قومی، فاجعه‌های انسانی و زیست محیطی و آنچه بعد از یازدهم سپتامبر اهمیت پیدا کرده است، یعنی با تروریسم بین‌المللی مقابله کنیم. در یک کلام ناتو، فراتر از وظیفه "دفاعی" اولیه خود، امروز می‌خواهد در هر موقعیتی که آن را خطرناک بحساب می‌آورد و عملاً در کلیه عرصه‌ها دخالت کند. بدینسان نه تنها سازمان امنیت و همکاری اروپا دفن شد بلکه در این شرایط سازمان ملل متحد نیز تنها به یک زایده ناتو بی که بیش از هر زمان زیر سلطه ایالات متحده است تبدیل خواهد شد. چنانکه هم اکنون تمام مقام‌های فرماندهی نظامی و همچنین نظارت تکنولوژی فضایی، اطلاعات و سلاح‌های به اصطلاح "هوشمند" زیر نظارت امریکاست.

دیروز در رم شاید جنگ سرد خاتمه یافت، اما صلح در جهان هرگز باندازه امروز در خطر نبوده است. ناتو و ایالات متحده در بی ثباتی کنونی مسئولیتی بسیار سنگین دارند. سازمان نوین پیمان اتلانتیک شمالی می‌تواند به همان اندازه تجاوزکارانه باشد که نسخه جنگ سرد آن بود.

دکترین ترومن، جنبه‌های مثبت اقتصادی این طرح مطرح شود تا از آن بتوان برای بازسازی اروپا استفاده کرد +

به این ترتیب طرح مارشال با هدف ایجاد بازاری برای کالاهای امریکائی، ایجاد امکانات برای بخش خصوصی امریکا جهت سرمایه‌گذاری در این قاره و ایجاد دولت‌هایی که منافع امریکا را رعایت می‌کردند رسماً اعلام شد +

دولت ترومن با دور زدن سازمان ملل که به تازگی تاسیس شده بود، طرح مارشال را به عنوان برنامه‌ای یکجانبه برای تحمیل تسلط سرمایه‌داری امریکا بر اروپا بکار گرفت +

خواننده با نگاهی به سطور بالا متوجه می‌شود که این عبارات در این روزها عبارات آشنائی هستند + گزارش‌های خبری این اواخر از کاهش حمایت مردم از جنگ بی‌پایان علیه تروریسم بوش حکایت می‌کند + شعار "جنگ را متوقف کنید" که شعار اصلی تظاهرکنندگان روز بیستم اپریل بود، نشانه‌ای از "پاسخ احساسی" در حال رشد مردم به جنبه‌های نظامی و ایدئولوژیکی دکترین بوش است +

بنابراین، شاید تعجب آور نباشد که بوش مانند سلف خود، طرح مارشال را برای حضور نظامی در افغانستان دوباره سرزبان‌ها انداخت و این در حالی بود که امریکا، در تمام این سال‌ها جلوی هرگونه کمک انسانی و تلاش‌های بین‌المللی در برقراری صلح در افغانستان را گرفته بود + طرح مارشال بوش مانند طرح مارشال ترومن هدفی را دنبال نمی‌کند، مگر تسلط شرکت‌های فراملیتی امریکا بر کشورهای دیگر +

پس از پایان جنگ دوم جهانی، درحالیکه اروپا نابود شده بود و بریتانیا دیگر رقیب جدی امریکا بشمار نمی‌رفت، امریکا از فرصت استفاده کرد و با حضور اقتصادی، سیاسی و نظامی خود در این قاره، در صدد برآمد تا به عنوان قدرتی درجه اول، کمونیست‌ها، دولت‌ها و جنبش‌های مترقی را از میان بردارد +

بیش از پنجاه سال پس از این واقعه، امریکا که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به قدرتی بی‌رقیب در دنیا تبدیل شده است، با لیبیک گفتن به خواسته‌های دست‌راستی ترین شرکت‌های فراملیتی، با عجله دست به کار کنترل نظامی، سیاسی و اقتصادی افغانستان و سراسر آسیای مرکزی شده است، که جمهوری‌های شوروی سابق را نیز شامل می‌شود +

"مانتلی ریویو" ماهنامه معتبر امریکائی گزارش می‌دهد «از یازدهم سپتامبر به بعد امریکا با بکارگیری شصت هزار نیروی نظامی در افغانستان، پاکستان، قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان، کویت، قطر، ترکیه و بلغارستان حضور نظامی خود را آشکار کرده است + اگر پایگاه دریائی امریکا در "دیه‌گورسیا" در اقیانوس هند را به این پایگاه‌ها متصل کنیم عمق مسئله روشن‌تر می‌شود»

این مناطق، مناطقی است که یا ایالات متحده پیش از آن پایگاهی در آنجا نداشت و یا تعداد آنها پس از پایان جنگ دوم جهانی رو به کاهش گذارده بود +

مقاله دیگری که در دسامبر سال ۲۰۰۲ در نیویورک تایمز منتشر شد گزارش می‌دهد که «وزارت امور خارجه در حال بررسی برنامه‌های مربوط به انرژی در منطقه‌ایست که شش در صد نفت و چهل درصد گاز دنیا در آن نهفته است»

ریچارد باتلر، عضو شورای روابط خارجی در تایمزمی‌نویسد «تاسیس خط لوله نفتی در طول افغانستان و پاکستان، پس از رقابت‌های شرکت نفتی "یونوکال" و شرکت نفتی آرژانتینی "بریواس" بر سر گرفتن

## تشکیلات جدید امنیتی-اطلاعاتی بوش

# کنترل امنیتی خارجی‌های امریکا

با ۱۷۰ هزار مامور جدید  
و ۳۷ میلیارد دلار بودجه

سانسور، کتاب سوزان، قتل‌های خیابانی، آدم ربائی، دستگیری‌ها، زندان و شکنجه، کنترل مطبوعات و ۰۰۰ از دل این حریق بیرون آمد و منجر به حکومت فاشیست‌ها در آلمان شد. دستگاه‌ها و سازمان‌های متعدد اطلاعاتی-امنیتی و سازمان‌های مجاز به کنترل این دستگاه‌ها و وزارتخانه‌های امنیتی در آلمان نازی تشکیل شد و بزرگترین جنایات قرن ۲۰ از درون کاخ سفید و دولت بوش، سرانجام پس از چند مانور امنیتی وزارتخانه امنیت و اطلاعات داخلی امریکا را تشکیل داد. در ماه‌های گذشته ابتدا پیرامون این اخبار که گویا برخی سازمان‌های امنیتی امریکا هشدارهایی نسبت به وقوع حادثه یازدهم سپتامبر داده بودند ولی کاخ سفید نتوانسته بموقع نسبت به آنها عکس‌العمل نشان دهد جنجال‌هایی در مطبوعات امریکا سازمان داده شد و سپس طرح وزارت اطلاعات و امنیت داخلی امریکا از سوی بوش اعلام شد. وظیفه‌ای که برعهده این وزارتخانه گذاشته شده به ظاهر ایجاد هماهنگی میان اف.بی.آی و سی.آی.آی است اما در شرح وظایف آن، جزئیاتی مطرح شده که جز بازگشت به دوران مک‌کارتیسم در امریکا نیست. مطبوعات بزرگ امریکا برای منحرف ساختن افکار عمومی مردم این کشور از توجه به ماهیت و مأموریت وزارتخانه جدید امنیت و اطلاعات داخلی کاخ سفید، اخبار و تکرار تفسیرهایی را در باره حادثه یازدهم سپتامبر شروع کرده‌اند، که عمدتاً در گذشته منتشر شده‌اند. این اخبار و تفسیرها می‌خواهد اینگونه تلقین کنند که چند جوان مسلمان و عرب را که رد پای آنها توسط سازمان‌های اطلاعاتی امریکا پیدا شده بود می‌شد دستگیر کرد و جلوی انفجارهای تروریستی یازدهم سپتامبر را گرفت. در همین تفسیرها حضور چند دانشجوی مراکشی در رشته‌های هواپیمائی و خلبانی برجسته شده‌است.

اکنونیست در همین ارتباط، در شماره ۸ ژوئن خود نوشت:

«پس از حوادث ۱۱ سپتامبر کاخ سفید تاسیس سازمان امنیت جدید را بعنوان هماهنگ کننده بخش‌های سازمان‌های مختلف در امریکا ضروری تشخیص داد. بوش، پس از ۱۱ سپتامبر دوست قدیمی خود و فرماندار پنسیلوانیا را به سمت سرپرست سازمان نو بنیاد امنیت امریکا برگمار کرد، اما قدرت، اختیارات و بودجه‌ای که وی در اختیار داشت در حد یک وزارتخانه نبود و به همین دلیل نتوانست وظیفه محوله را به خوبی انجام دهد. این ضعف باعث شد تا بوش با پرسش‌های بیشتری در مورد نواقص ارتباط سازمان‌های اطلاعاتی کشور روبرو شود، تا آنکه وی در تاریخ شش ژوئن سازمان جدید را اعلام کرد. این تشکیلات اطلاعات

سازمان‌های امنیت و اطلاعات امریکا و از جمله اداره مهاجرت امریکا، گارد مرزی، اف.بی.آی و سازمان سیا را در ارتباط با خود قرار خواهد داد. در حال حاضر سازمان سیا و اف.بی.آی بدلیل عدم هماهنگی در اطلاع رسانی در مورد مشخصات افرادی که در حملات یازدهم سپتامبر نقش داشتند تحت فشار قرار دارند. این هفته سنا و کاخ سفید در پشت درهای بسته در مورد چگونگی اجرای این طرح گفتگو کردند. مرکز جدید سی و هفت میلیارد و پانصد میلیون دلار بودجه و یکصد و هفتاد هزار کارمند خواهد داشت. با موافقت کنگره، سازمان مذکور از سال آینده کار خود را شروع خواهد کرد. نخستین اظهارات کنگره نسبت به این طرح مثبت است. ضعف دو سازمان اف.بی.آی و سی.آی.آی هنگامی معلوم شد که آنها نتوانستند اخبار مربوط به دانشجویانی از خاورمیانه را که علاقه به یادگیری آموزش پرواز داشتند و یا آموزش هدایت هواپیما توسط یک دانشجوی مراکشی را به موقع هماهنگ کنند. سیا در ژانویه دو هزار، جزئیاتی در باره یک دانشجوی مراکشی، بعنوان یک مسلمان افراطی در اختیار داشت. سیا مکالمات تلفنی وی را یمن در اختیار داشت.»

گزارش اکنونیست، نمونه‌ای از مطالبی است که مطبوعات امریکا در باره انگیزه‌های کاخ سفید برای تاسیس سازمان اطلاعات و امنیت داخلی منتشر کرده‌اند و در ادامه آن، بی آنکه در باره پلیسی و امنیتی شدن هرچه بیشتر جامعه امریکا چیزی بنویسند روی مسائلی از این دست مکت می‌کنند که این وزارتخانه موفق خواهد شد یا نه؟ و تداخل کارهای این سازمان‌ها نسبت به یکدیگر چگونه خواهد شد؟!

یگانه نکته گزارش اکنونیست که می‌توان در باره آن اندیشید، ارقام بودجه و تعداد کارمندان است که برای سازمان جدید در این گزارش در باره آنها نوشته شده و کنترل همه جانبه تلفن‌ها و مکاتبات در امریکا که حتی پیش از یازدهم سپتامبر نیز به اعتراف اکنونیست برقرار بوده و حالا رسمیت یافته‌است.

از منابع ایرانی مقیم امریکا کسب اطلاع شده‌است که کنترل خارجی‌ها اشکال بسیار بی‌پرده‌ای به خود گرفته‌است. نامه‌ها و بسته‌های پستی باز می‌شود، تلفن‌ها گوش داده می‌شود، اداره مهاجرت امریکا با سخت‌گیری بسیار اسناد مهاجرین را مطالعه و بررسی می‌کند، از خارجی‌ها انگشت‌نگاری‌های جدید می‌شود، در هر حادثه معمولی و عادی مانند تصادف رانندگی، اگر یکی از طرفین حادثه خارجی باشد، بلافاصله به اولین مرکز اطلاعاتی-امنیتی برده می‌شود و اسناد و مدارک او ضبط می‌شود. اکنون با بودجه عظیمی که برای وزارت اطلاعات و امنیت داخلی در نظر گرفته شده، این کنترل که تاکنون سعی می‌شد چندان آشکار نباشد، رسمیت یافته و آشکارا صورت خواهد گرفت و اینها نتایج حاصله از حادثه‌ایست که در یازدهم سپتامبر در نیویورک روی داد و روز به روز بیشتر آشکار می‌شود که این حادثه سرآغاز فصل جدیدی در آغاز قرن ۲۱ بوده‌است، همانگونه که حریق عمدی در پارلمان آلمان "رایشتاک" سرآغاز فصل جدیدی در آلمان، اروپا و آغاز جنگ دوم جهانی بود. نازی‌ها، همه دمکرات‌ها، آزادیخواهان، فعالان سیاسی مترقی و در راس همه آنها کمونیست‌های آلمان را متهم به ایجاد این حریق کردند و آن بیرون آمدن حادثه یازدهم سپتامبر و تصمیمات سازمان یافته و از پیش تدارک دیده شده‌ای که کاخ سفید یکی بعد از دیگری و به بهانه یازدهم سپتامبر در سراسر جهان بصورت ایجاد پایگاه‌های نظامی و در داخل امریکا بصورت ایجاد سازمان‌های امنیتی-اطلاعاتی اعمال می‌کند، دهه یک‌هزار و نهمصد و سی در آلمان را تداعی می‌کند، همچنان که آسیائی ستیزی، مسلمان

هستند که می‌شود آنها را ترساند و بازداشت، اما این شامل حال کشورهای محور شیطان و دزدساز نخواهد شد. این کشورها می‌توانند اطمینان داشته باشند که ما در یک حالت مناسب از سلاح اتمی خود استفاده خواهیم کرد» (نشریه "فرایتاک" هیجدهم آپریل)

در کره شمالی که جورج دبلیو بوش آن را در کنار ایران و عراق بعنوان سه محور شیطان معرفی کرده است گفته می‌شود: «امریکا در تلاش برپائی یک جنگ هسته‌ای در قرن حاضر است و هفت کشور در لیست این جنگ قرار دارند که کره شمالی یکی از آنهاست»

ارزیابی اومانیته، از نتایج سفر اروپائی جورج بوش

## صلح جهانی در خطر است!

سازمان امنیت و همکاری اروپا و سازمان ملل متحد به زائده ناتو تبدیل شدند و مسکو بدون حق وتو وارد ناتو شد.

فرماندهان نظامی، تکنولوژی فضائی، اطلاعات و سلاح‌های "هوشمند" زیر نظارت امریکا در آمد و ناتو مجری سیاست جنگی امریکا تحت عنوان "مبارزه با تروریسم" شد.

سازمان اتلانتیک شمالی - ناتو این حق را برای خود قائل شد که در همه عرصه ها و بحرانهای جهانی مداخله کند، از جمله آن عرصه هایی که قبلا در صلاحیت سازمان ملل متحد، کنفرانس امنیت و همکاری اروپا و حتی اتحادیه اروپا قرار داشت. به این ترتیب وظیفه سفر اروپایی بوش به پایان رسید.

جنگ سرد اینگونه به پایان رسید. در پایگاه نظامی "پارتیکا دی ماره" و در میان تانک ها و نفربرها و پلیس های تا دندان مسلح موجودیت شورای جدید ناتو - روسیه تصویب شد. اگر سخنان ژاک شیراک را که مانند دیگران سه دقیقه بیشتر حق سخنرانی نداشت بپذیریم: لحظه آن فرا رسیده است که روسیه را چون شریکی تمام عیار در چارچوب یک شورا بپذیریم. شورایی که بیست عضو در آن همچون ما، امروز در حول این میز بطور برابر حقوق نشسته‌ایم.

ولادیمیر پوتین - قهرمان روز - ظاهرا هیچ تردیدی در مورد این رفتار برابر ندارد و یقین دارد که شورای نوین ناتو - روسیه "تضمین یک جهان باثبات از ونکوئر تا ولادیوستک خواهد بود". تنها تفاوت سخنرانی او با جرج بوش در تاکید پوتین بر منشور هلسینکی و پیوندهای ویژه امنیتی میان کشورهای شوروی سابق بود. در واقع همانطور که مشاور امریکایی این اجلاس گفت "مسئله اصلی آن است که روسیه پذیرفت تحت نظارت دبیرکل ناتو قرار گیرد"، در دیگر مسایل نیز مسکو هیچ حق وتویی ندارد و هیچ چیز نمی‌تواند مانع از آن شود که نوزده شریک مسکو در ناتو، هر کدام به تنهایی تصمیم بگیرند مثلا عراق یا هر "کشور شرور" دیگر را بمباران کنند. (بقیه در ص ۳۷)

ستیزی و خارجی ستیزی در امریکا، سیاست‌های مشابه را در دهه سی در آلمان و در ارتباط با یهودیان و خارجی‌ها تداعی می‌کند!

حزب کمونیست امریکا با نگرانی اعلام کرد:

## ۶۰ هزار نظامی امریکا در اطراف ایران و عراق

حزب کمونیست ایالات متحده، به نقل از ماهنامه معتبر امریکائی "مانتلی ریویو" اعلام داشت: «از یازدهم سپتامبر به بعد، امریکا شصت هزار نیروی نظامی خود را در افغانستان، پاکستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان و همچنین کویت، قطر، ترکیه و بلغارستان مستقر کرده‌است و اگر پایگاه دریائی امریکا در "دیه‌گوگارسیا" در اقیانوس هند را به این آرایش نظامی جدید اضافه کنیم، عمق مسائل و خطرات روشن‌تر می‌شود»

این اطلاعات، که در "مردم" ارگان مرکزی حزب کمونیست امریکا منتشر شده، آن نگرانی رو به افزایشی را در ارتباط با تهاجم‌های نظامی آینده امریکا در منطقه تشدید می‌کند که گمان می‌رود با استفاده از سلاح‌های اتمی همراه باشد. لورن تامپسون "افسر ارشد عملیاتی موسسه "لگزیتون" در کمیته خدمات نظامی سنای امریکا، اخیرا و بدنبال نتایج انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و نقش تعیین کننده کمونیست‌ها و برخی نیروهای چپ در شکست فاشیست‌ها در این انتخابات گفت: «من بخاطر دارم که امریکا همیشه از عدم همراهی متحدین خود شکایت داشته‌است، وقتی احزاب چپ در فرانسه نمی‌توانند بدون آرای مسلمانان این کشور پیروز شوند، برای ما چه راه حلی جز متکی شدن به خود وجود دارد»

این سخنان از سوی یک نظامی وابسته به مجلس سنای امریکا، آشکارا بازگو کننده اهداف جنگی آینده امریکا در کشورهای مسلمان است. در جمع کشورهای مسلمان، امریکا با عربستان، اردن، مراکش و کویت نه جنگ دارد و نگرانی نسبت به منافع خود، در نتیجه روی اصلی سخنران ایران و عراق است، که از در میان این دو، روز به روز و با ادامه مقاومت در برابر اصلاحات و پافشاری مخالفان اصلاحات روی نفاق و تفرقه ملی، خطر ماجراجویی نظامی علیه ایران بیشتر می‌شود.

همین سخنان از زبان "جورج فریدمان" مشاور ارشد وزارت دفاع امریکا نیز شنیده شده‌است وی در مصاحبه‌ای که نشریه "فرایتاک" آلمان در شماره هیجدهم آپریل خود منتشر کرد گفت: «به اعتقاد من زمان حمله به کشورهای دزدساز فراهم خواهد رسید در چنین حالتی امریکا هیچ توجهی به احساس کشورهای اروپائی نخواهد داشت!»

همزمان با این مقامات نظامی ایالات متحده امریکا و مشاوران ارشد کاخ سفید در امور امنیت ملی، نظیر خانم "رایس" که زمان گفتگو و مذاکره با ایران را سپری شده، اصلاحات را شکست خورده و مردم ایران را نا امید به تحولات در ایران معرفی می‌کند (سخنرانی در دانشگاه جورج‌تاوون) از قول وزیر خارجه انگلستان نیز نوشته می‌شود: «کشورهای

## ماجرای کتاب توقیف شده "زنان موسیقی ایران"

# پیغمبر حق نداشت به آواز گوش بدهد!

کتاب "زنان موسیقی ایران" از جمله چند کتابی است که در چارچوب "طرح حذف" و مقابله با انتشارات و مطبوعات توقیف شده است. این کتاب تحقیقی در ۴۵۷ صفحه است که بعد از توقیف، همانگونه که حدس زده می شد نسخه زیراکس شده آن دست به دست می شود و بسیار بیشتر از انتشار آن بصورت عادی تیراژ و خواننده پیدا کرده است. به گونه ای که حالا خیلی از مردمی که اهل مطالعه کتب تحقیق نبودند و یا با موسیقی سروکار نداشتند نیز با تاریخ موسیقی در ایران و نقش زنان در آن آشنا شده اند، حتی مذهبیبون و روحانیون!

کتاب ۶ فصل دارد. آنچه بهانه توقیف کتاب شد، فقط چندخط از فصل سوم آنست که به اسلام اختصاص دارد. دلیل اصلی توقیف کتاب، غیر از روش جو سازی ستاد ضد اصلاحات، پرداختن این کتاب به زنانی است که در ایران از زمان ساسانیان تاکنون به موسیقی روی آورده اند. زندگی نامه و تصاویر این زنان که در فصل های پنجم و ششم چاپ شده، خبر از حضور زنان در این عرصه می دهد. بخش ششم با معرفی زنانی مانند مرحوم گیتی، سوسن، میترا توکلی، رها خسروی و دهها زن دیگر حکایت از این دارد که در قلب جامعه ایران و در پشت درهای بسته، جامعه موسیقی زنان ایران چقدر پر بار است و چنین حضور فعالی را بی شک ارتجاع دینی و مخالفان آزادی نمی توانند برتابند!

آن پاراگراف، در یک بخش از کتاب را که موجب توقیف آن شده در زیر و به نقل روزنامه اینترنتی "پیکنت" می آوریم:

"به شنیدن صدای دختر آواز خوان،  
که در یک روز ابری،

ما را به وجد می آورد رضا دهید" (المفضلیات: عبدالمسیح بن عسله)

پیش از بعثت پیام اسلام (ص) سرزمین عربستان تاریخی را پشت سر گذاشته است، از زندگی و رسوم اقوامی پراکنده و بت پرست. پیش از آن که به تاریخ مدون ایران اسلامی پرداخته شود، به طور اختصار باید از وجود موسیقی و خنیاگری در زندگی عرب های پیش از اسلام سخنی به میان آید تا بپیش زمینه ذهنی، برخورد اسلام با باب موسیقی - به اخص زنان - شرح داده شود...

نخستین حدیث راجع است به این که حضرت رسول (ص) از کنار خانه ای حسان بن ثابت عبور می کردند و صدای دختر خواننده ای را که آواز می خواند شنیده اند. شاعر - حسان بن ثابت - از فرستاده ای خدا سؤال می کند که آیا آواز خوانده از معاصی است و حضرت پاسخ می دهد "یقینا خیر!" دو روایت نقل شده به وسیله عایشه در این مورد جالب توجه است. **روایت اول** - روزی فرستاده ای خدا نزد من (عایشه) آمدند. در آن هنگام دو دختر خواننده نزد من سرگرم خواندن آواز روز بخت بودند. حضرت

رسول (ص) بر بستر باز علتیدند و صورتشان را به سوی دیگر برگرداندند. در این هنگام ابوبکر وارد شد و بر من نهیب زد که نای شیطانی (مزمار الشیطان) آن هم در حضور فرستاده ای خدا؟! اما فرستاده ای خدا رو به او کرده فرمودند: آنان را راحت بگذار"

داستان دیگری از عایشه به شرح زیر نقل شده است:

**روایت دوم** - "عایشه گفت: کنیزی در خانه ای من در حال خواندن بود که عمر اذن دخول خواست. آن کنیزک به محض آن که صدای پای عمر را شنید گریخت. پس عمر وارد شد و فرستاده ای خدا لبخند زدند و عمر گفت: یا رسول الله چه چیز تو را خندان کرده است؟ و پیامبر خدا (ص) فرمودند: کنیزی در اینجا می خواند و همین که صدای گام های ترا شنید فرار کرد. عمر گفت: من از اینجا نخواهم رفت مگر آن که آنچه را که رسول خدا شنیده بشنوم. از این رو رسول اکرم (ص) آن دختر را باز خواند و او نیز خوانندگی را آغاز کرد."

تمام جنجالی که ارتجاع مذهبی پیرامون این کتاب راه انداخت و باعث توقیف آن شد، همین یک بند آخر کتاب بود. اینکه پیامبر هم مثل همه افراد بشر انسان بود و از موسیقی هم مانند بسیاری از روحانیون و غیر روحانیون لذت می برد، اما بر خلاف متشرعینی که چون به خانه می روند آن کار دیگر می کنند، او پروائی در شنیدن و لذت بردن از موسیقی نداشت و ظاهر سازی و عوام فریبی را به اهل آن وا گذاشته بود.

### در صفحات این شماره می خوانید:

۱ و ۲ - سرمقاله شماره ۱۱۸ ۳ و ۴ - آفازدها بوی نفت و عتیقه می دهند - ۵ - طرح حذف برای مقابله با مطبوعات و کتاب ۶ و ۷ - نوزاد زشتی که از زیر حجاب اجباری بیرون آمد ۸ تا ۱۱ - مقالاتی از کتاب توقیف شده اکبر گنجی ۱۲ - یادمانده های خانواده بزرگ مطبوعات ایران ۱۳ تا ۱۶ - اقتصادی اسلامی پول سیاه را در صندوق های قرض الحسنه می شوید ۱۷ و ۱۸ - بهشت زیر پای تجار است ۱۹ تا ۲۶ - مصاحبه سردبیر راه توده ۲۷ تا ۳۱ طرح سلطانعلی کشمند برای آینده افغانستان ۳۲ - کشمیر قربانی بعدی ۳۳ تا ۳۴ - آینده عراق فدراتیو ۳۵ - انتشار ک

شماره ۱۱۸ همراه است با ضمیمه ۱۶ صفحه ای پاسخ به حملات تبلیغاتی جدیدی که علیه مشی توده ای جنبش مردم و حزب توده ایران آغاز شده است \*

**Rahe Tudeh No. 118 6-7, 2002**

Postfach 126926 10609 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

**BLZ 360 100 43, Germany**

۲ Euro، ۴ Euro، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

**2 Euro, 4 US\$ & 4.5 Canada \$**

**تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰-۳۴۵۶۰۶۴۲**

**http://www.rahetude.de**

آدرس اینترنتی:

**anore@gmx.de**

آدرس ای میل:

## چرا سازهای گوشخراش بادی، باردیگر علیه حزب توده ایران به صدا درآمده‌اند؟

# مخالفان مشی توده‌ای جنبش به حزب توده ایران حمله می‌کنند!

آنها که این بحث‌ها را راه انداخته‌اند نه درد مردم را دارند و نه دغدغه جنبش را + می‌خواهند با این بحث‌ها بقیه را هم از تحولات کشور منفک کرده و بدنبال خود بکشاند و جنبش را از یاری چپ خارج از کشور محروم سازند و از طرف دیگر می‌کوشند دیگران را وارد مجادله کرده و به اطلاعاتی دست پیدا کنند که احتمالاً در اختیار نیست!

در ماهها و هفته‌های اخیر توپخانه تبلیغات علیه حزب توده ایران، یکبار دیگر در داخل و خارج از کشور آتشباری خود را با شدت آغاز کرده‌است. این تبلیغات به گونه‌ایست که در صحن مجلس و از پشت میکرفن آن نیز، بعنوان نطق پیش‌از دستور، آقای بهزاد نبوی که در مسلمان بودنش تردید نیست توده‌ای خطاب شده‌است! (۱)

محافل آگاه توده‌ای در داخل کشور اطلاع می‌دهند که تنها در یکسال گذشته ۱۶ کتاب خاطرات و یا گزارش تاریخی در ایران منتشر شده که در تمامی آنها حزب توده ایران کانون بحث است + همین محافل به طعنه می‌گویند: «این همان حزبی است که منحل کردند، دفترش را بستند و بارها و بارها کسانی که دستشان به خون رهبران آن آلوده‌است مدعی تمام شدن دوران آن در ایران شده‌اند!» تعبیر و خیالی که برخی‌ها در مهاجرت هم بی‌خبر از آنچه در جامعه می‌گذرد تکرار می‌کنند +

در داخل کشور، مخالفان و دشمنان حکومتی حزب توده ایران، بر محور پایان‌نامه تحصیلی آقای مازیار بهروز (۲) بنام "شورشیان آرمانخواه" تبلیغاتی را سازمان دادند و هر آنچه از دستشان بر می‌آمد برای فروش این کتاب تبلیغ کردند + کتابی که به مشق رجزده یک محصل بازیگوش از روی دفتر مشق محصل کنار دستی‌اش می‌ماند + کتاب را مهدی پرتوی ترجمه و آن را ویراستاری نیز کرده‌است + (۳) پیرامون همین کتاب، برخی رادیوهای فارسی زبان و نشریات فارسی قلم خارج از کشور نیز بسیار داد سخن دادند و می‌دهند + مجله آرش به مدیریت آقای پرویز قلیچ‌خانی فوتبالیست دهه ۵۰ ایران (۴) و به گرداندگی همفکران "راه‌کارگر" اش نیز از قافله عقب نمانده و در اشکال دیگری پایان‌نامه تحصیلی آقای مازیار بهروز را دنبال گرفته‌اند + این ستیز، در این نقطه پایان نیافته و آقای فرج سرکوهی نیز، که شخصیت متلون و همسوی او با شرایط و قدرت در زندان‌های شاه برای همه آنها که با وی هم‌بند بوده‌اند آشناست دفتر حضور و غیاب را امضاء کرده‌است + داس را به دست گرفته و به جان یاس پیری افتاده که شاملو در شعر زیبای "اورتان" گل آن را در زیر پنجره ستوده بود + (۵)

این فصل از یورش تبلیغات به حزب توده ایران، باز در اینجا هم به پایان نرسیده و آقای بابک امیر خسروی نیز یکبار دیگر در نشریه راه‌آزادی دفاتر کهنه خود را باز کرده و به گونه‌ای دیگر دنباله کار مازیار بهروز، فرج سرکوهی، پرویز قلیچ‌خانی و مهدی پرتوی را پی گرفته‌است + ایشان که احتمالاً تصور می‌کرد با فروپاشی اتحاد شوروی جهان بهشت برین می‌شود و امپریالیسم خیرخواه دست نوازش بر سر طرفداران دوجک در چکسلواکی خواهد کشید نامه‌ای را که گویا امضای فرخ نگهدار رهبر سابق سازمان فدائیان خلق ایران را دارد و به حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال‌های پیش از فروپاشی نوشته شده را مبنای حملات شدید به وی قرار داده و از او طلب اعتراف به جاسوسی کرده‌است + کاری که پرویز قلیچ‌خانی نیز در نشریه آرش و به بهانه ورق زدن دفاتر ناگشوده درون سازمانی چپ دنبال کرده و شانه به شانه مازیار بهروز پیش رفته و همان اعترافی را از زبان این و آن می‌خواهد بشنود که بازجوهایی جمهوری اسلامی زیر شکنجه می‌خواستند از دهان این و آن بشنوند + در این کارزار جدید نقشی هم از سوی نشریه راه‌آزادی به آقای "حمیداحمدی" سپرده شده است که پرونده‌سازی را تحقیق تصور کرده! ایشان، جسورتر از بابک امیرخسروی، سازمان نوید را تلویحا ساواک زده و بی‌تاثیر در سال‌های پیش از انقلاب و کیانوری را نیز از زبان این و آن جاسوس انگلیس مطرح و برخی اتهامات مالی را هم از قول آقای فریبرز بقائی مطرح و پل ارتباطی بین راه‌توده و زندان جمهوری اسلامی برقرار کرده‌است (۶) + در باره انگیزه‌های دیگر این نوع متهم کردن افراد به جاسوسی - حتی علیه امریکا و به سود اتحاد شوروی - باید بیشتر اندیشید و دید، باد از کدام سو وزیده‌است + (۷)

مهاجرت تاسیس کردند و پیش از آنکه عده‌ای عزلت‌گزین شوند دسته دسته عضو نیز گرفتند. این مرحله از حزب سازی، با اعمال و شیوه‌هایی دنبال شد که با تمام تفاوت‌های زمانی و مکانی خود، شباهت دارد با همان تلاشی که سال گذشته با یورش به ملی-مذهبی‌ها و بردن امثال مهندس عزت‌الله سحابی به زیر شکنجه دنبال شد. در تمام بازجویی‌های ملی-مذهبی‌ها تلاش آن بود که آنها را علیه یکدیگر وادار به افشاگری کنند و سپس از مجموعه این افشاگری‌ها کتاب‌های تازه "هویت" و "تاریخ شفاهی" در زندان را منتشر کنند. با اطمینان از حاصل بدست آمده از این بازجویی‌ها و برخورداری از تجربه‌ای که در همین زمینه در دهه ۶۰ وجود داشت، حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان مرتب خواهان انتشار "هویت" ۲ و ۳ بود!

## ما اگر بجای آقای نگهدار بودیم با صراحت پاسخی را می‌دادیم که در این مقاله داده‌ایم \*

حزب دمکراتیک مردم ایران حاصل و تبلور این دوران است. حزبی که اکنون سردارانش بی سپاه باقی مانده و پس از عمری زندگی سیاسی اکنون خود مانده‌اند و گذشته‌ای که به آسمان آن تف کرده‌اند! خود دچار افسردگی شده‌اند و ما نیز عمیقاً متأثر از مسیری که رفتند و سرانجامی که پس از یک عمر زندگی سیاسی یافتند.

آنها جدائی از صفوف حزب توده ایران و حزب سازی را که می‌توانست و می‌تواند حق هر فرد سیاسی، از هر سازمان و تشکل سیاسی باشد، با توطئه علیه حزب توده ایران همراه ساختند و بجای انتشار مشی و سیاستی که با واقعیات ایران همخوانی داشته باشد، در هر مطلبی که منتشر کردند انگیزه و هدف اصلی از آن دشمنی با حزب توده ایران، ترویج روحیه یاس و منفعل ساختن توده‌ایها و قطع پیوند آنها با جامعه بود. سیاستی که نا امید و خسته، تا حد جاسوس انگلیس معرفی کردن کیانوری، انکار اسناد کودتای ۲۸ مرداد و تبدیل شدن به پاورقی نویس روزنامه اطلاعات علیه حزب توده ایران، لنگان لنگان هنوز هم دنبال می‌کنند.

در همان ابتدا به سراغ زنده یاد ایرج اسکندری رفتند، تحریکش کردند، زیرپایش نشستند، صدایش را در گفتگوهای خصوصی نیمه شبانه ضبط کردند و ۰۰۰ این آغاز فعالیت سیاسی حزب دمکراتیک مردم ایران بود. مدعی بودند و نوشتند که با منش و روش‌های فرقه دمکرات آذربایجان و حمید صفری (دبیر وقت کمیته مرکزی حزب توده ایران) مخالفند، اما نه تنها در ابتدای کار، بلکه تا همین امروز هم، خود تابلوی تمام نمای همان روش‌هایی هستند که به فرقه دمکرات آذربایجان و بخشی از رهبری حزب منتسب کرده و می‌گفتند علیه آن قیام کرده‌اند: **هر کس با ما نیست، هم‌اندیش ما نیست و زاویه سیاسی با ما پیدا کرده و یا رقیب ما شده، به هر وسیله‌ای باید از میدان بدر شود.** آخرین نمونه این روش همان مطالبی است که اخیراً در نشریه راه‌آزادی و به قلم آقای امیرخسروی علیه فرخ نگهدار و به قلم آقای احمدی علیه حزب، سازمان نوید، کیانوری و ۰۰۰ نوشته شده‌است.

این، آن کاری است که حزب آقای امیرخسروی در کوران بزرگترین رویدادهای سیاسی ایران و برای سرگرم کردن مهاجرین چپ در خارج از کشور و منفک ساختن آنها از توجه به داخل کشور می‌کند. یک سلسله اتهام، یک سلسله بحث، یک سلسله جنجال و سرانجام هیچ جز انفعال سیاسی و بی‌پشتوانه کردن جنبش داخل کشور از یک اهرم چپ

**به راستی چه پیش آمده‌است؟** این سازها نا هماهنگ با یکدیگر یکبار به صدا درآمده‌اند؟ هدفی دنبال می‌شود؟ نشریه "نامه مردم" مواضع تازه‌ای اتخاذ کرده که باب میل آقایان نیست؟ در سازمان اکثریت و ضیافت اخیر آن -کنگره- اتفاقی افتاده که خواب به چشم عده‌ای حرام شده؟ توده‌ای‌ها به خانه ۱۶ آذر بازگشته و تابلوی حزب را بالا برده‌اند که چنین وحشتی ایجاد شده؟ زمان به عقب، به سال ۱۳۵۸ و آن ماجراجویی‌های فاجعه‌بار بازگشته و بازهم حزب توده مزاحم است؟ کشف تازه‌ای شده که در زندان‌های جمهوری اسلامی و یا در زندان فرمانداری نظامی کودتای ۲۸ مرداد نشده بود و حالا شده؟ حلوای لنگرانی را به بازار آورده‌اند که تا نخوری مزه آن ندانی؟ چه شده؟

در همین دوران بارها از راه‌توده خواسته شد که در این باره اظهارنظر کند و به برخی ادعاها و حوادث پاسخ بدهد. نه تنها از ما خواستند پاسخ بدهیم، بلکه برخی اطلاعاتشان را هم در اختیار راه‌توده گذاشتند. حتی دوستانی از سازمان اکثریت چنین خواستی را با ما مطرح کردند و خواستند تا نظمان را در باره این یورش تبلیغاتی و ادعاهائی که می‌شود بدهیم. حتی از ما پرسیدند که چرا نویسندگان نشریه "نامه مردم" در برابر این تبلیغات سکوت اختیار کرده‌اند، اینها که بلدند جزوه علیه راه‌توده منتشر کنند، چرا در برابر این حملات سازمان یافته و هماهنگ علیه حزب توده ایران سکوت کرده‌اند؟

از آنجا که کوتاه‌ترین پاسخ باز می‌گردد به پرسش آخر، یعنی روش و منش نویسندگان و منتشر کنندگان "نامه مردم"، بسیار مختصر از **جزء می‌رویم به کل**.

واقعیت تلخ آنست که بخشی از خمیرمایه تبلیغاتی، که اینگونه از هر طرف متوجه حزب توده ایران و بویژه راه‌توده، سازمان نوید، فعالیت و سیاست حزب توده ایران در دوران پس از انقلاب و سوء استفاده بی‌شرمانه از ماجرای نمایش‌های زیر شکنجه در تلویزیون جمهوری اسلامی شده، باز می‌گردد به مشی و سیاست تبلیغاتی که در نشریه نامه مردم دنبال می‌شود. بنابراین، آنها به چه کسی و به چه چیز پاسخ بدهند؟ که هر پاسخی به آنها، پاسخ به خویش است!

## سابقه و ریشه‌های ماجرا

مختصر و مفید اینکه، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و در آستانه این رویداد تلخ و بسیار مهم برای بشریت، ستون‌های نا استوار خانه ایمان و اعتقاد عده قابل توجهی از طرفداران ایرانی سوسیالیسم - از جمله جمعی از توده‌ایها - نیز فرو ریخت و سقف خانه باورهایشان بر خاک فرود آمد. این فروریزی دو پدیده را با خود به همراه آورد. عده‌ای عزلت‌گزیدند و نشستند در حاشیه را به حضور در متن ترجیح دادند، که همچنان نیز ادامه می‌دهند و عده‌ای دیگر که تعدادشان به مراتب کمتر اما ادعاهایشان فراوان‌تر از گروه اول بود گریبان چاک داده و علیه گذشته خویش، حزب خویش، سازمان خویش و رفقای خویش وارد میدان شدند. شاید بهترین نام برای آنها "توب‌های مهاجرت" باشد! آنها واقعیاتی را که مانند هر تشکل و سازمان دیگری - از چپ تا راست - در حزب توده ایران هم وجود داشت با چاشنی خصومت و دشمنی آلوده ساختند، سیاست پس از پیروزی انقلاب حزب را ابتدا منحرف و سپس تا مرز خیانت اعلام داشتند و در اوج سرگیجه و سرگردانی ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی و یک تازی حاکمیت جمهوری اسلامی (عمدتاً همین جبهه ائتلافی کنونی علیه اصلاحات در ایران) و رکود و جمود نسبی جنبش مردم، حزب در

اسکندری و پرونده سازان تاریخ شفاهی، که دنباله کار را گرفتند را نیز شامل شود. دفاع آنها از نویسنده کتاب خانه دائی یوسف، با این مفهوم دفاع از خویش است.

**نزدیکی سازمان اکثریت به حزب توده ایران و پذیرش مشی توده‌ای، نه تنها از هم سرنوشت شدن سازمان فدائیان خلق با مجاهدین خلق جلوگیری کرد، بلکه هویتی برای این سازمان فراهم ساخت که تنها در کنار حزب و با ادامه مشی توده‌ای می‌تواند باقی بماند و این سرمایه‌ایست برای جنبش چپ ایران که نباید از دست برود!**

این نکته پنهانی نیست که ما- 'راه‌توده'- با آقای نگهدار اختلاف مشی و تفاوت نگرش داریم و بویژه نسبت به دور شدن ایشان در مهاجرت، از خط مشی و سیاست سازمان اکثریت در سال‌های روند وحدت با حزب توده ایران در داخل کشور و سرگذشتی که سازمان مذکور در سال‌های پس از فروپاشی اتحاد شوروی طی کرد انتقادات جدی داریم، اما این اختلاف نظر و دیدگاه اجازه نمی‌دهد ما با خیالی آسوده تماشاچی توطئه باشیم. جرم ایشان (نگهدار) از نظر آقای امیرخسروی و مازیار بهروز آنست که مشی توده‌ای حزب توده ایران در سال‌های ابتدای پیروزی انقلاب و پس از یک دوره ماجراجویی و خام‌اندیشی رهبری این سازمان، بویژه در سال ۵۸ را پذیرفته است. جرمی که اگر عادلانه قضاوت شود، نه تنها جرم نیست، بلکه افتخار و خدمت ایشان در آن سال‌ها به سازمان اکثریت نیز هست، چرا که از هم سرنوشت شدن سازمان اکثریت با سازمان مجاهدین انقلاب خلق جلوگیری کرد. نه تنها این خدمت در دفتر سیاسی ایشان و همفکران ایشان در رهبری وقت سازمان مذکور در آن سال‌ها ثبت است، بلکه شهرت کنونی سازمان اکثریت نیز همچنان ناشی از یافتن هویت و شناسنامه توده‌ای و آغاز وحدت با حزب توده ایران است. در غیر اینصورت سازمان مذکور اگر سرنوشت سازمان مجاهدین خلق را هم پیدا نمی‌کرد، شهرت و نقشی در حد انواع سازمان‌های فدائی بیرون آمده از دل سازمان چریک‌های فدائی خلق را می‌داشت. سازمان‌هایی که حتی اگر تعداد افراد وابسته به آنها چند برابر سازمان اکثریت هم بشود و یا شده باشد و حتی مواضع واقع بینانه‌تری هم در برابر حوادث ایران اتخاذ کنند باز هم اعتبار توده‌ای سازمان اکثریت را پیدا نمی‌کنند؛ و این همان **گرفتاری لاعلاجی** است که سازمان راه‌کارگر و خرده ریزهای دیگر گرفتار آند و به روی خود نمی‌آورند! اتفاقاً یکی از فصول و شاید تنها فصل قابل توجه کتاب آقای مازیار بهروز نشان دادن ظرفیت‌های اندک و جنبال‌های بزرگ سازمان‌های چپ و یا موسوم به چپ و مخالف حزب توده ایران است. البته، مازیار بهروز این را نمی‌خواهد بنویسد، بلکه از لابلای نوشته‌هایش بیرون می‌آید، بویژه در آن فصولی که نقش و موقعیت حزب توده ایران در انقلاب را حقیر و کوچک جلوه می‌دهد و اسامی و نقش سیاسی و دانش داشته و یا نداشته سیاسی-ایدئولوژی دیگران را بزرگ! (۸) از نظر ما، آنها که تاکنون با جسارت سخن نگفته‌اند مرتکب اشتباه شده‌اند و اگر سکوت را ادامه دهند اشتباه بزرگتر را مرتکب شده‌اند. انتقادی که از نظر ما، در این زمینه خاص به آقای نگهدار وارد است همین است؛ یعنی کم جسارتی در دفاع شجاعانه از گذشته! ما جای ایشان بودیم با جسارت می‌نوشتیم:

واقع بین در خارج از کشور! فاجعه کنفرانس برلین از درون این انفعال، سرگیجه سیاسی و بی خبری بیرون آمد و حاصل آن تنها بنام حزب موسمی کمونیست ایران، مجاهدین خلق، پناهجویان جدیدی که دنبال مدرک برای پذیرش پناهندگی می‌گردند و یا سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی که در میان آنها نفوذ داشت و همگی با شعار "مرگ برتوده‌ای" در داخل و خارج سالن کنفرانس به وحدت شعار و عمل رسیده بودند ثبت نیست، بلکه به حساب ایشان و حزب دمکراتیک مردم ایران هم نوشته شده است. در این کارنامه تلاش برای جدا کردن سازمان اکثریت از حزب توده ایران و کندن این شاخه از درخت توأمند انقلاب و جنبش کنونی مردم و ضربه به هویت و سابقه و اعتبار آن در میان آرمان خواهان مذهبی و ملی-مذهبی ایران و فاصله گیری این سازمان از چپ مذهبی ایران نیز ثبت است. همچنان که سهم و نقش آن‌ها، در کنار آقای حسن نزیه و دیگرانی که امضای مشترک پای بیانی‌ها می‌گذاشتند، در اعلامیه‌های تحریم چند انتخابات بزرگ و اصلاحی سال‌های اخیر ثبت است.

ما امیدواریم آقای منصور تاراجی، روزنامه نگار قدیمی و صاحب اعتبار ایرانی مقیم پاریس که سرگرم تدوین کتاب چند جلدی انقلاب ایران و نقش سازمان‌های سیاسی در آنست، در فصل مربوط به دهه ۷۰ جنبش چپ در مهاجرت به این مسائل با دقت و وسواس بیشتری بپردازد تا امثال آقای مازیار بهروز که سششان به خیلی از مسائل قد نمی‌دهد و از نشستن پای صحبت چند تن، گزارش ضد توده‌ای "شورش‌های آرمانخواه" را پایان نامه تحصیلی خود کرده با گذشته و حال ایران بیش از گلایه‌ها و ادعاهای پدر خویش و چند گفتگو کننده متعلق به سازمان‌های چریکی قبل از انقلاب و به حاشیه خزیده با وی آشنا شوند.

## اعتراف گیری

متهم ساختن فرخ نگهدار به جاسوسی برای اتحاد شوروی و آسمان و ریسمان را به هم بافتن برای گرفتن اعتراف از ایشان، که در شماره‌های اخیر نشریه راه‌آزادی به قلم آقای امیرخسروی منتشر شده، ادامه همان روش و منشی است که شادروان ایرج اسکندری را به کام خویش کشید و اکنون در کنار آقای امیرخسروی دست پروردگان ایشان در سوئد نیز آن را دنبال می‌کنند و علاوه بر کتاب "خانه دائی یوسف" مشغول ویراستاری آثار دیگری در همین زمینه‌ها نیز هستند! کاری که آقای مهدی پرتوی در تهران و در سایه نوشته‌های کم مایه آقای مازیار بهروز کرده است.

در آغاز بدعت اعتراف گیری و تاریخ شفاهی نویسی در مهاجرت، با استناد به گفته‌های ایرج اسکندری که تا پاسی از شب، او را خسته و نیمه بیدار و تحت فشار روحی، زیر رگبار پرسش‌ها گرفته و صدایش را ضبط کردند، کتاب خاطرات برای وی تنظیم و منتشر کردند. خواستند هم ریشه او را زده باشند و هم ریشه حزب را از خاک بیرون کشیده باشند، با این تصور که میدان برای آنها خالی خواهد شد! (۸)

وقتی، امروز و در برابر این اشاره ناکافی و نارسای آقای فرخ نگهدار که در باره کتاب "خانه دائی یوسف" گفته است «**کار اطلاعاتی کرده‌اند**» نشریه راه‌آزادی و بابک امیرخسروی سراسیمه از خود واکنش نشان می‌دهند، در واقع از مرور گذشته خویش در مهاجرت و رفتن در انزوای بیشتر بی‌مناکند. از آن بی‌مناکند که این انگشت اشاره نگهدار، سرانجام با وضوح بیشتری و توسط کسان دیگری اعتراف گیران از ایرج

مبارزه کردید و در دشمنی با حزب توده ایران و تیشه به ریشه چپ آن کاری را ادامه دادید که جمهوری اسلامی نتوانسته بود در داخل کشور تمام کند؟ و در ادامه هم، واخوردگانی را که مدت‌ها در آنسوی دیوار برلین ضبط صوت بدست گرفته و یا در جیب می گذاشتند و با این و آن صحبت می کردند و صدایشان را یواشکی ضبط می کردند پروبال دادید تا وسائل کارشان را ترقی داده و تبدیل به دوربین فیلمبرداری کرده و با **حرف‌های هوائی** برای حزب و جنبش چپ **تاریخ شفاهی** تهیه کنند. هر ادعا، شنیده و استنباط شخصی خود و اطرافیان خویش را مستندات تاریخی حزب توده ایران معرفی کنند.

شاید خود بزرگ بینی، گریز از گذشته، شتاب برای مطرح بودن و یا حتی برخی عدم تعادل‌های روحی زمینه ساز این نوع عمل‌ها و روش‌ها بوده و هنوز هم باشد، اما در اینجا هم پیش از آنکه بدنبال کشف پیچیدگی‌های روحی-روانی انسان‌ها باشیم، باید ببینیم حاصل این شیوه‌ها چه بوده و به سود کی تمام شده؟

**تهیه تاریخ شفاهی، فیلمبرداری ویدیویی از افراد و ضبط صدای آنها، ادامه همان عمل خطا و نادرستی است که موسسین حزب دمکراتیک مردم ایران با ضبط صدای زنده یاد ایرج اسکندری باب کردند و کسانی آن را در جوف این حزب ادامه دادند. این شیوه، ادامه همان شوهای تلویزیونی زیر شکنجه بود که عده‌ای در مهاجرت - آگاه و نا آگاه - آن را پی گرفتند!**

در اینجا هم با صراحت و بدون رودربایستی باید گفت: بخش‌هایی از آنچه را جمهوری اسلامی در یورش به حزب توده ایران، بدلیل دست نیافتن به همگان نتوانسته بود در زندان بدست آورد تا بر مبنای آن، همه را شناسائی و دستگیر کند و یا علیه حزب توده ایران تبلیغات را پررنگ‌تر کند، در مهاجرت و از درون همین حزب‌سازهای، تاریخ نگاری‌ها، مصاحبه‌ها و گفتگوها و حتی اخیرا از طریق بحث‌های جاری در شبکه «پارتاگ» سعی می‌کند بیرون آورد. این فقط نیاز سازمان‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی نیست، دست‌هایی از دوردست‌ها نیز در این کار دراز است. همین دست‌ها و در ادامه چند ساله همین توطئه هنوز هم، با مقالات تحریک آمیز، با اطلاعات جعلی و با اطلاعات غلط و گاه با چاشنی بخشی از یک واقعیت قلب شده می‌کوشند دارندگان اطلاعات کامل‌تر را تحریک به ورود به میدان پاسخگوئی و تصحیح اشتباهات کنند تا از این طریق بر اطلاعات خود بیافزایند. مقالات اخیر آقای احمدی در راه‌آزادی، نمونه کاملی از این ترفند است و قطعاً نباید در این دام افتاد. به نظر ما کوشش آقای قلیچ‌خانی در مجله آرش، انتشار کتاب "خانه‌دائی یوسف"، مصاحبه با فعالان جنبش چریکی دهه ۵۰ و در بوق و کرنا کردن مناسبات درون سازمانی این فعالان، انتشار کتاب داس و یاس آقای سرکوهی، مقالات آقای امیرخسروی که با استقبال در روزنامه‌های حکومتی در داخل کشور نیز منتشر شده و ۰۰۰ آب به همین آسیاب می‌ریزد. یک قاشق واقعیت را در یک سطل دروغ و بی‌خبری ریخته و شربت حقیقت تاریخی را به بازار می‌آورند که شربت شهادت چپ است! نام این کار اگر "توطئه" نیست، پس چیست؟

«من می‌خواستم اعضای سازمان‌مان فن اطلاعاتی را بیاموزند، مانند هر حزب و سازمان سیاسی دیگر که نیازمند این فن است. درد این نیست که من نامه نوشته و چند نفر را گفته‌ام آموزش اطلاعاتی بدهید، درد آنست که چند هواپیما مامور و کارگزار شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا را به کابل منتقل کرده و حکومت تشکیل داده‌اند! درد آنست که مشاور ارشد امنیتی کاخ سفید (که لایه هیچ آموزش امنیتی در عمرش ندیده) سرنوشت افغانستان را در قلب پایتخت این کشور بدست گرفته‌است و من تاکنون ندیده‌ام و نخواهم دید در نشریه راه‌آزادی و به قلم آقایانی که نامه من را حمل به جاسوس بودنم کرده‌اند در باره سرنشینان این دوهواپیمای مامور و کارگزار افغانی منتقل شده به افغانستان چیزی بنویسند! من در نشریه آرش ندیده‌ام و نخواهم دید که به سراغ عده‌ای بروند و مجموعه مقالات و مصاحبه‌هایی را در باره افغانستان و آینده‌ای که برای ایران رقم می‌زنند تهیه و منتشر کنند. درد اینست! من چگونه بپذیرم که شما دغدغه استقلال سازمان‌های سیاسی را دارید؟ کفستان را درآورید و تکان بدهید تا ریگ‌ها از آن بیرون بیاید!»

## در آن سال‌ها

در سال‌های آستانه فروپاشی اتحاد شوروی و سپس ادامه آن در دوران پس از فروپاشی، آقایان در مهاجرت - البته نه با شکنجه بلکه با ترفندهای دیگر و مناسب مهاجرت و دوران شکست و عقب نشینی - همان را توانستند با چند تن از باقیمانده‌گان رهبری سالخورده حزب توده ایران بکنند، که اگر در یورش به حزب گرفتار شده بودند و در زندان بودند بازجوه‌های زندان اوین و زندان ۳ هزار و در زیر شکنجه با آنها می‌کردند. ایرج اسکندری از نظر توده‌ایها، قربانی بزرگ چنین خیانتی است، که بعدها سرنوشت چند تنی از مهاجرین سالخورده و قدیم نیز به همت آقای احمدی به همین قربانگاه برده شدند و از آنها به سبک فیلمبرداران زندان اوین فیلم ویدیویی تهیه و صدایشان ضبط شد و این توطئه در سیر تکاملی خود با گرفتن نوار ویدیویی از چند زندانی از مرگ جسته و به خارج از کشور آمده ادامه یافت و نام این اعتراف گیری، که ادامه یورش به حزب توده ایران و اعتراف زیر شکنجه بود را، از بیم تداعی شوهای تلویزیونی گذاشتند "تاریخ شفاهی". کاری که اکنون آقای قلیچ‌خانی، که خود از نخستین قربانیان ابتکار "پرویز ثابتی" معاون سیاسی ساواک شاهنشاهی برای اعتراف‌های تلویزیونی بوده‌است، به بهانه کنکاش در مناسبات درون سازمانی ادامه می‌دهد و قربانیانی نه در قواره تاریخی ایرج اسکندری، بلکه لاقدر فل در قد فرخ نگهدار جستجو می‌کند.

ما هرگز نمی‌خواهیم کسی را متهم به عمل سازمان یافته و هدایت شده کنیم. چنین اتهاماتی مستلزم اسناد و مدارکی است که ما در اختیار نداریم، اما در باره شیوه کار و نتیجه آن می‌توانیم نظر بدهیم. ما می‌گوئیم، اگر هدف حزب سازی و مبارزه بود، اگر هدف تدوین مشی و سیاست بود، اگر هدف راه و روش دیگری بود و با راه ارانی شروع کردید تا به راه آزادی رسیدید، کدام برگ زرین تحلیلی و کدام موضع گیری بموقع و کدام رهنمود قاطع و واقع بینانه را در این سال‌ها داشتید و با آن به کمک مردم در ایران رفتید؟ اعلامیه‌های مربوط به انتخابات مجلس پنجم که آن را تحریم کردید، اعلامیه انتخابات دوم خرداد که توصیه به رای سفید کردید و خود را آماده مرحله دوم انتخابات نشان دادید، موضع گیری در برابر دهها حادثه داخلی و جهانی را که در همین راه‌آزادی منتشر کرده‌اید دوباره مرور کنید تا ببینید حزب ساختید و



## امیر خسروی

وقتی روزنامه اطلاعات با گشاده روئی و گشاده دستی کامل مقالات آقای امیرخسروی علیه کیانوری و مشی و سیاست حزب در دوران انقلاب را بصورت پاورقی در ایران منتشر می‌کند تا خون به دیده توده‌ای‌ها بیاورد و چپ مذهبی را بصورت غیر مستقیم زیرضربه ببرد و در عوض حاضر به انتشار یک خط از پاسخ مشروح و مفصل کیانوری به ایشان نمی‌شود، نباید بدنبال سرنخ گشت؟

آقای دعائی و روزنامه اطلاعات، گفتن حقایق مربوط به حزب توده‌ایران در طبعشان نیست و صد البته پاسخ کیانوری به امیرخسروی را منتشر نمی‌کنند، اما کیانوری می‌نویسد که این پاسخ‌ها را برای بابک امیرخسروی هم فرستاده است. حیرت آور است که آقای امیرخسروی هم مانند حجت‌الاسلام دعائی نه تنها این پاسخ‌ها را منتشر نمی‌کند تا قضاوت همگانی باشد، بلکه تاکنون خبر دریافت این نوشته‌ها را هم به روی خود نیاورده است. همین است که باید با صراحت و بدون رودربایستی پرسید: **شما بدنبال روشنگری تاریخی هستید یا ریشه زنی تاریخی؟** حجت‌الاسلام دعائی دمکرات است برای مقالات امیرخسروی علیه کیانوری، اما دمکرات نیست برای انتشار پاسخ کیانوری به امیرخسروی، نه تنها او نیست، بلکه خود آقای امیرخسروی که بنیانگذار حزب دمکراتیک مردم ایران است نیز همانقدر دمکرات است که حجت اسلام دعائی!

## دعوا بر سر چیست؟

اما، در پشت همه این زحماتی که آقایان به ما می‌دهند و عرضی که از خود برده‌اند، برای جمعی از آنها دلائل و انگیزه‌های دیگری، غیر از توده‌ای ستیزی سیاسی مطرح است، که در راس همه آنها باخت سیاسی و بر باد رفتن سرمایه‌ایست که در سال‌های گذشته با شعاری تازه به میدان آورده بودند. در پشت انتقاد از استالین، خائنانه توصیف کردن سیاسی و مشی حزب توده‌ایران در برابر انقلاب ۵۷ و حاکمیت برآمده از آن تا قبول خیرخواهی امپریالیسم امریکا!

بدین ترتیب، یک سر دعوا به جنبش کنونی و پنبه شدن همه رشته‌هایی است که آقایان در این سال‌ها به هم بافتند نیز وصل است. مسئله اینجاست که مشی و سیاست حزب توده‌ایران، علیرغم ضربات سنگینی که به پیکره و رهبری آن وارد آمد، بعنوان واقع‌بینانه‌ترین مشی و سیاست در چهار ستون جنبش کنونی مردم ایران به حیات خود ادامه می‌دهد؛ نه تنها ادامه می‌دهد که به سپر فولادین جنبش تبدیل شده است. **بخشی از درد در اینجاست!**

**آنها که در مجله آرش، نشریه راه‌آزادی، سازمان راه‌کارگر و با انتشار کتاب داس و یاس آقای سرکوهی دنبال جاسوس اتحاد شوروی می‌گردند، چرا در باره انتقال دو هواپیما کارگزار از امریکا به افغانستان برای تشکیل دولت چیزی نمی‌نویسند؟**

درد اینست که تئوری بافی‌های آقایان با واقعیات جامعه همخوانی نیافت! درد اینست که با هر حادثه‌ای در داخل کشور به چپ و

در این تلاش‌ها هیچ دغدغه‌ای برای جنبش مردم، برای جنبش چپ و برای مبارزه وجود ندارد، که اگر بود و وجود داشت، حداقل بخش اندکی از آن را صرف بدست آوردن اطلاعات از درون حاکمیت جمهوری اسلامی و افشای آن می‌کردند تا کمکی به جنبش مردم کرده باشند. آنها با ادعاهای بزرگ بزرگ، نه به جان حاکمیت، بلکه به جان جنبش افتاده‌اند. آنها می‌کوشند، در عین توجیه و اخوردگی و رنگ عوض کردن خویش، دیگرانی را هم بدنبال خود بکشند تا تنها نمانند. می‌کوشند بدنه چپ ایران آن را در بزنگاه بسیار مهم کنونی فلج کنند تا نتواند روی حوادث تاثیر بگذارد. فاجعه کنفرانس برلین و سرگیجه و بی‌خبری فعالان جنبش چپ در برابر آنچه دارو دسته محسنی ازهای و حسین شریعتمداری با استفاده از وابستگان سعیدامامی (مجری قتل‌های زنجیره‌ای) در خارج از کشور سازمان دادند، حاصل همین توطئه و منفک و بی‌خبرنگهداشتن چپ خارج از کشور از تحولات داخل کشور، بمباران اعتقادات و امیدهای آنان، پاشیدن تخم بی‌اعتمادی در درون سازمان‌ها و تیره ساختن روابط آنها با یکدیگر است. اگر نام این کار توطئه نیست، آقایان قلیچ خانی، امیرخسروی، سرکوهی و دیگران بفرمایند چیست؟

## آقای سرکوهی

همه اعضای کنونی کانون نویسندگان ایران می‌دانند و اطلاع هم داشتند که فرج سرکوهی در سال‌های پیش از ماجرای بازداشت در فرودگاه مهرآباد تهران و سپس حضور در فرودگاه مهرآباد و آن مصاحبه مضحک با معاون سیاسی وقت وزارت اطلاعات و امنیت "سعیدامامی" ملاقات‌هایی داشته‌است. این ملاقات‌ها عمدتاً در ارتباط با فعالیت‌های مطبوعاتی وی و ارتباط‌هایش با اعضای کانون نویسندگان بوده‌است. حق نداریم از ایشان بپرسیم شما که اینگونه وسط میدان آمده‌اید و داس دور سر خود می‌چرخانید تا هر کس دم پرتان آمد ساق پایش را بزنید، چرا در تمام آن دورانی که داخل و خارج تشنه یک خبر از سعیدامامی خودکشی شده بودند یک خط در این باره ننوشتید؟ حتی اگر طرح صورت او را هم به یک نقاش می‌دادید تا بکشد، این طرح به پربیننده‌ترین طرح مجلات داخل و خارج کشور تبدیل می‌شد. چرا نکردید؟ چرا در باره بحث‌های خود با سعیدامامی و کسانی که در آن حضور داشته‌اند چیزی نمی‌نویسید؟ شما که طبع داستان پردازی هم دارید، چرا آنالیز شخصیتی ایشان را نمی‌کنید؟ تا وقتی داس و یاسی منتشر نشده بود، می‌شد اینگونه توجیه کرد که می‌خواهد در حاشیه امن بماند، اما حالا که از حاشیه امن بیرون آمده‌اید چرا نمی‌نویسید؟ چرا یک مصاحبه نمی‌کنید و در باره این مناسبات و مسائلی که فی‌مابین گذشت چیزی نمی‌گوئید تا همگان با این شخصیت و اندیشه‌ها و سخنانش در جلسات خصوصی بیشتر آشنا شوند و هتل‌های محل ملاقات امنیتی‌ها را بیشتر بشناسند؟ درباره آن مصاحبه فرودگاه مهرآباد، آنها که نوشتند و بدست شما دادند، مذاکراتی که برای قرائت متن شد، پیش از رسیدن به فرودگاه، پس از انجام مصاحبه و بازگشت به زندان و دیدار احتمالی دوباره با سعیدامامی نباید چیزی نوشت؟ خواننده ندارد؟ چرا باید جزئی را دوباره اعدام کرد؟ مناسبات امنیتی‌ها با هم و با دگراندیشان پرجاذبه‌تر از داس و یاس نیست؟

شاید یک روز یکی از چهره‌های سرشناس کانون، که ما صلاح نمی‌دانیم نام وی را در اینجا ذکر کنیم بتواند در باره این دانسته‌های فرج سرکوهی دهان باز کند!

و شناخت مردم از حاکمیت و ۰۰۰ است که مشی توده‌ای است. به همین دلیل است که مخالفان اصلاحات و مافیای قدرت و پول امروز نگاه نمی‌کنند که این نامه مردم است که فلان مواضع را دارد و یا راه‌توده‌است که فلان مواضع را اتخاذ کرده‌است، بلکه نگاه می‌کنند به مواضع گیری‌های جاری در تشکل‌های طرفدار اصلاحات و منسجم‌ترین و آرمان‌گراترین مذهب‌یون را که واقع‌بینانه سخن می‌گویند و عمل می‌کنند متهم می‌کنند به توده‌ای بودن! برای مخالفان انقلاب ۵۷ و مخالفان جنبش کنونی و خائنین به انقلاب ۵۷ که در حاکمیت جمهوری اسلامی جای گرفته‌اند مشی توده‌ای خطر است و با آن کار دارند. آنها بدرستی و با شم قوی طبقاتی خود فهمیده‌اند اگر این مشی هرچه بیشتر جا بیفتد و توده‌ای تر شود مقابله با آن دشوارتر خواهد شد.

این آن بیم و هراسی است که اعضای ارکستر ضد توده‌ای مهاجرت، سازهای بادی خود را به صدا در آورده‌اند و با تمام قدرتی که دارند در آن می‌دمند. گوش‌خراش است و بیش از چند دقیقه نمی‌توان شنید!

### چه باید کرد؟

همان چند دقیقه‌ای که گوش کرده‌ایم کافی است، بگذارید گوش همدیگر را ببرند. برخلاف آن خیال خام که تکلیف حزب و سازمان و جنبش را تصور می‌کرد و می‌کند در مهاجرت رقم می‌زدند و می‌زنند، تکلیف نهائی همه این ادعاها، اتهامات، تاریخ‌سازی‌ها، پرونده‌سازی‌ها، دشمنی‌های کور و خود بزرگ‌بینی‌ها، شفاهی و کتبی‌اش در ایران و در بطن جنبش مردم ایران روشن می‌شود. به همین دلیل به همه کسانی که در این مدت از راه‌توده خواسته‌اند تا پیرامون کارزار تبلیغاتی جدید علیه حزب توده ایران و جنبش چپ ایران نظرش را بدهد توصیه می‌کنیم: اگر وقت، انرژی و توانی برای کار، مبارزه و فعالیت سیاسی دارید، اگر دل در گرو مردم ایران و سرانجام میهن دارید، اگر مهر عزیزان در خاک خفته "خاوران" را همچنان در دل دارید ذهن، وقت و انرژی خود را صرف جنبش داخل کشور کنیم. خود را به جنبش گره بزنیم و از هر راه و طریق ممکن به آن کمک کنیم. جدال بی‌پایان و سرانجام را بگذارید برای همان‌ها که دور هم جمع شده‌اند و می‌گویند چپ باید قمر بر فرق خود فرود آورد!

گذشته‌ای که امروز به یک جنبش وسیع توده‌ای تبدیل شده، افتخار است و ما به آن می‌بالیم. دل گرفته، اما استوار، آنقدر باید ایستاد تا ز غبار بیابان مهاجرت بتوان رخت به میهن بر بست!

### پی‌نوشت‌ها:

۱- سخنرانی جنجال برانگیز نماینده کوه‌دشت در مجلس ششم از فراکسیون مخالف اصلاحات، که نبوی را توده‌ای خطاب کرد.

۲- مازیار بهروز فرزند جهانگیر بهروز از نویسندگان نشریات وابسته به حزب توده ایران در سال‌های پیش از ۲۸ مرداد است. جهانگیر بهروز بعد از کودتای ۲۸ مرداد از حزب فاصله گرفت و در حاشیه سیستم کودتائی دربار شاهنشاهی و بهره‌گیری از مناسباتی که با امیر عباس هویدا نخست وزیر دربار شاهنشاهی داشت برخی فعالیت‌های مطبوعاتی را ادامه داد. کتاب شورشیان آرمانخواه، پایان نامه تحصیلی مازیار بهروز در امریکاست که مهدی پرتوی آنرا در ایران از انگلیسی به فارسی ترجمه و ویراستاری کرده‌است!

راست افتادند. دنده چپ این سینه شرحه شرحه نیز یک روز گفت پرچم‌های سرخ را بالا بکشید که انقلاب شد (تحصن کوی دانشگاه) و روز دیگر از "انسداد و شکست" اصلاحات داد سخن داد، شرکت کنندگان از ایران کنفرانس برلین را جاسوس جمهوری اسلامی و شکنجه‌گر و مامور تیر خلاص معرفی کرد و حالا یواشکی زیر نامه دادخواست آزادی آنها از زندان را امضاء می‌کند، ابراهیم یزدی و رهبران نهضت آزادی را متهم به ملاقات‌های محرمانه با آیت‌الله یزدی در قوه قضائیه و گدائی آزادی فعالیت کردند و زمانی که به آنها یورش برده شد تازه از خواب غفلت پریدند، انتخابات را تحریم کردند اما مردم پای صندوق‌ها رفتند، اشتباهات طرفداران خط آیت‌الله خمینی را در راس افشاگری‌های باصطلاح ضد ارتجاعی خود قرار دادند اما در داخل کشور دیدند جنبش زیر پرچم آیت‌الله خمینی به مقابله با ارتجاع برخاسته، به انقلاب ۵۷ یورش برده و آن را تمام شده و شکست خورده و حتی یک اشتباه تاریخی ارزیابی کردند اما در داخل کشور دیدند یک جنبش برای دفاع از آرمان‌های آن شکل گرفته، گفتند «همه حاکمیت سروته یک کرباسند» و حالا معلوم شده چنین نیست و حتی کاخ سفید امریکا هم به دو گانگی و چند گانگی حاکمیت اعتراف کرده، گفتند سیاست حزب توده ایران اشتباه بود و باید از دولت موقت حمایت می‌شد و حالا می‌بیند افراد بسیار موثر همان دولت امروز از همان نقطه‌ای با جنبش حرکت می‌کنند که حزب توده ایران حرکت از آن را در همان ابتدای پیروزی انقلاب توصیه کرد. **دعوی اصلی اینجاست!** دعوا اینجاست که کانون نویسندگان کنونی هم، کار را از همانجا دوباره شروع کرده که حزب توده ایران در ابتدای پیروزی انقلاب می‌گفت باید از آنجا شروع کرد و هنوز وابستگی و یا علاقمندانی به این کانون که در خارج از کشور بسر می‌برند ایراد می‌گیرند که چرا آخرین بیانیه کانون با "بنام ایزد دانا" شروع شده‌است؟ اختلاف آنجاست که داخل کشوری‌ها به جنبش وصل شده‌اند و خارج کشوری‌ها هنوز سرگردانند و در اروپای سر سبز، حزب سبزه‌ها برای ایران برپا کرده‌اند!

ما هرگز نمی‌خواهیم بگوئیم در سیاست، تبلیغات، زیاده روی در برخورد با افراد و شخصیت‌ها و بطور کلی مشی حزب توده ایران در سال‌های پیروزی انقلاب اشتباه و نقص وجود نداشت، داشت، همانگونه که تشکیلات و سازماندهی آن داشت و باید از آنها برای امروز و آینده درس گرفت، اما بحث نه بر سر جزئیات عملی یک سیاست، بلکه بر سر تحلیل کلی جامعه، انقلاب، حاکمیت و مبارزه اجتماعی و واقع بینی سیاسی است، که در این عرصه دقیق‌تر از هر سازمان و حزب سیاسی ایران، حزب توده ایران اوضاع را دید و گفت! و آری بسا اگر چپ‌روی‌ها، ماجراجوئی‌ها، سقوط برخی سازمان‌های سیاسی و شخصیت‌های سیاسی در چاله‌هایی که برای دشمنی ورزیدن با حزب توده ایران پیاپی کنده می‌شد نمی‌افتادند و فشار سنگینی از این نظر بر حزب وارد نمی‌آمد اشتباهات و نواقص کار کمتر هم می‌بود.

بنابر همه قرائن و شواهد، یورش جدید تبلیغاتی که علیه حزب توده ایران و سیاست نزدیکی سازمان فدائیان اکثریت به حزب توده ایران در سال‌های اول پیروزی انقلاب می‌شود ریشه در پتکی است که جنبش کنونی مردم ایران بر سر خیال پردازانی که مدعی شناخت جامعه ایران هستند وارد آورده‌است. این جنبش نه رهبری حزب توده ایران را دارد و نه هدایت کنندگان حکومتی و غیر حکومتی آن عضو حزب توده ایرانند، اما مشی و روشی که جنبش از آن سود می‌برد همان مشی و روش توده‌ای و برخاسته از واقعیت جامعه، توازن نیروها، نبرد درونی حاکمیت، میزان آگاهی

## ملاحظات در باره مهدی پرتوی و ادعاهائی که می‌شود

۳- مهدی پرتوی از فعالان محافل سیاسی کوچک اواخر دهه ۴۰ و محفل مطالعاتی "زنده دل" در آغاز دهه ۵۰ است. فارغ التحصیل زبان انگلیسی است و در آغاز دهه ۵۰ جزوه "ماتوئیسیم" را ترجمه کرد. در سال ۱۳۵۰ با تهم شرکت در محفلی که زیر نظر یکی از کارگران با سابقه چاپخانه‌های تهران کارهای مطالعاتی می‌کرد بازداشت و ۱۱ ماه در زندان شاه بود. در این محفل رحمان هاتفی نیز حضور داشت که وی نیز به همین جرم بازداشت و به همین مدت محکوم و زندانی و همه اعضای محفل پس از طی دوران محکومیت آزاد شدند. در نیمه سال ۱۳۵۳ به گروهی پیوست که رحمان هاتفی بنیانگذاری کرده و ادامه انتشار نشریه "بسوی حزب" را بعنوان میراث باقی مانده از هوشنگ تیزابی برعهده گرفته بود. در این دوران هوشنگ تیزابی که نزدیک‌ترین و قدیمی‌ترین یار و یاور رحمان هاتفی بود، توسط ساواک در تهران ترور شده بود. او را نیمه جان زیر شکنجه بردند اما موفق به گشودن زبان او نشدند و هوشنگ تیزابی برای همیشه خاموش شد. تیزابی نه در باره هاتفی سخنی گفت و نه در باره سعید آذرنگ، دوست و همفکر دیگر خود. پس از دو شماره "بسوی حزب" که عمدتاً شامل مقالات تحلیلی و برخی اخبار افشاگرانه بود و چند ماه یکبار بصورت مخفیانه منتشر و پخش می‌شد، رحمان هاتفی به کمک چند تن از بازماندگان محفل سال ۴۹-۵۰، از جمله مهدی پرتوی گروه "آذرخش" را بنیانگذاری کرد و اخبار و سلسله یادداشت‌هایی را برای "رادیو پیک ایران" ارگان رادیویی حزب توده ایران ارسال داشت. حماسه خسروگلرخی و زندگینامه هوشنگ تیزابی از جمله این یادداشت‌ها بود که در کنار اخبار پنهان محافل دربار شاهنشاهی و حکومت شاه رادیو پیک را به فعال‌ترین و به روزترین رادیوی فارسی زبان مخالف دربار شاهنشاهی تبدیل کرد و بسیاری از محافل دانشجویی و روشنفکری ایران - حتی مخالفان حزب توده ایران - به برنامه‌های آن جلب شدند. او فضای نوین جامعه را به درون رهبری حزب توده ایران، که سال‌ها بود از جامعه دور و در مهاجرت بودند برد. بعدها شیرین‌ترین خاطرات دو زنده یاد بهرام دانش و امیرنیک آئین نقل لحظاتی بود که یادداشت‌های هاتفی از ایران به اروپا و از اروپا به تحریریه رادیو پیک ایران می‌رسید. چند مقاله تحقیقی در باره بابک و جنبش خرمدینیان و جنبش مزدک که همگی بخش‌هایی از تحقیقات برباد رفته هاتفی در جریان یورش ساواک به خانه‌اش در سال ۵۰ بود نیز از رادیو پیک ایران پخش شد. تمامی این مقالات و نامه‌هایی که توسط هاتفی به رادیو پیک نوشته می‌شد امضای "آذرخش" را داشت و با همین نام نیز از رادیو و تحت عنوان گروه آذرخش پخش شد. در داخل کشور نیز، در کنار "بسوی حزب" اعلامیه‌های گروه آذرخش همراه با اخبار افشاگرانه‌ای که از رادیو پیک نقل می‌شد و در واقع بیشتر آنها را قبلاً هاتفی برای پیک فرستاده بود منتشر شد. در آستانه خاموش شدن صدای رادیو پیک ایران که ضربه کمرشکنی بود برای حزب و جنبش انقلابی مردم ایران، هاتفی در جستجوی نامی برای انتشار یک خبرنامه داخلی که بتواند اخبار را زودتر در داخل کشور پخش کند و در صورت قطع صدای رادیو پیک جانشین آن شود طی نامه‌ای پیشنهاد خود را از طریق دکتر

"تاک من" در سوئد با رهبری حزب در میان گذاشت. زنده یاد کیانوری که بعنوان مسئول کار در ایران این نامه‌ها و ارتباطها را دریافت می‌کرد و با داخل کشور در ارتباط بود، از این پیشنهاد استقبال کرد و رادیو پیک در پیام کوتاهی، در بخش پیام‌های داخل کشور خطاب به گروه آذرخش گفت: «نام نوزاد را "نوید" بگذارید» به این ترتیب نشریه "نوید" توسط گروه آذرخش در داخل کشور کار انتشار خود را آغاز کرد و بتدریج جانشین "بسوی حزب" شد و نام آذرخش نیز در حاشیه نام "نوید" قرار گرفت. از آنجا که هیچ ارتباطی در گروه آذرخش متمرکز نبود و ارتباطها بصورت حلقه‌ای سازمان داده شده بود، مهدی پرتوی همراه با کسانی که خود با آنها در ارتباط بود مسئولیت بخش فنی نشریه را برعهده گرفت. مسئولیتی که تا پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ ادامه یافت و او با دقت و وسواسی کم نظیر این امر را پیش برد. حلقه هاتفی ارتباط‌های خود را داشت، همچنان که حلقه سعید آذرنگ و دیگران ارتباط‌های مستقل خود را داشتند و هیچ حلقه‌ای به هم وصل نبود. به این ترتیب و برخلاف تلاشی که جمهوری اسلامی و دشمنان و مخالفان حزب با استفاده از موقعیت کنونی و ضعف‌های مهدی پرتوی در زندان می‌کنند تا پرتوی را رهبر گروه نوید اعلام کنند، رهبری مستقیم فکری سازمان نوید با هاتفی بود و حلقه ارتباطی مستقل خود را نیز مانند دیگر کادرهای این سازمان در اختیار داشت. حتی برای نمونه یک مقاله و تحلیل در نشریه نوید یافت نمی‌شود که پرتوی آن را نوشته باشد، زیرا شاخه او مسئول چاپ نشریه بود و حتی تدارک و خرید وسائل مربوط به چاپ نیز بر عهده حلقه‌ای دیگر بود که پرتوی به آن وصل نبود. البته، او در تمام موضع‌گیری‌های سیاسی مورد مشورت قرار می‌گرفت، که نحوه و جزئیات آن در این توضیح مختصر ضروری به نظر نمی‌رسد. نخستین ارتباط با گروه منشعب، انتقال نامه و یادداشت "حیدری بیگوند" از درون خانه‌های تیمی سازمان چریک‌ها و ابتکار ادامه این ارتباط تماماً با رحمان هاتفی بود و تنها پس از طی مراحل اولیه مهدی پرتوی نیز در جریان آن قرار گرفت. نقل وانتقالات سازمانی از گروه منشعب به سازمان نوید و سپس اجرای قرارهای تماس و بحث و مذاکره با گروه منشعب نیز همگی زیر نظر رحمان هاتفی انجام شد و البته مهدی پرتوی نیز در بخش‌هایی از این ارتباطها فعال بود؛ از جمله انتقال یک تن از گروه منشعب به چاپخانه نوید، که در حوزه عمل و فعالیت حلقه مهدی پرتوی بود. انتقال چندتن از نخستین رابطین گروه منشعب به خارج کشور و کور شدن حلقه ارتباطها، برای حفظ امنیت و مصونیت سازمان نوید نیز با پیشنهاد رحمان هاتفی و موافقت رهبری حزب انجام شد، که البته در این ارتباط نیز مهدی پرتوی مورد مشورت بود و حتی در کار این انتقال‌ها نیز بسیار دقیق و موظف عمل کرد. در همان دوران و بویژه از سال ۵۵ به بعد که نشریه نوید به نان شب جنبش دانشجویی-روشنفکری ایران تبدیل شده و در مناطق کارگر نشین و کارخانه‌های ایران نیز پخش مخفیانه می‌شد، چنان ناباورانه به این تحرک حزب توده ایران در داخل کشور می‌نگریستند که ابتدا عده‌ای مدعی شدند نوید را ساواک منتشر می‌کند تا عده‌ای را دور خود جمع کرده و ماجرای عباس شهریاری تکرار شود و عده‌ای نیز که برخی چهره‌های ملی در قید حیات نیز جزو آنها بودند، بی اعتقاد به امکان فعالیت در زیر چتر گسترده ساواک می‌گفتند نوید در سفارت شوروی چاپ می‌شود. این هر دو نظر، پیش از هر چیز به شکست ناپذیر بودن ساواک، قدر قدرت بودن شاه و شکست‌های پیاپی کارهای چریکی- تروریستی دهه ۵۰ باز می‌گشت که حزب توده ایران با آن مخالف بود و هر نوع تحولی را جز از

طریق آگاهی مردم از ماهیت حکومت و به حرکت در آمدن توده‌های مردم بی‌فایده می‌دانست.

این نکات، مگر بخش‌های کور آن که بدلیل به چنگ نیفتادن برخی فعالان نوید کورمانده، اطلاعاتی نیست که جمهوری اسلامی و تشکیلات امنیتی آن نداشته باشند و اتفاقاً باید به هدف این سازمان‌های اطلاعاتی برای سکوت در باره این واقعیات و دامن زدن و تشویق به قلب آنها و تبلیغ پرتوی به رهبر سازمان نوید مشکوک بود. قلب واقعیاتی که همراه با کینه‌ای کور و مالیخولیایی در نوشته‌های اخیر آقای حمید احمدی و تحت عنوان تحقیق و تاریخ شفاهی در نشریه راه‌آزادی منتشر شده‌است و اگر برخی افشاگری‌ها نشود امثال وی بتدریج مدعی خواهند شد ساواک، سازمان سیا و ام‌ا‌وی. ۶ انگلستان رهبر نوید بودند! نظیر همان ادعائی که آقای امیرخسروی و آذرنور درباره انگلیسی بودن کیانوری می‌کنند و تازه فارغ‌التحصیل شده دانشگاه ۰۰۰ امریکا "مازیار بهروز" هم آن را در پایان نامه تحصیلی اش تکرار کرده است!

اگر در باره ارتباط‌های هاتفی با محافل روشنفکری ایران، درباره همین ارتباط‌ها با برخی از شریف‌ترین و استوارترین توده‌ایهای باقی مانده پس از کودتای ۲۸ مرداد که هاتفی به یک نمونه آنها در زندگینامه گل‌سرخ با شیفتگی تمام اشاره می‌کند و در واقع نقش مهمی در رسیدن هاتفی به حزب توده ایران داشت، اگر در باره بحث‌های طولانی هاتفی با آقای "عباس میلانی" نویسنده کتاب "هویدا" در باره تاریخ ایران و در رد مائوئیسم که میلانی با مانیفست آن از خارج به داخل کشور بازگشته بود، اگر در باره بسیاری از مسائل مرتبط با هاتفی و برخی مسائل مربوط به سازمان نوید سخن گفته و نوشته نمی‌شود بنا بر ملاحظاتی است، که احتمالاً مخالفان کینه توز حزب توده ایران و سنگر عوض کردگان با مطالب تحریک آمیزی که منتشر می‌کنند قصد اطلاع از این مسائل و اطلاعاتی را دارند که هاتفی با خود به دیار شهدای حزب توده ایران برده است. مهدی پرتوی در پلنوم ۱۶ حزب توده ایران که در آستانه پیروزی انقلاب تشکیل شد همراه با رحمان هاتفی غیابا به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد و هیات تحریریه محدود "نوید" در همین پلنوم عضو هیات تحریریه نامه مردم شدند. در پلنوم ۱۷ این دو به عضویت هیات سیاسی انتخاب شدند و در عین پلنوم رحمان هاتفی را به سردبیری ارگان مرکزی حزب "مردم" انتخاب کرد. بعدها، پس از توقیف ارگان مرکزی حزب و اشغال دفتر حزب در خیابان ۱۶ آذر، کار بازسازی تشکیلات تهران به رحمان هاتفی سپرده شد. روزی ۱۵ ساعت مطالعه انکته‌های حزبی، تفکیک و درجه بندی دوباره اعضای حزب و حوزه‌ها و تقسیم تشکیلات تهران به سه بخش متناسب با شرایط نوینی که پیش آمده بود و ۰۰۰ بخش‌هایی از کار، بیکار و موقعیت و ظرفیت رحمان هاتفی بود. او در این دوران مسئول دوم تشکیلات کل تهران بود و خود آماده اجرای طرح جدید تشکیلاتی و بدست گرفتن کل تشکیلات تهران می‌کرد، که یورش به حزب مانع اجرای این طرح و تصمیم شد. همین مسئولیت‌ها، بخوبی نشاندهنده اعتبار و ابتکار تشکیلاتی و سازمانی هاتفی است. تجربه‌ای که از رهبری سازمان نوید بدست آمده بود و می‌رفت تا در تشکیلات جدید و شرایط جدید به کار گرفته شود.

ما نه قصد پاسخ به کسی را داریم، نه این بحث‌ها را گره گشای مشکلات جنبش مردم می‌دانیم و نه آنقدر کم تجربه‌ایم که در دام برخی ترفندها برای باز کردن سفره اطلاعات گرفتار آئیم. در این ارتباط تنها خواستیم اشاره‌ای بسیار کوتاه و گذرا کرده باشیم تا هم بخش اندکی از

دین خود را ادا کرده باشیم و هم گوشه اندکی از بی‌اطلاعی مدعیانی را نشان داده باشیم که نیمه بیدار بر باد صبا مشق تاریخ چپ و تاریخ شفاهی حزب توده ایران را می‌نویسند. مدعیانی که گوئی بازگشت رژیم شاهنشاهی را گمان برده‌اند و به امید قبول توبه و حتی یافتن اجازه خزیدن به درون لباسی که در گذشته برتن داشته‌اند و یا یافتن اجازه راه انداختن یک حزب صورتی در داخل ایران خود را به آب و آتش می‌زنند. آنها، که پیش از یورش به حزب و فروپاشی اتحاد شوروی ادعاهای دیگری داشتند، کار پرونده سازی را با گزارش نویسی علیه چند جوان دانشجوی نیروی دریائی که پیش از انقلاب ۵۷ همراه آنها شده بودند شروع کردند و با پرونده‌سازی برای اولین سفیر جمهوری اسلامی در مسکو "مکری"، که اگر بدلیل دوستی قدیمی‌اش با آیت‌الله خمینی نبود آبی بسا سرش در دادگاه‌های انقلاب اسلامی برپا می‌رفت، با سروگوش آب دادن در دفتر **ابوالحسن بنی‌صدر**، با پرونده‌سازی برای یکی از قدیمی‌ترین و شریف‌ترین روزنامه‌نگاران ایران، زنده یاد "داوود نوروزی" در مهاجرت و در آلمان دمکراتیک ادامه دادند و با ضبط صدا و تصویربرداری ویدئویی از امثال **سیدروغنی** و **فریبرز بقائی** این حرفه را پی‌گرفتند و بی شک این حرفه را ادامه نیز خواهند داد. تفاوت نمی‌کند در چه حزبی، علیه چه کسی و در چه رژیم! شاید یک روزی تاریخ شفاهی **بابک امیرخسروی**، **فرهاد فرجاد** و **محمد تقی برومند** هم بیرون بیاید! همچنان که ممکن است اگر سببی که در آسمان می‌چرخد در دامان آنها فرو نیاید تاریخ شفاهی -هوائی "داریوش همایون" را هم منتشر کنند و ۰۰۰

۴- پرویز قلیچ‌خانی فوتبالیست دهه ۵۰ در رژیم شاهنشاهی است که کیهان ورزشی او را آقای گل ایران اعلام کرد. پس از اعلام این آقائی ساواک به سراغش رفت و زندانی شد. پس از اندک مدتی در یک شوی تلویزیونی شرکت کرد و طلب پوزش. او از نخستین قربانیان شوهای تلویزیونی در ایران بود، که پرویز ثابتی معاون سیاسی ساواک شاهنشاهی آن را بدعت‌گذاری کرد و جمهوری اسلامی دنباله روی کرده و تکامل بخشید!

۵- شعرزیبای "وارتان سخن نگفت" سروده شادروان احمدشاملو و در ستایش این کارگر توده‌ای از اقلیت ارمنه ایران.

۶- حمید احمدی در آستانه یورش به حزب توده ایران سرگرد نیروی دریائی بود. پیش و در آستانه انقلاب ۵۷ به حزب توده ایران پیوست و در مهاجرت، پس از مدتی از حزب خارج شد و در برابر آن قرار گرفت. یک سلسله تحقیقاتی در باره سوسیال دمکراسی و جنبش چپ در ایران کرده‌است که پیش از او آقای "علی شاکری" در این زمینه‌ها آثاری دارد. او تحقیقات خود را همراه کرده‌است با دشمنی و ستیز با تاریخ و موجودیت حزب توده ایران که نمونه آخر آن سلسله مقالاتی است که در نشریه راه آزادی منتشر کرده‌است. در همین مقالات اخیر اشاره به گفتگو با فریبرز بقائی کرده و مسائلی را از قول ایشان طرح کرده‌است که توضیحاتی را پیرامون این مورد در همین شماره راه‌توده می‌خوانید.

۷- آقای احمدی در مقاله خود مسائلی را در ارتباط با جاسوسی به سود اتحاد شوروی مطرح کرده است که ما تصور می‌کنیم پاسخ روشن خود کیانوری در این زمینه برای کسانی که بدنبال حقیقت باشند و نه دنبال شائناز و ایجاد وحشت در دل دیگران قانع کننده باشد. این پاسخ را هم در همین شماره راه‌توده می‌خوانید.

اینکه تشکیلات آنها از تشکیلات امنیتی دربار و تیمور بختیار کمتر نبوده و نیست.

واقعیت درست خلاف این ادعاهاست و حزب توده ایران بعد از انقلاب اساساً سازمان نظامی نداشت. آن سازمان نظامی که خسرو روزبه در راس آن بود و شادروان کامبخش و زنده یاد سرهنگ سیامک در بنیان‌گذاری نقش داشتند، اولاً به برخی ارتباط نظامی‌های دوران رضاشاه با یکدیگر و با کامبخش باز می‌گشت و برای خود یک کمیته رهبری (در حد کمیته مرکزی) داشت که با یک حلقه ارتباطی و با یک رابط به بخشی از رهبری حزب توده ایران وصل بود. (تا حدودی نظیر تشکیلات نظامی افسران وابسته و هوادار دو شاخه پرچم و خلق در حزب دمکراتیک خلق افغانستان که قیام نظامی ثور را رهبری کردند، دولت داوود را سرنگون و در کنار حزب دمکراتیک خلق افغانستان نخستین دولت دمکراتیک را در این کشور تشکیل دادند. این افسران نیز تشکیلات مستقل خود را داشتند. اخیراً همین نکته را ژنرال قادر بعنوان رهبر قیام افسران افغانستان در ماه ثور، در خاطرات خود تشریح کرده‌است؛ یعنی استقلال تشکیلات نظامی و یافتن فرصت خنثی سازی کودتای داوود علیه پارلمان وقت افغانستان، که با دستگیری رهبران و کادرهای درجه اول حزب دمکراتیک افغانستان آغاز شده بود و می‌رفت تا حمایت حکومت پاکستان، عربستان سعودی و انگلستان را جلب کند. سازمان نظامی مورد بحث در افغانستان، با تجربه‌آموزی از تعلق‌های سازمان نظامی حزب توده ایران در ۲۸ مرداد ۳۲ قیام کرد و بلافاصله پس از تسلط بر اوضاع رهبران حزب را که در زندان داوود بودند آزاد و در کنار آنها حکومت جدید را تشکیل داد. تصمیم برای ورود به صحنه و قیام نظامی‌ها در کمیته رهبری تشکیلات نظامی و در مشورت سریع و دشوار اعضای این کمیته با یکدیگر گرفته شد، درحالی‌که رهبری حزب (از جمله سلطانی کشمند و ببرک کارمل در زندان بودند.) اینکه سیر تحولی سازمان نظامی حزب توده ایران در دهه ۳۰ چگونه بود، قیام افسران خراسان و تشکیل دولت خودمختار آذربایجان چه تاثیری بر آن گذاشت و یا گذشته آن چگونه به گروه موسوم به ۵۳ نفر وصل بود، در اینجا موضوع بحث و تحلیل نیست؛ موضوع اصلی آن است که بدقت روشن شود که حزب توده ایران، پس از انقلاب سازمان نظامی نداشت. عده‌ای از نظامیان که در دوران نوجوانی خود در دهه ۳۰ گرایش به حزب داشتند و در جریان ضربات سازمانی به تشکیلات نظامی حزب مصون مانده بودند، با حفظ ایمان و اعتقاد خود، پس از انقلاب به حزب مراجعه کردند، از جمله سرهنگ کبیری، سرهنگ عطاریان و ناخداافضلی و چندتنی دیگر. نظامیان ارشدتری به نسبت آنها و یا هم‌تراز آنها نیز مانند سرلشکر مقربی و برادران حسینی (هر دو سرهنگ ارتش)، از سازمان نظامی حزب در دهه ۳۰ در ارتش باقی مانده بودند که با کمال تأسف در اواخر سلطنت پهلوی و در آستانه انقلاب ۵۷ ساواک و ضد اطلاعات ارتش به کمک سازمان‌های جاسوسی انگلیس و آمریکا توانستند آنها را شناسایی کرده و به میدان تیرباران بفرستند. آنها را متهم به جاسوسی برای اتحاد شوروی کردند.

از نسل جدید کشور نیز تعدادی از نظامیان که مانند همه مردم ایران وارد صحنه سیاسی شده بودند و گرایش توده‌ای پیدا کرده بودند به حزب مراجعه کردند و البته چند تنی هم در آستانه انقلاب (یک تا دو سال قبل از پیروزی انقلاب) تماسی در حد معرفی خود با نورالدین کیانوری در

۸- بخش مشروحی از تحقیقات مازیار بهروز در کتاب شورشیان آرمانخواه اطلاعاتی است که از در باره گروه‌های کوچک چپ پیش و پس از انقلاب جمع کرده‌است. دو نکته در این ارتباط قابل توجه است. نخست آنکه آقای مازیار بهروز بصورتی تحریک آمیز از عملیات چریکی-تروریستی ستایش می‌کند و حزب توده ایران را در سایه این ماجراجویی‌ها قرار می‌دهد (امری که طی سال‌های گذشته طرفداران اصلاحات بشدت در پی جلوگیری از تکرار آن در جنبش دانشجویی کشورند و جناح راست جمهوری اسلامی در پی تحقق آن و تکرار دهه ۶۰) و دوم گریز از پرداختن به سیاست همه جانبه حزب در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی از یک طرف و تبلیغ فاجعه بار بودن پیوستن سازمان فدائیان اکثریت به حزب توده ایران. البته در بطن این دو تلاش، مسائلی در باره محفل گرائی و بحث‌های فلج کننده در سازمان چریک‌های فدائی خلق و دیگر گروه‌های کوچک مشابه آن در سال‌های پس از انقلاب مطرح می‌شود که در نوع خود قابل توجه است. قابل توجه است به این دلیل که همین محفل گرائی و غرق شدن در بحث‌های بی‌پایان عملاً توان حرکت و مانور سیاسی را از این سازمان گرفته و پیوسته مانع اتخاذ شعار و سیاست روز در آنها شده‌است. این شاید یگانه فصل قابل توجه کتاب "شورشیان آرمانخواه" مازیار بهروز باشد.

## پس از پیروزی انقلاب

# آیا حزب توده ایران "سازمان نظامی" داشت؟

حتی پیش از بحث‌هایی که اخیراً راه‌افتاده و در این شماره راه‌توده به آن‌ها پرداخته شده نیز سؤال می‌شد که آیا حزب توده ایران پس از پیروزی انقلاب سازمان نظامی داشته‌است؟ آیا نظامیانی که اعدام شدند و معدود نظامیانی که پس از یورش به حزب توده ایران موفق به خروج از کشور شده‌اند عضو چنین سازمانی بوده و یا مبتکر تشکیل چنین سازمانی در حزب بوده‌اند؟

از دو سو و با دو هدف- نه در داخل کشور، بلکه در خارج از کشور و نه از جانب توده‌ای باقی مانده‌ها بلکه از جانب از سنگر گریخته‌ها- ادعا می‌شود که حزب توده ایران، پس از پیروزی انقلاب یک سازمان نظامی داشته و رهبری و هدایت آن نیز در اختیار آقای مهدی پرتوی بوده‌است.

۱- عده‌ای با ادعای وجود سازمان نظامی و با توجه به سوابق مبارزاتی سازمان نظامی حزب توده ایران در سال‌های دهه ۳۰ می‌کوشند برای خویش موقعیتی ویژه دست و پا کنند و به نوعی خود را ادامه دهنده آن سازمان معرفی کنند.

۲- دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی هم با همین ادعا و یا سکوت در برابر این ادعاها از یکسو تبلیغ می‌کنند که حزب توده ایران با ترتیب دادن یک سازمان نظامی در صدد کودتائی شبیه کودتای افغانستان بود و به همین دلیل به آن یورش برده شد و از سوی دیگر می‌کوشند قدر قدرت بودن خود را در حد فرمانداری نظامی سرتیپ تیمور بختیار نشان دهند و

بود. حتی در این بخش، همه حلقه‌های نوید در دوران پیش از انقلاب به تشکیلات آقای مهدی پرتوی وصل نشد، که شرح آن را ضروری نمی‌دانیم. اینکه در جریان بازسازی تشکیلاتی حزب که طرح آن از فروردین ۶۱ به اجرا گذاشته شد و رحمان هاتفی آن را برعهده گرفته بود چه تغییراتی در مجموعه تشکیلات و از جمله حوزه‌های نظامیان هوادار حزب قرار بود داده شود و حتی عده‌ای از آنها تا تماس‌های بعدی و فردی از شرکت در حوزه‌ها معاف شوند و... نیز موضوع بحث نیست. در اینجا فقط این توضیح در برابر پرسش‌هایی که در باره سازمان نظامی حزب می‌شود ضرورت داشت. مسئله‌ای که تاکنون چند بار نیز بصورت پراکنده در راه‌توده مطرح شده بود. از جمله در ارتباط با همکاری سرهنگ کبیری در کنار حجت‌الاسلام ریشه‌ری و حدس و گمان‌هایی که ریشه‌ری نمی‌توانست در باره گرایش‌های توده‌ای و فکری وی زنده باشد و قرار هم نبود که کبیری با ریشه‌ری در باره حزب بحث کند، بلکه امر انقلاب و جنگ و دفاع از کشور باید پیش برده می‌شد که او شایسته‌ترین وظیفه ملی خود را در این عرصه انجام داد و در میدان تیرباران نیز خطاب به اسدالله لاجوردی همین را با شهامت کامل گفت. یادش همیشه گرامی باد. همین نکات را حتی کیانوری در مصاحبه‌هایی که بعد از سال ۶۸ و در فرصت‌هایی که بدست آمد با برخی روزنامه‌های داخل کشور مطرح کرد و گفت که نظامی‌ها هم مثل همه مردم ایران در انقلاب سیاسی شده بودند و خیلی طبیعی بود که بخشی از آنها گرایش به سیاست و مشی حزب پیدا کنند و بخواهند به حزب ما بپیوندند. ما آنها را در حوزه‌های حزبی مخصوصی که برای آنها تشکیل داده بودیم وصل کردیم.

آلمان دمکراتیک ارتباط برقرار کرده بودند، که از این جمله‌اند آقای حمید احمدی که به توصیه عمومی خود که از چهره‌های استوار توده‌ایست به کیانوری معرفی شده بود. این افسران، چون نمی‌توانستند در حوزه‌های معمولی حزبی شرکت کنند و به صلاح موقعیتشان نبود در حوزه‌های دو، سه و گاه چهار نفره سازمان داده شدند و دستور کار حوزه‌های آنها نیز هیچ تفاوتی با دیگر حوزه‌های حزبی نداشت: مرور اخبار، تحلیل اوضاع و شرایط، مطالعه نشریات حزبی و طرح سئوالات و دریافت پاسخ‌ها. البته اگر خبری و اطلاعاتی هم از محیط کار خود (مانند توده‌ای‌های غیر نظامی در حوزه‌ها)، نظرات مردم، استیباط‌های اجتماعی خود داشتند در این حوزه‌ها طرح می‌کردند. نه دفتر رمزی در کار بود و نه تمرکز تشکیلات مخفی نظامی‌های یک پادگان و یا یک واحد و یا تقسیم آنها به رشته‌های نظامی که در آن تخصص داشتند و یا در آن خدمت می‌کردند. حتی نظامیانی نظیر افضل، کبیری و عطاریان به این دلیل که در موقعیت حساس کار و خدمت می‌کردند و امکان تشکیل حوزه حزبی برای آنها وجود نداشت، ارتباط با آنها فردی بود. همین وضع در برخی شهرستان‌ها نیز وجود داشت. حتی نظامی‌ها را بعنوان مسئول حوزه (به مفهوم رابط با تشکیلات و یا رهبری حزب) تعیین نکرده بودند و همان کادرهایی که در سازمان نوید بودند و بعنوان رابطین این حوزه‌ها تعیین شدند. از آنجا رحمان هاتفی و دیگران به کارها و امور دیگر حزبی مشغول شده بودند، عمده ارتباط‌های جدید برای سازماندهی به آقای مهدی پرتوی واگذار می‌شد و او هم ارتباط با نظامی‌ها را بین کادرهایی که حلقه تشکیلاتی خود در دوران قبل از انقلاب در سازمان نوید داشت واگذار می‌کرد. البته چند تنی هم از حلقه‌های دیگر سازمان نوید برای همین کار در اختیار وی گذاشته شده

**بی حیائی برخی سنگر عوض کردگان فراتر از گمانی است که بر آنها می‌رفت!**

## چه کسانی و چرا اتهامات شکنجه‌گران علیه حزب توده ایران را تکرار می‌کنند؟

حزب توده ایران هر گاه در صحنه فعالیت علنی و قانونی بوده، با تبلیغات وابستگی به اتحاد شوروی به جنگ آن رفتند و آنگاه که توانستند به آن یورش ببرند، اتهام جاسوسی را هم به این وابستگی اضافه کردند. با مخالفان سیاسی، دشمنان و یورش برندگان به حزب توده ایران، که پیوسته با خارج کردن آن از صحنه سیاسی کشور مقدمات خیانت به میهن، غارت مردم و سرکوب آزادی‌ها را فراهم ساخته‌اند با زبانی در خور این خیانت باید صحبت کرد، که تاکنون نیز شده و در آینده نیز خواهد شد. این درد بیرونی است، اما در دوران اخیر و بویژه پس از فروپاشی اتحاد شوروی خنجری از پشت هم بر پهلوی حزب و توده‌ای‌ها فرود آمد. این خنجر را کسانی به پهلوی توده‌ای‌ها فرو کردند که چند سالی و حتی چند دهه‌ای خود در صفوف حزب توده ایران و در کنار توده‌ای‌ها بودند. گذشته‌ها نیز کسانی از صفوف حزب توده ایران جدا شدند و به راهی دیگر رفتند، حتی روبروی حزب ایستادند و انتقادات سنگینی را به سیاست، مشی، سازمان، افراد آن و گذشته آن وارد آوردند، اما در مهاجرت اخیر و بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی ماجرا رنگ و بوی زننده دیگری به خود گرفت. از درون خود حزب، کسانی همان حرف‌هایی را تکرار کردند که شکنجه‌گران جمهوری اسلامی و کودتاچی‌های ۲۸ مردادی زیر تازیانه توده‌ای‌ها را می‌خواستند وادار به آن کنند و آن نبود مگر جاسوسی. به این ترتیب، بی حیائی جدانشدگان از حزب، در مهاجرت ناشی از یورش اواخر سال ۶۱ و اوائل سال ۶۲ از مرزهایی فراتر رفت که بدشواری گمان آن می‌رفت.

همه توده‌ایها و تمامی وجدان‌های سیاسی- از هر گروه و سازمان سیاسی- بخاطر دارند که بهانه یورش به حزب توده‌ایران "جاسوسی برای اتحاد شوروی" عنوان شد. آنها که نمی‌توانستند بگویند با انقلاب مخالفند، با بخشی از نظرات اقتصادی و اجتماعی آیت‌الله خمینی و با آزادی‌ها مخالفند، مانند همه موارد مشابه جهانی، برای رسیدن به دروازه‌های گشوده خیانت به منافع ملی و غارت کشور، از این روزنه عبور کردند. سخن با آنها که می‌خواستند به این دروازه برسند، سخنی است چنان در خور، که یک ملت باید به آن بدهد، که می‌دهد، اما با آنکه خنجر را از پشت به پهلو فرو کرده‌است چگونه باید سخن گفت؟

به آنکه، سخن اسدالله لاجوردی، حسین شریعتمداری، سعید امامی، حاج‌حبیب‌الله عسگرولادی، اسدالله بادامچیان، علی‌اکبر پرورش، مصباح یزدی، هاشمی رفسنجانی، حجت‌الاسلام ریشه‌ری، علی فلاحیان و دیگران و دیگران را تکرار کرده و کیانوری و حزب توده‌ایران را متهم به جاسوسی می‌کند با چه زبانی باید سخن گفت؟

ماجرا و داستان سرائی انتقال اطلاعات مربوط به یک هواپیمای شکاری بمب‌افکن امریکائی با نام "اف ۱۴۰" که گویا کیانوری بدست آورده و در اختیار شوروی گذاشته نمونه و شاید برجسته‌ترین نمونه‌ای باشد که بعنوان جاسوسی حزب توده‌ایران و کیانوری برای اتحاد شوروی مطرح می‌شود. این را در ابتدای یورش برندگان به حزب توده‌ایران مطرح کردند و بعدها که از روزنه یورش به حزب عبور کردند و برگردیده انقلاب سوار شدند دیگر در باره این اتهام نیز چیزی نگفتند زیرا اساس و پایه نداشت و صرفاً یک ادعا بود. پس از افتادن آب‌ها از آسیاب و پایان شکنجه‌ها و فیلم برداری از رهبران حزب توده‌ایران در زندان اوین و حسینه آن، بتدریج حتی این امکان را دادند تا در برابر این اتهام کیانوری نیز اگر حرفی دارد، فارغ از شکنجه بگویند. او در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی، همین اتهام را با صراحت کامل مطرح و رد کرد و به زبانی که ممکن بود، گفت آنچه را واقعیت داشت. او گفت که افسانه "اف ۱۴۰" اولاً جاسوسی نبود و اصلاً دنبال نشد و نیمه کاره رها شد. اما آنها که از پشت خنجر به پهلوئی حزب فرو کرده و می‌کنند همان سخنان زیر شکنجه را مینا قرار داده و کاسه داغ تر از آش شده‌اند. از این فراتر، به دوران پیش از انقلاب بازگشته و افسانه‌هایی را از آن دوران در ذهن خود می‌پروراند، که احتمالاً انگیزه آن باید جلب آغوش امریکا باشد، حال به هر قیمتی! بویژه آنکه خواب بازگشت رژیم سلطنتی را هم دیده باشند.

یکبار دیگر، برای آنها که در پی حقیقت تاریخی هستند، به نقل از مصاحبه نورالدین کیانوری با روزنامه جمهوری اسلامی، که در ۱۴ قسمت و در سال ۱۳۷۱ در این روزنامه منتشر شد و راه‌توده نیز در شماره اسفند ۱۳۷۱ خود خلاصه‌ای از آن را منتشر کرد، بخش‌هایی را گزین و تنظیم کرده‌ایم که در زیر می‌خوانید.

## مصاحبه نورالدین کیانوری با روزنامه جمهوری اسلامی در سال ۱۳۷۱

# نه ما جاسوس بودیم و نه افضلی

\_\_ دلایل شکست و فروپاشی؟

**کیانوری:** کتابهایی در اختیار ما بوده، که این کتابها را افراد مختلف درباره تاریخ کمونیسم در ایران و حزب توده و فعالیت و عملکرد آن نوشته‌اند. اینقدر این انتقادات نسبت به حزب کمونیست و حزب توده ایران خصمانه و با دروغ و توهین و ابهام توأم شده، که «اشتباهات اصلی ما» در آن گم شده است. ما نمی‌گوئیم اشتباه نکرده‌ایم، آن کسی که کار کرده حتماً اشتباه هم می‌کند، ما هم اشتباهاتمان را قبول کرده‌ایم و هم با تفصیل دلایل آن را تشریح کرده‌ایم، ولی اینقدر این خصومت‌ها شدید است، که فکر کردم بالاخره یک پاسخی هم باید به اینها داد.

— در باره شکست کمونیسم؟

**کیانوری:** کمونیسم، آنطورها که شما می‌گوئید در دنیا شکست نخورده است. ببینید این یکی از اشتباهات مطبوعات ما است، که عین امپریالیسم تبلیغ می‌کنند و از فروپاشی کمونیسم دم می‌زنند. در صورتی که چین، ویتنام، جمهوری دموکراتیک خلق کره، کوبا و احزاب کمونیست دنیا به همان قوت خود باقی هستند.

— یعنی شما پرونده کمونیست را بسته تلقی نمی‌کنید؟!

**کیانوری:** من این (حوادث شوروی و بلوک شرق) را یکی از شکست‌های تاریخی کمونیسم می‌دانم، مثل شکست‌هایی که چندین بار در تاریخ

کشورهای سوسیالیستی حلقه بسته‌ای از نظر اطلاعات ایجاد کردند. شاید فکر می‌کردند، اگر کمتر اطلاعات بدهند، کمتر ضربه می‌خورند. لذا بر اساس همان فکر نتوانستند یک روال منطقی و عادی را در خبردهی و پوشش خبری ایجاد کنند. من در واقع ۷۸ سال دارم و چهار زبان خارجی می‌دانم، فارسی را هم اگر حساب کنید می‌شود پنج زبان. آلمانی، روسی، فرانسه و انگلیسی. البته انگلیسی را نمی‌توانم تکلم کنم، ولی می‌خوانم و می‌فهمم، این زبان را در زندان یاد گرفته‌ام. در این خانه با همسرم زندگی می‌کنم، غیر از مطالعه و گوش دادن به اخبار رادیوها، غروب‌ها کمی تلویزیون هم نگاه می‌کنم، بخصوص بعضی از برنامه‌های کودکان را که با مزه است. برنامه‌های تلویزیون آنقدر توخالی است، که واقعاً وقت تلف کردن است.

— در باره کتاب خاطرات

نگارش خاطرات من چند ماه بیشتر به طول نینجامید. بخشی از این خاطرات متعلق به زمان حال است، یعنی تا سال ۱۳۶۱ که ما به زندان افتادیم. بعد از این سال خاطراتی هست که بعد از مرگ من منتشر خواهد

شد.

- امام نظرشان این بود که مارکسیسم به پایان رسیده و این را در نامه به گرباچف هم تذکر دادند.

**کیانوری:** آنچه که من عقیده دارم این است که ارزیابی امام از این که مارکسیسم به انتهای خط رسیده است، یک ارزیابی دقیق نبوده است. باید گفت که مارکسیسم به نتیجه‌اش نرسیده، این درست نیست که بگوییم به انتهای خط رسیده است. مارکسیسم چه می‌گوید؟ مارکسیسم خیلی ساده می‌گوید «مبارزه کار با سرمایه» تا دنیا هست، مبارزه کار با سرمایه هست و این تا آخر دنیا وجود دارد. از سه اصل مارکسیسم یکی از آنها اصل فلسفی است که بر پایه مادی دور می‌زند.

- مردم بجای اصل ماده‌گرائی فلسفه مارکسیسم به مذهب روی آورده‌اند.  
**کیانوری:** اصولاً اگر به دنیا نگاه کنید می‌بینید که گرایش به مذهب و افراد اجرا کننده مراسم مذهبی کم هم شده است. شما ببینید، الان از لحاظ اقتصادی دنیا دو قطبی است، یا «کاپیتالیسم» و یا «سوسیالیسم» است؛ فقط از لحاظ سیاسی - اقتصادی نه از لحاظ ایدئولوژی. اینکه شما بگوئید سوسیالیسم یعنی مارکسیسم و مارکسیسم یعنی بی دینی درست نیست. سوسیالیسم یعنی مبارزه با سرمایه‌داری و در اینجا مسئله مذهب اصلاً مطرح نیست. البته، هم‌زیستی با مذهب همیشه بوده است، بجز موارد زیاد روی‌های بی‌ربطی که در دوران استالین شد.

اصلاً در برنامه حزب کمونیست مارکس مبارزه با مذهب وجود ندارد! ما با مذهب مبارزه نداریم! ما با سرمایه‌داری مبارزه داریم، همیشه اعتقادات مذهبی هر کسی در قلب خودش است.

- اشتباهات حزب و پیروی از اتحاد شوروی؟

**کیانوری:** ما در سیاست‌های خودمان در موارد گوناگون اشتباه کردیم، که از جمله آنها تأیید اشغال افغانستان است. اشغال نظامی افغانستان اصلاً قابل توجیه نیست. حزب کمونیست اتحاد شوروی و بقیه هم این را پذیرفتند که اشغال افغانستان اشتباه عمیق برزنف بوده است. آندروپف مخالف فرستادن ارتش به افغانستان بود. خود گرباچف هم در اوایل گفته بود که در موقع تصمیم به این کار، آندروپف که رئیس "کا-گ ب" بود، با اطلاعاتی که داشته مخالف فرستادن نیرو به افغانستان بوده است.

خط همیشگی ما عبارت از دو چیز است، مبارزه علیه امپریالیسم و مبارزه برای توده زحمتکش. این خط در دوران‌های مختلف رنگهای مختلف گرفت. در دوران جنگ دوم جهانی، امپریالیسم حاکم بر ایران انگلستان بود ولی انگلستان بعنوان متفق شوروی علیه نازی‌ها می‌جنگید، ما خطر نازی‌ها را بعنوان بزرگترین خطر دنیا می‌دانستیم. به این ترتیب ما در این دوران پر تلاطم، سیاست‌هایی اتخاذ کردیم که این سیاست‌ها گاه اشتباه بوده و اشتباهات بزرگی هم بوده است و خیلی به خود ما و حزب ما ضرر زده است. *اشتباهاتی* هم کرده‌ایم که بعضی از اشتباهات اصلاً مال شوروی‌ها بوده است و شوروی به ما تحمیل کرد. اعتقاد ما به درستی راه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، واقعاً می‌توان گفت یک اعتقاد مذهبی بود. جوان بودیم، هنوز تجربه خودمان کم بود.

- حزب توده بدنبال سراب بود.

**کیانوری:** نگوئید سراب، ما راه درست را نشان دادیم، هر چه روحیه ضد سرمایه‌داری در کشور هست، بخاطر فعالیت‌های مثبت حزب توده ایران است! الان، اگر اتحادیه‌های کارگری مستقل و آزاد باشند، می‌بینید که کارگران چه بلایی بر سر سرمایه‌داران و میلیاردرها خواهند آورد. این تجربه را از حزب توده یاد گرفتند و هنوز درون آنها هست.

خورده است و باز جان گرفته چون ریشه کمونیسم در مبارزه توده‌های زحمتکش در مبارزه با سرمایه‌داری است.

من مطلبی را از "پل سوئزی" برای شما می‌خوانم. او از دانشمندان بزرگ کمونیسم است: «در مورد اینکه ایده سوسیالیسم عمرش بسر آمده، من فکر می‌کنم که این نظر و نظریه‌ها به هیچ وجه درست نیست. سوسیالیسم و ایده سوسیالیسم در برابر سرمایه‌داری سر برآورده و ایده‌های سوسیالیستی در اساس، نفی سرمایه‌داری است. اگر چه انقلاب روسیه مستقر و موفق نشد ولی این مرگ سوسیالیسم نیست.» او در ادامه می‌گوید: «مسئله اساسی سوسیالیسم مالکیت عمومی بر ارگان‌های عمده اقتصادی، برنامه‌ریزی کلی و بطور خیلی متمرکز، انعطاف پذیری و استفاده خلاق از بازارهای کنترل شده است، که اینها آینده بشریت است» - فرض کنیم این حرف درست باشد. تا جایی که ما در ذهنمان جستجو می‌کنیم شما را بعنوان یک چهره شاخص سیاسی کمونیسم و حزب توده ایران می‌شناسیم و مرحوم احسان طبری را بعنوان تئوریسین بزرگ. من می‌خواهم ببینم وقتی ایشان پرونده سوسیالیسم را بسته تلقی می‌کند، شما نظراتان نسبت به این متحد سابقان چیست؟

**کیانوری:** من عقیده ندارم، که احسان طبری، به آنچه که بعد از سال ۶۱ نوشته و گفته اعتقاد داشته است.

- درباره این جمله بسیار مهم و بزرگ طبری، که در "کژ راه" چاپ شده است چه می‌گوئید: «مارکسیسم اشتباه است، کجراه است»

**کیانوری:** این حرف خیلی بزرگی است و به همین علت خیلی هم چرند است! چون حرف‌های بزرگ حتماً لازم نیست درست باشد. هر حرف بزرگی را هر کسی می‌تواند بزند، سرمایه‌داری جهانی هم هر روز این عبارت را تکرار می‌کند، که "مارکسیسم چرند است"، ولی مارکسیسم یک دنیا را تغییر داده است.

- درباره جاسوسی و ارتباط ناخدا افضلی با روس‌ها؟

**کیانوری:** درباره ارتباط ناخدا افضلی فرمانده وقت نیروی دریایی ایران با شوروی‌ها که به جرم توده‌ای بودن اعدام شد، این یک دروغ است. او هیچ وقت رابطه‌ای با شوروی نداشته است. رابطه او با حزب بوده و حزب هم از او هیچ‌گونه اطلاعی نگرفته، که بخواهد به شوروی‌ها بدهد.

- شما تا پیش از ممنوع شدن فعالیت حزب پیوسته می‌گفتید حزب پیرو خط امام است.

**کیانوری:** نگفتیم که در خط امام هستیم. ما همیشه گفته‌ایم، که در بخشی از خط امام هستیم؛ به ویژه در مسائل اجتماعی و اقتصادی از آنچه امام می‌گوید پیروی می‌کنیم. جمهوری اسلامی بر چهار پایه استوار است، که در یک شعار خلاصه می‌شود: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی.

آزادی آن معلوم است، یعنی آزادی مردم برای نشر افکار، استقلال هم معلوم است، جمهوری هم دو پایه دارد، یکی پایه مذهبی و ایدئولوژیک و یکی پایه ناشی از آن، یعنی عدالت اجتماعی. ما می‌گفتیم که، در مسائل اجتماعی و اقتصادی، در خط امام هستیم، ما نگفتیم که مسلمان هستیم و به جمهوری اسلامی اعتقاد داریم. با کمال تأسف امروز می‌بینیم، که یک پایه آن (جمهوری اسلامی) همچنان به قوت خود باقی مانده و پایه‌های دیگر تضعیف شده است، یعنی چه؟ یعنی آنچه تشدید شده است همان پایه اسلامی است، که تغییر می‌نماید. پایه ضد امپریالیستی نظام تا حدودی باقی مانده، ولی به جایی رسیده است که عربستان سعودی می‌شود بال دوم اسلام، حالا اسلام با آن بال دوم، که عربستان باشد دارد بال بال می‌زند.



خودش را می‌دانست و هم نیروی جمهوری اسلامی ایران و هم امکانات خودش و طرفدارانش را .

دولت جمهوری اسلامی اعلام کرد راه قدس از کربلا می‌گذرد، یعنی ما تمام عراق را می‌خواهیم و می‌خواهیم عراق را بگیریم و از عراق برویم اسرائیل و حکومت اسرائیل را سرنگون کنیم . شعار "راه قدس از کربلا می‌گذرد"، شعار آن روز جمهوری اسلامی ایران بود و این چیزی نبود که دنیا آن را بپذیرد .

- در باره جاسوسی چه می‌گوید:

**کیانوری:** خیر، ما برای مسکو و اتحاد جماهیر شوروی جاسوسی نکردیم، این فقط ادعا است . جاسوسی وقتی است که ما در ایران یک خبری از امکانات نظامی، اقتصادی و فنی جمهوری اسلامی ایران را به شوروی بدهیم، که باعث تضعیف قوای نظامی، سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بشود .

اطلاعاتی که ما به شوروی دادیم هیچگونه مخفی نبوده است، مثل نقشه ساختمان جنگنده‌های "اف ۱۴" آمریکائی و این تنها اطلاعاتی است که ما به شوروی داده‌ایم . فقط همین و آنهم ناقص، چون در اواسط کار شوروی به ما گفت که در جنگ سوریه و اسرائیل سوری‌ها یک هواپیمای "اف ۱۴" را ساقط کرده‌اند و آنها از این طریق به اطلاعات مورد نیاز دست پیدا کرده‌اند . این کاری بود که ما کردیم و این به هیچ وجه جاسوسی نیست! این اطلاعات در اختیار آمریکا، عراق، اسرائیل و تمام دشمنان شوروی بوده است . می‌خواهید به هر حقوقدان بین‌المللی بیطرف مراجعه کنید . ما این را جاسوسی نمی‌دانیم و به این ترتیب اطلاعاتی که ما داده‌ایم، در این چارچوب بوده است، البته آنها اطلاعاتی هم درباره اوضاع ایران از ما خواستند . آنها نظر و تحلیل ما را درباره اوضاع ایران می‌خواستند، آخرین نظری که من برای شوروی‌ها فرستادم، درست قبل از دستگیری بود و متن آن مفصل است . در آن نامه من به آنها گفتم که اوضاع در اینجا دارد تیره می‌شود و ممکن است یک برخورد شدید بین نیروهای طرفدار آمریکا و نیروهای واقعی طرفدار امام صورت بگیرد و حزب توده در این برخورد،

مسلاً تمام امکانات خود را صرف پشتیبانی از نیروهای

**خط امام خواهد کرد .** این آخرین نظری است که من از اوضاع ایران دادم ، اطلاعاتی، که آنها می‌خواستند در همین حدود بود . تحلیل اینکه عملیات دشمن چگونه است؟ مخالفین چگونه عمل می‌کنند؟ چطور توطئه می‌کنند و خود جمهوری اسلامی سیاستش در چه جهتی است؟ اینها هیچ کدامشان جنبه صدمه زدن به ایران را نداشت و این را شوروی‌ها از تمام دوستانشان در دنیا می‌خواهند تا سیاستشان را تنظیم کنند . آنها حساب این را می‌کنند که اطلاعات سفارتشان در ایران خیلی محدود است . آنها نمی‌خواهند درسیاستشان فقط روی گفته‌های مامورین سفارتشان تکیه کنند، بلکه روی اینکه دوستانشان هم در آنجا چه می‌بینند حساب می‌کنند .

- اما شما در دادگاه قبول کردید که برای کا+گ+ب جاسوسی کرده‌اید!

**کیانوری:** هرطوری می‌خواهید بگوئید، من در محاکمه هم همین را گفتم . بروید یک نظر سنجی بین حقوقدانان بکنید، ببینید این کارهایی که من گفتم جاسوسی بوده یا نه ، من که اسم اینها را جاسوسی نمی‌گذارم !

شما می‌خواهید یک چیز تاریخی را، که واضح است از لحاظ نقش کمونیست در شوروی گذشته منکر شوید . البته کمونیستها در این دوران طولانی، فراز و نشیب‌های زیادی داشته‌اند و اشتباهات بزرگی هم کرده‌اند، اما خدمات بزرگی هم انجام داده‌اند، ولی هیچ وقت خیانت نکرده‌اند! خیانت یک کار آگاهانه است . در این زمینه ما هم اشتباه کردیم . اشتباهات خیلی بزرگ، خود من اشتباهات خیلی بزرگ داشته‌ام، بدون هیچ کم و کاستی که بخوایم بپوشانم .

- مثلاً نسبت دکتر مصدق و ملی شدن نفت و پیش از کودتای ۲۸!

**کیانوری:** ما به جبهه ملی که گرداننده سیاست بود نگاه می‌کردیم . اکثریت مردم ایران آنچنان در جریان سیاست نبودند، در تهران اقلیتی از مردم طرفدار آقای کاشانی یعنی دنبال مذهبیین بودند و قسمتی هم دنبال ملیون می‌رفتند . مردم فعال در صحنه مبارزه کم بودند .

**طرفداران آقای کاشانی هم رفتند به طرف سازش با شاه .**

- شما هر چه می‌خواهید بگوئید، ولی سندی وجود دارد که نشان می‌دهد در ۲۵ مرداد، آقای کاشانی در مورد خطر یک کودتا به مصدق هشدار داده بود .

**کیانوری:** این نامه دروغ و ساختگی است و به خط پسر ایشان است . یک کتاب در این باره منتشر شده است . یکی از طرفداران ملیون کتابی نوشته، با دلایل و با اقرار پسر آقای کاشانی که قبول کرده، این نامه ساختگی است و آنرا منتشر کرده است . این نامه‌ای که شما می‌گوئید بعداً نوشته شده است و به خط پسر ایشان بوده و به همین دلیل است، که بعداً خیلی کم از آن استفاده شده است .

حزب توده ایران موفق به انجام وظائف در مقابل تاریخ بوده است! البته اشتباهات خودش را هم پذیرفته است . اشتباهات ریز و درشت فراوانی داشته است .

- حتی در شرایط وجود آزادیها هم حزب توده نمی‌توان مردم را جلب کند .

**کیانوری:** تاریخ چنین چیزی را نشان نمی‌دهد، عین همین حرف را، قبل از اینکه در سال ۱۳۵۷ حزب توده به ایران برگردد تاریخ نویسانی مثل شما می‌گفتند. عین همین را می‌گفتند، که حزب توده با آنچه که کرده محال است در ایران اصلاً بتواند نفوذ کند؛ ولی دیدیم باز هم شد بزرگترین حزب ایران . بله ، بزرگترین حزب ایران .

- شوروی از عراق در جنگ با ایران حمایت کرد و شما هم از سیاست شوروی حمایت کردید .

**کیانوری:** دفاع حق طبیعی هر کشوری است و به عقیده من جمهوری اسلامی ایران در ابتدا یک جنگ حق را دنبال کرد چون مورد تجاوز قرار گرفته بود. ولی این بحث مطرح است که چه وقت باید جنگ را ختم کنیم . اینجا حساب استراتژی و تاکتیک بزرگی است، حساب عاقبت جنگ مطرح است . به نظر من، جمهوری اسلامی به جایی رسید که دشمن به زانو در آمد ( فتح خرمشهر) و حاضر به تسلیم شد . البته نه تسلیم کامل، بلکه حاضر شد پیشنهاد متارکه جنگ و حل مسائل مورد اختلاف را از راه صلح بپذیرد. به عقیده من در اینجا آتش بس باید داده می‌شد، یعنی خاتمه درگیری و حل مسائل از طریق مذاکره . امپریالیسم آمریکا می‌دانست و نمی‌گذاشت ایران پیروز شود و نیروی آن را هم دارد، حتی اگر لازم شود جنگ را شروع کند، همانطور که کرد، امپریالیسم آمریکا که گرداننده این جنگ بود، هم نیروی

باشد، حفظ بی‌طرفی و جمع‌آوری اسناد و ارائه آنها به خواننده برای نتیجه‌گیری است. اما آقای مازیار بهروز از همان خط اول کمر به نابودی نفوذ و نقش حزب توده‌ایران بسته و در جای جای کتابش این موضع‌گیری را حفظ کرده‌است. گوئی گزارشی برای تنظیم کار تبلیغاتی علیه حزب توده‌ایران تهیه کرده‌است. یقین می‌توان داشت که در صورت سقوط حکومت و یا تشکیل حکومتی دیگر در ایران، این ستیز بسیار پررنگ‌تر و با برشماری تمام ضعف‌های جمهوری اسلامی و نسبت دادن همه آنها به حزب توده‌ایران ادامه خواهد یافت. بهرحال، ایشان می‌خواسته کتاب خود را در ایران منتشر کند و به همین دلیل خیلی چیزها را که می‌خواسته بگوید، نگفته و برای جلد بعد از سقوط جمهوری اسلامی گذاشته‌است! فعلاً و در این جلد، ستایش از سازمان‌های کوچک و چپ رو و ماجراجو و علم کردن آنها در برابر حزب توده‌ایران و ستایش از موقعیت و سیاست‌های آنها چه در دوران قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب آنها مطرح است. کتاب او، که هر کس با انقلاب ایران، جامعه ایران، نقش مذهب و جنبش چپ در دهه ۴۰ و ۵۰ ایران آشنائی مختصری داشته باشد، به آسانی از کم‌اطلاعی ایشان و بویژه دوردزنی او از وقایع و حقایق جامعه (که سن و سال و عدم حضور در صحنه می‌تواند نقش جدی در آن داشته باشد) سر در می‌آورد. کم‌اطلاعی توأم با گرایش به ستایش چپ‌روی و ماجراجویی و مخالفت نه چندان پنهان با انقلاب بهمن. آنجا که وی ستایش آمیز و غلو آمیز از توان سازمان‌های چریکی وقت یاد می‌کند و از دست دادن فرصت بدست‌گیری رهبری انقلاب و یا...

از این کتاب نقل قول‌هایی را، بعنوان مشتکی از نمونه خروار می‌آوریم. متأسفانه جلوگیری از انتشار کتاب‌ها و تحلیل‌هایی روشن‌گر واقعیت مربوط به جنبش چپ و بویژه نقش حزب توده‌ایران در سال‌های انقلاب، می‌تواند انتشار این نوع کتاب‌هایی را دست مایه دانش و آگاهی نسل جوان از وقایع گذشته کند. اگر تلاشی برای پاسخ به این نوع تحقیقات و کتاب‌ها ضرورت یابد، نه روشن کردن ذهن امثال آقای بهروز، بلکه عمدتاً برای روشن کردن ذهن نسل جوان کشور است. انتقال و انتشار احتمالی کوشش‌های اخیر آقای قلیچ‌خانی و نشریات "آرش" و "راه‌آزادی" که در تکمیل مقالات آقای امیرخسروی در روزنامه اطلاعات تهیه شده در داخل کشور دور از انتظار نیست و باید چاره‌ای همه‌جانبه‌تر برای این کارزار تحریف تاریخ و واقعیات کرد.

به نمونه‌هایی از کتاب "شورشیان آرمانخواه" باز گردیم:

#### نفوذ سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس در حزب توده‌ایران!

۱- عامل مهم دیگری که می‌توان در این جا مورد استناد قرار داد، اما به صورت یک احتمال قوی مطرح است، نفوذ سیا و ام‌آی-۶ و نیروی امنیتی ایران (در رهبری حزب توده‌ایران!) است. ۰۰۰ به عقیده گازیوروسکی، سیا در دوره کودتا (۲۸ مرداد) در سطح بسیار بالایی حزب توده نفوذ کرده بود و برادران لنکرانی در واقع عامل ام‌آی-۶ بودند. (راه‌توده: همین کشف جعلی به نوع دیگری از سوی آقایان امیرخسروی و آذرنور مطرح شده و یکبار دیگر نشریه راه‌آزادی نیز اخیراً به قلم حمیداحمدی آن تکرار کرده‌است. گوئی یک دفتر را همه جلوی خود گذاشته و یا جلوی‌شان گذاشته شده و همه از روی آن رج می‌زنند!)

#### ستایش ماجراجوئی‌های چریکی

نسلی که مبارزه مسلحانه را شروع کرد به راستی نظام را تکان داد و نسل قدیم‌تر را شگفت زده کرد. ۰۰۰ گزارش شده که او(شاه) در گفتگوی

ما اصلاً ارتباطی با "کا.گ.ب" نداشتیم! من گفتم، که حزب توده خطاها و اشتباهاتی نسبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران داشته و حال هم اقرار می‌کنم. مثلاً وقتی امام گفتند که افسران نباید جزو احزاب باشند ما از آن تخطی کردیم و افسران را جزو حزب کردیم که کار خلافی است. درباره سازمان مخفی‌ای که ما داشتیم هم در هیچ جای قانون اساسی گفته نشده که یک تشکیلات سیاسی نمی‌تواند یک سازمان مخفی داشته باشد. من این بحث را دوباره تکرار می‌کنم، که حزب توده ایران محاکمه شد ولی این محاکمه در چه چارچوبی انجام گرفت؟ من نمی‌گویم حزب توده ایران خلافی نداشته است، خلاف داشته است که من نمونه‌اش را گفتم، حالا شما اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید، ما خلاف قانون کار می‌کرده‌ایم ولی محکومیت در چه چارچوبی است و محکومیت آن چه حدی است؟ من روی این بحث دارم.

#### - حزب شما اسلحه پنهان کرده بود!

**کیانوری:** ما بطور کلی از اینکه اوضاع ایران عوض شود و کودتایی روی دهد می‌ترسیدیم، اطمینان نداشتیم که اوضاع در ایران تثبیت شده باشد. این تشکیلات را (سازمان مخفی) حفظ کردیم تا اطمینان کافی حاصل شود، که کسی قصد ندارد به حزب ضربه بزند. ما می‌بایست تشکیلات خود را حفظ می‌کردیم، که اگر ضربه‌ای از طرف امریکائی‌ها و یا ضد انقلاب به ما وارد شد بتوانیم سران حزب را حفظ کنیم. ما برای اینکه بتوانیم مخفی شویم، حساب این را داشتیم که بهترین مخفیگاه خانه نظامیان بود. ما سابقه این کار داشتیم و اصولاً ما یک سازمان مخفی محدود داشتیم، این سازمان مخفی مگر چه قدر بود؟ در مجموع سیصد تا سیصد و پنجاه عضو داشته و تمام افسرانی که در حزب توده بودند از صد نفر کمتر می‌شوند و تمام سلاحی که ما داشتیم صد تا تفنگ بود و دو تا تیربار. ما نرفتیم با افسران عالی‌رتبه تماس بگیریم، آنها خودشان شخصاً به حزب آمدند. هیچکدام از افسران عالی‌رتبه‌ای که در تشکیلات نظامی حزب بودند، اینها را حزب نرفته بود پیدا کند. تقریباً همه آنها در جوانی سابقه حزب توده داشتند و خودشان آمدند و تقاضای عضویت در حزب توده را کردند.

## ستیز کهنه در کتاب نو

۱- کتاب "شورشیان آرمانخواه" تحقیق نیست، بلکه تبلیغ علیه حزب توده‌ایران و ستیز با سیاست آن در ابتدای پیروزی انقلاب است!

۲- این همه ستایش از عملیات ترور و تأیید ماجراجوئی‌های سازمان‌های کوچک اما پرادعا در ابتدای انقلاب چپ و با چه انگیزه‌ای در جمهوری اسلامی چاپ و تبلیغ می‌شود؟

کتاب "شورشیان آرمانخواه"، هیچ چیز بیش از ستیز کهنه و شناخته شده با حزب توده‌ایران در گذشته‌های دور و نزدیک ندارد؛ تنها ابتکار "مازیار بهروز" در ستیز با حزب توده‌ایران ضمیمه شدن سوژه‌های جدیدی به مقتضای انقلاب ۵۷ است. کار یک محقق، حتی اگر برای پایان‌نامه تحصیلی هم

کیهان به طور مستقلانه تأیید میکند که زیر نفوذ فعالان توده‌ای قرار داشت. (این بخش را هم آقای احمدی در نشریه آزادی با شاخ و برگ طرح کرده‌است. یعنی در واقع در مقابل آقای مهدی پرتوی آینه محذب گرفته تا تصویر خود را هم در آن ببیند!)

### علیه نزدیکی حزب و سازمان

انشعاب فدائیان و پذیرش استراتژی حزب توده از جانب اکثریت پایگاه مارکسیسم را تضعیف کرد، چرا که پشتیبانی محدود طبقه کارگر نیز دچار چند دستگی شد.

### تأیید چپ‌روی

حزب در فروردین ۱۳۶۰ از اعلامیه دادستانی کل انقلاب که مقرر می‌داشت کدام احزاب در جمهوری اسلامی ایران حق فعالیت دارند و احزاب را از تحریک به اعتصاب منع می‌کرد پشتیبانی کرد و گفت که اعتصاب و فعالیت‌های عملی ضد انقلابی است و تنها می‌تواند به منافع آمریکا در ایران کمک کند.

### بی‌اطلاعی و ادعای تحقیق!

در سال ۱۳۶۵ کنگره ملی حزب توده که در اتحاد شوروی برگزار شد، در برداشت خود از مرحله انقلاب تجدید نظر کرد. (هیچگاه در مهاجرت اخیر پلنومی در اتحاد شوروی تشکیل نشد و احتمالاً منظور از کنگره، همان کنفرانس ملی باید باشد که آن نیز در اتحاد شوروی برگزار نشد!)

### تعیین خط مشی، تحت عنوان تحقیق!

نقش حزب توده بین سال‌های ۵۷-۶۰ با وجود آن که ادعا می‌کرد حزب طبقه کارگر است، نقش باج دهی به حکومت و تلاش برای رفع و رجوع اختلافات بین حکومت و طبقه کارگر بود.

### آنچه را مازیار بهروز نمی‌داند در ایران همه می‌دانند!

هنگامی که رهبری اسلامی شروع به دو قطبی شدن کرد و جناح لیبرال اسلامی با جناح اصولگراتر به رهبری حزب جمهوری اسلامی در تعارض قرار گرفت، حزب توده به خاطر دیدگاه‌های رادیکال‌تر و ضد امریکائی‌تر جناح دوم، از این جناح طرفداری کرد. (راه‌توده: نگاهی کوتاه به جدال کنونی درحاکمیت و مرور بسیار مختصر مقالاتی که در روزنامه‌های دوم خرداد منتشر می‌شود و مسائل آن سال‌ها و اخبار پشت پرده را مطرح می‌کنند، کافی است تا فاصله چند ده هزار کیلومتری مازیار بهروز - به فاصله آمریکا تا ایران - با واقعیات آن روز و امروز ایران بر ملا شود!)

### ادامه بی‌اطلاعی و تفسیر نویسی بجای تاریخ نویسی!

حزب در واقع می‌کوشید نقش "اپوزیسیون قانونی" را ایفا کند و چنان که عملکردش نشان میداد، حاضر بود هر بهائی را برای آن بپردازد. مثلاً حزب در از هم گسیختگی گسترده‌ترین سازمان مارکسیستی پس از انقلاب، یعنی فدائیان و انشعاب در حزب دموکرات کردستان و تعدادی سازمان‌های دیگر نقش فعالی داشت. پس از خرداد ۱۳۶۰ حزب و اکثریت در سرکوب کسانی که با جمهوری اسلامی مقابله می‌کردند شرکت جستند، راهبردی که بی شک پیامدهای بسیار داشت، که مشخص‌ترینش این بود که وجهه سخت بدست آمده مارکسیسم را در میان مردم خدشه دار کرد.

خصوصی با وزیر دربارش گفته «عزم و اراده آن‌ها در نبرد اصلاً باورکردنی نیست ۰۰۰» این حمله - "سیاهکل" - سرآغاز هشت سال مبارزه مسلحانه بی‌امام و تشکیل نهائی سازمان فدائیان شد و جنبش نوین کمونیستی ایران را پی‌ریزی کرد. ۰۰۰ قهرمانیگری انقلابی پیشاهنگ مسلح خاطرات بزدلی حزب توده را می‌زدود. ۰۰۰ فدائیان در دوران حمید اشرف، با اعتماد به نفسی که مختص آن نسل در ایران بود، هر حمله را با دقت و وسواس تدارک می‌دیدند و اجرا می‌کردند. بانک‌های رژیم شاه و سران عمده سیاسی و نظامی آماج‌های اصلی بودند.

### جزنی بله، حزب نه!

از نظر جزنی از آنجا که شاه در حکومت فرمانروای مطلق و آشکارترین نماد سرکوب حکومتی شده، شعار "سرنگون باد دیکتاتوری شاه" بهترین وسیله برای بسیج مخالفان است. تشابه شعار پیشنهادی جزنی و شعاری که حزب توده اختیار کرد سبب بروز مناقشه شد. اما شعارهای حزب توده برای دست دراز کردن به سوی طبقات حاکمه طراحی شده بود.

هنگامی که روزهای ۲۰-۲۱-۲۲ بهمن ۵۷ رسید، فدائیان در کنار سایر گروه‌های چریکی، در دفاع مسلحانه و توفنده به مردم پیوستند. نتایج هشت سال مبارزه مسلحانه ۴۹-۵۷ یک سازمان چریکی شهری چه بود؟ این که فدائیان نتوانستند **مهار انقلاب** را در دست گیرند و مبارزه مسلحانه به یک جنبش توده‌ای تبدیل نشد و این **یک ناکامی** در خورد توجه بود.

### داستان ادامه دار: از مازیار بهروز به قلیچ‌خانی، از قلیچ‌خانی به امیر خسروی و از ۰۰۰

فکر حذف فیزیکی اعضای که خیانتکار به نظر می‌رسیدند در اوائل دهه ۱۳۵۰ میان احمدزاده و حمید اشرف موضوعی مورد مناقشه بود. پس از مرگ احمدزاده در سال ۵۱ اشرف از خواسته‌های خود تبعیت کرد.

### در رد جزنی

رهبری جدید (سازمان فدائیان) آخرین تلاش خود را کرد تا در برابر گروه منشعب و حزب توده از نظریه مبارزه مسلحانه دفاع کند اما رهبری جدید تنها نظرات جزنی را تکرار می‌کرد که نشانگر **رکود آشکار مواضع ایدئولوژیک** سازمان بود. (توجه باید داشت که در صفحات دیگری از همین کتاب جزنی بزرگترین تئوریسین معرفی شده است!)

جزم اندیشی و پذیرش هنجارهای استالینیستی و انعطاف‌ناپذیری راه را بر درک واقعیت‌های جامعه و مبارزه (در سازمان فدائیان) بست. مثلاً مدت زیادی طول کشید تا تزه‌های جزنی مورد پذیرش واقع شود. (در اینجا پذیرش تزه‌های جزنی یک جهش مثبت است!)

### فرمان آتش به سوی سازمان نوید

سازمان نوید، با کمک گروه منشعب مطالب حزبی را منتشر و توزیع می‌کرد (راه‌توده: مراجعه کنید به سوابق مهدی پرتوی و شکل‌گیری سازمان نوید که گروه منشعب در آن پناه گرفت اما مازیار بهروز چنان می‌نویسد که گوئی اگر گروه منشعب نبود سازمان نوید هم در پخش نشریه‌اش عاجز بود!) و همزمان با آغاز فروپاشی رژیم شاه دامنه فعالیت خود را گسترش می‌داد (همین‌ت‌ز را آقای حمید احمدی نیز در مقاله اخیرش در راه آزادی عیناً تکرار کرده‌است. گوئی دستور از یک مرکز صادر شده!) اما مشارکت آن را در برخوردهای مسلحانه نهائی تنها روزنامه

## غلو و عدم شناخت از سازمان‌ها

رهبری واقعی سازمان پیکار کوچک بود و برای ورود اعضای جدید تلاشی نمی‌کرد. اعضای که در سمت دهی سیاست‌ها نقش داشتند احتمالاً بین ۳۰ تا ۵۰ نفر بودند، گرچه هزاران هوادار وجود داشتند که بخشی از آن‌ها هواداران سابق مجاهدین مسلمان بودند که در زندان یا بیرون از آن مارکسیست شده بودند.

## در ادامه غلو و بی‌اطلاعی

بنا بر یک گزارش (راه‌توده: کدام گزارش و کجا؟ معلوم نیست) در خرداد سال ۱۳۵۹ که سازمان با یک انشعاب بزرگ مواجه شد، کم‌تر از ۱۰۰ عضو اما بیش از نیم میلیون هوادار قابل اعتماد داشت که برای سیاست‌های کلیدی می‌شد به آن اتکاء کرد!

## به چه کسی باید تبریک گفت؟

راه‌توده: واقعا این گزارش انقلاب و گزارش نقش چپ در تحولات ایران است؟ شاید عده‌ای متعجب شوند که چرا جمهوری اسلامی نه تنها اجازه انتشار به این کتاب داده، بلکه آقای پرتوی را به ویراستاری آن گمارده، اما هیچ تعجبی ندارد، این کتاب با این محتوا و این نظرات حتما هم باید در ایران منتشر می‌شد و لابد آقای جهانگیر بهروز به فرزند برومندش به چشم احمد کسروی می‌نگرد و به پایان نامه تحصیلی آقازاده بعنوان جلد دوم انقلاب مشروطه! به کدامشان انتشار این اثر را باید تبریک گفت: مازیار بهروز؟ جمهوری اسلامی؟ مهدی پرتوی؟ جهانگیر بهروز؟ سازمان‌های چپی که جمهوری اسلامی نام‌آنها را گروهک گذاشته اما ستایش نامه غلو آمیز مازیار بهروز از آنها و ماجراجویی‌هایشان در سال‌های پس از پیروز انقلاب را تبلیغ هم می‌کند!

## نگاهی به رویدادهای ایران

### فرامین جدید محسنی اژه‌ای

اخبار مربوط به نخستین جلسه مشترک نماینده قوه قضائیه و هیات نظارت بر مطبوعات، که مورد بحث در حاشیه جلسات مجلس بود اکنون به نگرانی در محافل مطبوعاتی تبدیل شده‌است. گفته می‌شود: محسنی اژه‌ای (قاضی دادگاه کرباسچی، شهردار اسبق تهران) که به تازگی از سوی رئیس قوه قضائیه جانشین "ایزدینا" بعنوان نماینده قوه قضائیه در هیات نظارت بر مطبوعات شده، در اولین جلسه این هیات آشکارا سیاست جدید قوه قضائیه برای کنترل و کاهش تعداد مطبوعات را تشریح کرده‌است. این جلسه در دفتر کار وزیر ارشاد اسلامی "مسجد جمعی" و معاون مطبوعاتی وزیر ارشاد و مدیرکل مطبوعات داخلی تشکیل شده است. حجت‌الاسلام اژه‌ای که در عین حال قاضی دادگاه ویژه روحانیت نیز هست و در جریان قتل‌های زنجیره‌ای از سوی اکبر گنجی متهم به صدور فتوای قتل پیروز دوانی شده بود، در این جلسه گفته است: «من آمده‌ام تا سیاست جدید نظام را که سخت گیرانه از طرف قوه قضائیه اجرا خواهد شد ابلاغ کنم. فعالیت هیات نظارت تاکنون علیه نظام بوده زیرا به

تعداد زیادی نشریه و روزنامه اجازه انتشار داده است. برخورد و تعطیل این نشریات برای نظام تبعات خارجی و داخلی دارد، بنابراین باید جلوی کار از همینجا گرفته شود. از این به بعد هیات نظارت فقط وقتی می‌تواند به کسی مجوز انتشار نشریه بدهد که قوه قضائیه آن را تأیید کرده باشد؛ در غیر اینصورت من با گزارش به قوه قضائیه مقدمات برخورد قبل از انتشار نشریه را فراهم خواهم ساخت.» در این جلسه مسئله پنج هزار متقاضی انتشار نشریه که در انتظار نوبت هستند مطرح شد و اینکه بررسی یک هزار و هفتصد تقاضا تمام شده‌است و موضوع صدور مجوز آنها باید در هیات نظارت طرح شود. با آنها که وزارت اطلاعات هم تأییدشان کرده چه باید کرد؟

محسنی اژه‌ای پاسخ می‌دهد: «نظر قوه قضائیه و مخصوصا دادگستری تهران شرط است» به اژه‌ای پاسخ داده می‌شود که «به این ترتیب فقط می‌توان به بولتن‌های داخلی مجوز داد!» اژه‌ای که در زمان علی فلاحیان نماینده دادستانی انقلاب در وزارت اطلاعات و امنیت بوده و از او بعنوان یکی از گردانندگان سازمان غیر علنی و غیر رسمی اطلاعات و امنیت کنونی در جمهوری اسلامی یاد می‌شود می‌گوید: «برای بولتن‌ها هم نباید مجوز صادر کرد، مگر اینکه متقاضیان افراد ارزشی و مورد تأیید دادگستری تهران باشند.»

در پایان این دیدار بحث انگیز که تأیید کننده طرح "حذف" است اژه‌ای از هیات نظارت خواست تا همه پرونده‌های متقاضیان نشریات به دادگستری تهران فرستاده شود و هر مورد که توسط آنان تأیید شد در هیات مطرح شود!

طرح "حذف" که نخستین گزارش‌های مربوط به آن در پیک منتشر شد با توجه به فشار مجامع بین‌المللی حقوق بشر و پس از آزادی ملی-مذهبی‌ها و حذف نام ایران از لیست نقض حقوق بشر سازمان ملل متحد، به منظور ادامه مقابله با آزادی‌ها تحت پوشش قانون تهیه و به اجرا گذاشته شده‌است. بموجب این طرح مدیران و نویسندگان تأثیر گذار مطبوعات با محکومیت‌های قضائی از فعالیت مطبوعاتی محروم خواهند شد تا آن نشریه و روزنامه خود به خود ناچار به تعطیل شود، فعالان سیاسی و بویژه وکلای فعالان سیاسی با محاکمه و محکومیت از صحنه وکالت حذف خواهند شد، ناشران کتاب به محاکمه فراخوانده خواهند شد و انتشار کتاب تحت سانسور و کنترل شدید قرار خواهد گرفت. بموجب همین طرح کنترل نمایش فیلم نیز در سراسر ایران آغاز شده و بسیاری از فیلم‌های مغضوب چون در سینماهای بزرگ و مصادره شده اجازه نمایش به آنها داده نخواهد شد، عملاً از صحنه خارج می‌شوند. در عین حال حوزه علمیه قم و مدرسه حقانی فشارهایی را برای در اختیار گرفتن میزبانی و سانسور کتاب آغاز کرده است. این فشار جدید، بدنبال سخنرانی مصباح یزدی در همین زمینه و با راهپیمائی طلاب.